

TĀRĪKH-I-MUBĀRAK SHĀHĪ

OF

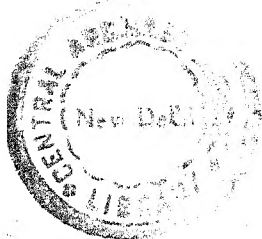
YAḤYĀ BIN AḤMAD BIN 'ABDULLĀH
AS-SĪHRINDI

(A HISTORY OF THE SULTANS OF DEHLI FROM THE
TIME OF MU'IZZ AD-DĪN MUḤAMMAD BIN
SĀM TO A.H. 838)

EDITED BY

SHAMS-UL-'ULAMĀ' M. HIDAYAT HOSAIN, PH.D., F.A.S.B.,
KHĀN BAHĀDUR,

Principal, Calcutta Madrasah, Calcutta



PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA

1931

INSPECTOR GENERAL

CALCUTTA:—Published by the Asiatic Society of Bengal, and Printed
P. Knight, Baptist Mission Press.

FOREWORD.

At the time when Sir E. Denison Ross resided in Calcutta I had the privilege on many occasions to discuss with him matters relating to Indian history and other Oriental subjects. In the course of our discussions on these topics he pointed out to me one day that the field covering the historical period between A.H. 817-847 (A.D. 1414-1443), when the Saiyids ruled over the Indian Empire, had not yet been fully explored. This suggestion lingered in my memory till by chance I came across the rare work of Yahyā bin Aḥmad bin ‘Abdullāh Sīhrindī, a manuscript copy of which was sent to me by my friend Prof. Najīb Ashraf, M.A., of the Shibli Academy, Azamgarh. The book was in a damaged condition, with some pages missing, yet when I studied it I came to the conclusion that this work was the only authentic source of our information concerning the time when the Saiyids ruled India. I spoke to the General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, who succeeded in securing for me rotograph copies of the MSS. of the work in the British Museum and the Bodleian. My present work is based on these three MSS. but I have chiefly based my text on the one from the British Museum as this copy, though considerably spoiled by damp and moisture, proved to be the oldest and the most correct one.

The author of the book begins his history with the reign of Muḥammad Sām, the founder of the Ghori dynasty, and ends abruptly in the reign of Sulṭān Saiyid Muḥammad up to Rabī‘ II, A.H. 838. The author is silent about himself and the rank and position he enjoyed, but one fact is evident, that he must have been in a position to present a gift to his sovereign. In his preface he tells us that the book was written by him as a suitable token of esteem and affection to the ruler, for “no more worthy offering can be made to a king than a record of the achievements of his predecessors”. He acknowledged his obligations to different historians who wrote before him up to the time of the accession of Fīrūz Shāh, but from and after that

date he writes from his own personal observation and reliable information. Whatever rank we may assign to him as a historian it cannot be doubted that he was a correct and honest chronicler. His reliability is well established by the fact that he is often quoted as an authority by reputed and careful historians such as Nizāmuddīn Aḥmad, Badā'ūnī, Firishta and others.

In conclusion I gratefully acknowledge the help of Mr. Johan van Manen, C.I.E., General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, in procuring for me the rotograph copies of the MSS. from the British Museum and the Bodleian, and in making various useful suggestions.

*Calcutta Madrasah,
the 23rd June, 1931.*

M. HIDAYAT HOSAIN.

هند ۲، ۱۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۵۰	هنگکانون ۲۰۹، ۲۱۴
هندواري ۲۱۳	هنگناپور ۷۹، ۸۰
هندوت ۲۳۸	هنگکانت ۲۰۹، ۲۱۴
هندوستان ۲، ۶، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۳۵	هندوز ۱۷۳
۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۶۲، ۷۲، ۷۴، ۷۵	هرنی کبیره ۱۲۶
۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۶	هرهور ۱۷۳
۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۹۹	هستکانت ۲۰۹
۲۰۳، ۲۳۳	هل غور ۱۷۳
	هماچل ۱۰۳

مندان ۶، ۷، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۶	مندان ۱۴۵
۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹	مندل ۱۲۵
۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۸	مندور ۱۹، ۶۵
۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶	مندور پور ۲۲، ۱۳۰، ۱۹۱
۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۳	مہاندی ۱۲۹
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲	مہر مہاون ۲۰۶
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲	مہندواری ۱۵، ۲۱۳
۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴	مہوہ ۱۳۳، ۱۶۸
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳	میرت ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶۷
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۳	میوات ۳۶، ۳۹، ۳۷، ۴۴، ۱۵۹، ۱۶۶
	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۴
	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۷
ملکی ۸۵	
منجپور ۷۲، ۱۲۴، ۲۱۸	

ن

نارکیلہ ۴۲	نمونی ۱۶۵
نارنول ۱۷۹، ۲۳۸	نندنہ ۳۵
ناگور ۳۶، ۷۳، ۱۸۶	نوساری ۹۸
نہیل ۱۸۸	نوہ ۱۶۹
نرائین ۸	نوہ پتل ۲۰۷
نسمینہ ۱۴۸	نسرالہ ۱۱، ۱۲
نیرکوٹ ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۵	نیر ۴۳
نمولی ۱۶۵	نیشاپور ۱۳

ه

ہانسی ۱۰، ۲۲، ۷۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶	ہتک ۱۶۰
۱۴۷، ۱۷۹، ۱۹۳	ہتھکانٹ ۲۱۴

گلبرگہ ۱۰۸	۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۴
گنگ ۲۰۳	۲۲۷، ۲۲۵
گوالیر ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۷۲، ۸۱، ۱۴۲، ۱۵۸	گورکھپور ۱۲۴
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	

ل

لاہور ۶، ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲	لوہبر ۲۱۸
۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۱۰۶	لوہور ۶، ۱۴، ۲۶، ۳۳، ۵۴، ۱۴۷، ۱۵۳
۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴	۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۹۷، ۱۹۸
لدرہانہ ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸
لدھیانہ ۱۹۱، ۱۹۵	۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
لکھنوتی ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱	۲۳۱
۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۶۸، ۹۶، ۹۸	لہاؤرا ۴۵
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷	لہر سري ۱۹۰
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۷	لہوری ۱۹۰
لونى ۱۶۵	

م

مارکیل ۴۱	متلی ۸۵
مالوہ ۲۰، ۳۶، ۷۷، ۷۸، ۸۶	معارى ۱۳۷، ۱۳۸
مالي کوتہ ۲۰۸	محمد آباد ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
مانک گنج ۱۱۱	مرستی ۸
مایل ۱۹۱	مصر ۱۲۶
مبارک آباد ۲۳۲، ۲۳۴	معبر ۷۹، ۸۵، ۹۳، ۱۰۶
مبارکپور ۲۴۳	مکوان ۱۸
متوک ۹۱	

کشمیر ۱۸، ۱۹۴	کهتر ۱۳۴
کلاپور ۱۰۱	کهتیر ۱۶۹
کلانور ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳	کهتیر ۲۰۰
کمایون ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۳	کهجه ۱۷۶
کنبل ۱۵۶، ۲۰۳	کهرام ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۷۲، ۲۳۸
کنبله ۱۸۴	کهرول ۱۷۹
کنپل ۱۸۴، ۱۸۵	کهکر ۱۲۶
کنهور ۱۳۱	کهکهر ۱۲۶
کندلی ۱۴۷	کهندی ۱۵۱
کندهو ۱۵۸	کهور ۱۵۶، ۱۸۴
کوتله ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۲۷	کهوره ۱۸۴
کوتوالی ۲۰، ۷۷	کهوره کنپل ۱۵۶
کول ۱۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۸۸	کهوکه ۷، ۱۹۹، ۲۱۷
۱۹۱	
کوه بودار ۲۶	کیتهر ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۰، ۲۰۸
کوه جمون ۵۴، ۱۵۸	کیتیل ۲۹، ۱۰۷
کوه جود ۱۲، ۴۰	کیجه ۱۷۶
کوه جون ۱۵۸	کیجه ۲۳۹، ۲۴۰
کوه جهر ۱۵۴	کیزک ۶۳
کوه خود ۴۰	کیلو کهری ۲۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰
کوه سرسور ۲۶	۶۱، ۶۲، ۶۵
کوهله ۱۶۱، ۱۹۵	کیلی ۷۲
کوهور ۱۵۸	کیهره ۱۷۹
کویلدگیر ۴۰	کیهر ۱۷۹

گ

گجرات ۶، ۱۴، ۷۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹	گدرنگ ۲۰۸، ۲۰۹
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲	گدرنگه ۲۰۹
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۶	گودیر ۵

فیروز کوه ۵	فیروز کوه ۵۷
فیروز آباد ۲۵، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳	فیروزه ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۶
۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳	۲۱۳، ۲۴۳، ۲۴۴
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۳	فیروزه کوه ۵۷
فیروز پور ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۵	

ق

قبول پور ۱۹۶	قصور ۲۱۷، ۲۱۸
قراجل ۱۰۳، ۱۱۴	قنوج ۱۱، ۳۵، ۵۷، ۱۱۰، ۱۴۷، ۱۵۲
قراجل ۰۳	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰
قرغن ۱۱۷	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۳
قرغن ۱۱۷	قیماز ۱۴۲

ک

کابل ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۲۳	کتهپهر ۱۶۹، ۲۰۳
کالبور ۶۷	کثیر ۳۷
کالبور ۱۱، ۶۷، ۷۲، ۲۲۵	کچ ۱۸
کالپی ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۳۳	کدارا ۵۸
کالیولان ۱۱	کرتولی ۲۰
کالبور ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۳۶، ۸۱	کردیر ۵
کانکوه ۲۱۳	کردیز ۵
کایتهر ۱۹۱	کرک ۶۳
کتهر ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸	کرمان ۱۵
کتهوار ۱۳۱	کرنال ۱۵۶
کتهپهر ۳۷، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴	کوه ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۳، ۱۰۴
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۳	۱۰۸، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۷
	۱۶۹، ۱۸۷

سیہرند ۱۳۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۲

سیوزی ۱۸۴

سیوسنجان ۱۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۱۹، ۲۰۱

ش

شیرگاہ ۲۳۳

شاہ آباد ۱۳۴

شمس آباد ۱۸۴

ط

طلنبہ ۱۶۵، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۰

طوسری ۱۹۰

ظ

ظفرآباد ۱۲۷، ۱۳۳

ع

عجم ۲

عرب ۱، ۲

غ

غزنین ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، غورہ
غیاث پور ۵۶، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۰۹، ۱۲۷

ف

فراجل ۱۰۳، ۱۱۴

فتم آباد ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۸

فتم پور ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، فرشور ۶

فرغن ۱۱۷

۱۸۳

سمو قند ۱۶۷	سمو قتلہ ۱۵۷
سمو گانو ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۶	سمو تورو ۱۳۴
سمو ۶۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰	سمو فی وال ۲۲۸
۱۴۵، ۱۷۷، ۲۲۹	سمو چانی ۵۸، ۶۰
سمو ۱۶۰	سمو گانو ۹۸، ۱۰۴
سمو ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۳۹	سمو ۱۸۶
سمو ۳۷، ۴۰	سمو ۱۳۰، ۱۹۴
سمو ۲، ۱۶، ۱۸، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۶۵	سمو ۸، ۱۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰
۱۶۸	۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶
سمو ۱۳۳، ۱۶۹	سمو ۱۰
سمو ۱۵۷	سمو ۴۲
سمو ۱۲۹	سمو کدواری ۱۰۹
سمو ۲۲۳	سمو کدواری ۱۰۹
سمو ۱۶، ۸۸، ۲۰۱	سمو گدوار ۱۸۴
سمو ۱۰	سمو ۳۷، ۷۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۸
سمو ۷۶	۱۳۹، ۱۴۲
سمو پت ۱۶۰	سمو (بھر) ۹۴، ۹۴
سمو ۱۸۳	سمو ۱۷۹
سمو ۱۳۰	سمو ۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
سمو ۵۹	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۲
سمو ۶، ۷	سمو ۷
سمو ۱۶۰	سمو کدواری ۱۰۹
سمو ۵۸، ۶۰	سمو ۹۳
سمو ۷۰، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱	سمو ۱۴۲
۸۳، ۲۱۱	سمو ۱۴۲
سمو ۲۰۶	سمو ۱۴۲، ۱۸۴
سمو ۲۹	سمو ۱۸۴
سمو ۷۸	سمو ۱۸۴
سمو ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۰	سمو ۲۱۷

دعند ۱۵۱	دیدهن ۱۰۶
دهنده ۱۷۴	دیوگیر ۶۸، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹
دهولپور ۱۷۲	۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸
دیبالپور ۳۴، ۵۹، ۷۲، ۷۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰	دیپلی ۱۹۱
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۷	دیهوئی ۱۱۱، ۱۱۲
۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۹	
۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲	

ر

راپری ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴	رنتهتپور ۷۷
راوی ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۰	رنتهتپور ۷۷
رنتپور ۳۶	رنتهور ۱۸، ۲۶، ۷۷
رنتبشور ۱۸، ۲۶	روپر ۱۷۳
رنتپور ۱۸	رهپ ۸۴، ۱۸۸
رنتلبور ۶۷	رهتک ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱
رنتببور ۱۲۹	

ز

زینلور ۶۷	زینتور ۱۲۹
-----------	------------

س

سار ۱۳۳	۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰
سامانه ۳۸، ۳۳، ۵۴، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۸۹	۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵
۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴	۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۲
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۱

ج

جامون ۱۹۷، ۱۹۹	جاجگر ۹۶
جناثي ۴۳	جاجنگر ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۷
جوباد ۶۳	جارب ۲۱۸
جود (کولا) ۱۲، ۱۷، ۳۵	جازن ۲۱۸
جول ۱۹۴	جالبهار ۱۷۲، ۲۱۴
جون ۷۰، ۱۶۶، ۱۹۴	جالندهر ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵
جونپور ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱	۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸
۱۷۵، ۱۷۶	۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱
جهابن ۱۱، ۷۷، ۱۸۶	جالور ۷۶، ۷۸
جهابن ۷۷	جانيسر ۸۴
جهت ۱۹۰	جکیر ۵۴
جهته رجوع کن به جهت	جتيرا ۱۴۸
جهجر يا جهجر ۱۲۵، ۱۶۰	جتيرة ۵۰
جهرة ۲۰۴	جتيسر ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲
جيترا ۱۴۶، ۱۴۷	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۹
جيسر ۱۴۶	جکبز ۲۵
	جاليسر ۸۴

چ

چندوال ۱۱	چدور ۷۷
چنديري ۳۶، ۹۳	چورتولی ۲۰۷
چفت ۱۹۰	چنبل ۲۰۹
چين ۱۰۳	چندوار ۱۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۶
	۲۰۸

ح

حوض زاپري ۲۳۹	حصار نو ۴۰
حوض راني ۲۳۹	حود ۱۷

پ

پارهم ۱۸۴	پغلاهي ۱۳۴
پاني پتہ ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴	پتيالى ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸
۱۶۵، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۲۶	پحلانہ ۶۳
پاني پتہ رجوع کن بہ پاني پتہ	پنچور ۳۶
پاني پتہ رجوع کن بہ پاني پتہ	پندوہ ۱۲۸
پايل ۲۶، ۱۸۷	

ت

تابسي ۵۵	تکاباد يا تکيناباد ۵
تاوړو يا ناوړ ۲۲۷	تلبن ۲۱۸
تبرهنده ۷، ۹، ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۶۵، ۱۲۳	تلنکی ۱۸
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴	تلنگ ۷۸، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۹
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳	تلوارہ ۲۱۷، ۲۱۸
تدار ۷، ۵۴	تلوندى ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۲۹
تجارہ ۱۷۹، ۲۲۷	توده ۱۸۶
ترائي ۸	قوسائين ۱۲۶
ترائين ۸، ۹	تونک ۱۸۶
ترکستان ۱۲، ۱۳، ۳۸، ۷۲	تہنہ ۶، ۶۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۹۴
ترمتہ ۱۶۲	تہکیر ۱۱، ۱۴
ترہارہ ۱۵۷	تہنکر ۱۱، ۱۴
ترہانہ ۲۱۸	تہنکر ۲۰۶
ترہت ۱۵۷	تیکہر ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵
تغلق آباد ۹۶، ۹۷، ۱۰۳	تیلہر ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵

ت

بهنیر ۱۶۵	بوداز ۳۶
بهدوئی ۱۵۷	بولد ۱۲۸
بهراچ ۳۴، ۷۲، ۱۵۷، ۱۶۹	بومتلوکی ۱۲۹
بهروج ۱۷۲	بومتلوولی ۱۲۹
بهکهر ۱۶، ۲۰۱	برن ۵۶، ۷۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶
بهلستان ۲۰	۱۹۱، ۲۳۹
بهندویت ۱۵۷	بروار ۱۳۰
بهنکر ۱۱	برودرة ۱۱۱، ۱۱۲
بهنکیو ۱۱	برودة ۱۱۱، ۱۱۲
بهنوگانو ۱۵۳	بروردة ۱۱۱
بهوچ پور ۴۰	برهارة ۱۵۷
بهوکانور ۲۰۷	برهان آباد ۲۰۸
بهوکل پھاري ۵۷	بسینہ ۱۴۸
بهووة ۱۹۷	بسینہ ۱۴۸
بهوة ۱۹۹	بغداد ۲۴۲
بهوهر ۱۹۷	بکناري ۱۴۲
بهيلسان ۲۰	بکنایتي ۱۴۲
بهيون کانون ۲۰۷	بکھلی ۱۸
بیانہ ۱۱۰، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۲	بلا رام ۱۵۲
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳	بلسندة ۳۵
۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۸	بنارس ۱۲۹
بیلا ۲۰۷، ۲۳۸	بندنہ ۳۵
بیجنور ۳۶	بنکرمو ۹۳
بیحور ۳۶	بنگالہ ۵۴، ۱۳۳
بیلکوس ۹۱	بنیان ۲۰، ۳۵
بیلکوش ۹۱	بوهي ۲۱۷، ۲۳۰
بیولی ۱۳۵	بھار ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۶
	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹

اکرک ۶۳	اجودهن ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴
الور ۲۰۴	اجین ۲۰
امروهه ۶۳، ۷۳، ۸۰، ۱۵۱، ۲۱۴، ۲۳۸	اچه ۵، ۶، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸
۲۴۲	۷۲، ۱۶۲
انباله ۱۳۴	اراسن ۱۲۶
اندبنتقه ۹۱	ارنکل ۹۳، ۹۵، ۹۶
اندبنتقه ۹۱	اروبر ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶
اندري ۱۰۱، ۱۵۶، ۱۷۸	ازوبر ۱۴۲، ۱۸۹
اندور ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۷	اساول ۱۷۲
انوله ۱۸۴، ۱۸۷	اسوهو ۱۷۰
انهري کيتهور ۶۴	افغانپور ۹۶، ۹۷
اوده ۲۱، ۲۵، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۵	اکچک ۱۳۴
۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶	اککل ۱۳۴
۱۵۷، ۱۶۹	اکداله ۱۲۵، ۱۲۸
اهار ۱۸۴، ۲۳۹، ۲۴۰	

ب

بجلانه ۱۸۸	بابل ۲۶، ۱۸۷، ۱۹۱
بهر سرو ۴۲	بابن کوته ۲۰۸
بجلانه ۶۳، ۱۸۸	باجواره ۱۸۹، ۲۲۶
بهور ۳۶	بار توت يا باريوت ۲۲۵
بداون ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۳۰، ۳۷، ۶۳	بارهم ۱۸۴
۶۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۸۴	بانارسى ۱۲۹
۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۴۰	بانکه گنج ۱۱۱
۲۴۲	باني پتهه ۱۷۹
بدر ۱۰۸، ۱۱۲	بايد ۱۸۷
بدمالوتي ۱۲۹	باين کوته ۲۰۸
بدهور ۱۷۳	بقل ۱۶۹
براليسن ۱۲۶	بتهنده ۲۱۷، ۲۲۹
بردار ۳۶، ۱۳۰	بتیالی ۱۶۹، ۲۰۰

فہرست اسماء الاماکن و البحور

آب بدھئی جون ۱۲۶	آب سراو ۴۲
آب بیلا ۳۱، ۳۳، ۷۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۲	آب سرسئی ۱۳۰
۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹	آب سرو ۵۴، ۵۵، ۵۵
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۶	آب سرور ۵۴
۲۳۰، ۲۳۸	آب سندلا ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۲
آب بینی ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۳	آب سوئٹھ ۱۷
آب پنجاب ۱۷	آب سودا ۳۵
آب پیسی ۱۹۴، ۱۹۵	آب سیلا ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۰۸
آب جانھاو ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱	آب کنہیر ۲۰۸
آب جون ۲۵، ۵۶، ۷۰، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۶	آب کنٹھر ۲۰۸
۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۷	آب کنکی ۱۲۵
۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	آب گنگ ۴۰، ۶۳، ۶۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵
۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۹	۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴
آب جیلیم ۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۴۰
۲۳۰	آب لاہور ۳۳، ۵۴، ۴۷
آب چنبل ۲۰۲، ۲۰۳	آب لھاوڑ ۴۷
آب چینل ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹	آب مہاندری ۱۲۹
آب دھندلا ۱۷۰	آب وہب ۶۳
آب دھندھی ۴۵	ابھری کسینھور ۶۴
آب راوی ۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۸	ابھوہر ۷۲، ۱۷۰
۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۰	اٹاولا ۱۱، ۳۳، ۳۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴
آب روالی ۶	۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸
آب رھب ۳۷، ۶۳، ۷۳، ۱۸۸، ۲۰۳	۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۷
آب ستلج ۲۱۸، ۱۹۵	اترولی ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸
آب ستلدر ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱	اچ ۵
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۸	اجمیر ۱۰، ۱۹

هذبو ۱۲۱	هذبیا پایک ۶۵، ۶۶
هندو ملک ۶۵	هوسنگه ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷
هندو جالچین ۱۷۴	۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۳
هود ۱۰۱	هرنمار ملک ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲
هوشنگ ۵۵، ۱۰۶	هویری ۱۷۱
هیت الله قصوری ۹۶	هشیار ملک ۲۴۰، ۲۴۲
هینو ذوال جی بهئی ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵	هلاچون ۱۰۶
۲۲۰، ۲۲۱	همایون خان ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴
	همیر دیو ۷۷

ی

یوسف خان ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳	یحیی بن احمد السیهرندی ۲
یوسف سروپ ۲۱۵	یعقوب سکندر خان ۱۳۸
یوسف سرور الملک ۲۲۰، ۲۲۹	یعقوب محمد حاجی آخور بک ۱۳۶، ۱۳۸
یوسف صوفی ۸۷	یک لکھی ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰
یوسف ملک ۲۲۱، ۲۳۹	یلحق ۷۶
	یوسف ۷۱، ۸۱، ۱۰۵

ناصر الدين محمد شاه رجوع كن به	نصير الدين (قاضي) ۲۸
محمد شاه	نصير الدين كهرامي ۶۹، ۶۲
ناصر الدين محمود ۱۹، ۳۴	نصير الدين (ملك) ۵۸، ۶۲
ناصر الدين نصرت شاه رجوع كن به	نصير الملك ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۴۳
نصرت شاه	
ناصرى (شاعر) ۲۴	نظام الدين ۲۶، ۲۹، ۵۳، ۱۶۳
نايب (ملك) ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱	نظام الدين كمال سرخ يا سرخ ۹۸
نقشو (خاص حاجب) ۱۲۰	نظام الدين مولانا ۹۸
نجم الدين ۲۲۳	نظام الدين نوا ۱۳۴
نجم الدين ابوبكر ۳۳	نظام الملك ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۳
نجم الدين رازى ۱۲۱، ۱۲۲	۱۳۱
نرسنگه (راي كيتهر) ۱۵۲، ۲۰۳	نظام الملك جنيدى ۴۲، ۴۵
نرمه شيوين ۱۱۳	نظام الملك مشرقاني ۲۲
نوعى ۷۳	نكش خان ۷۱
نصرت خان ۷۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۰۲	نوا (ملك) ۱۰۶، ۱۱۹
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۳	نوده بادشاه لكهنوتي ۹۶
نصرت خان گرگ انداز ۱۷۶	نوروز كركز ۱۱۸
نصرت شاه ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸	نوروز كركين ۱۱۸
نصرت (ملك) ۶۳، ۷۱	نوروز كركن ۱۱۸
نصير الحق و الشرع و الدين ۱۲۱	نوشينوان ۱۴۰، ۲۰۵
نصير الدين بلارامى يا بدارامى ۲۴	نوعى ۶۵
نصير الدين تابسى ۲۵	نيك ترس ۴۲، ۱۴۳

مقبول فواز خان ۱۴۰	مرحبا ۱۷۶
مقبول (ملک) ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۲	مردان تہی یا مہی ۱۶۱
۱۴۰، ۱۲۴	مردان دولت ۱۳۳، ۱۸۲
مقرب خان ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴	مسعود ۶۴
مقرب الملک ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶	مسن ملتانى ۱۲۰، ۱۲۳
ملحق ۷۶	مشرف مہالک ۲۲، ۲۹
ملک عالی ۲۱۲	مصالح ۱۳۷
مل (ملک) ۸۵	مصرى ۸۴
ملو ۱۵۸، ۱۶۰	مصطفیٰ صلعم ۱۸۲
ملیح ۱۱۹	مصالح مکسران ۱۳۷
منتجب بلخی ۱۲۰	مظفر (امیر) ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۰
منتھو ۱۲۳	مظفر (ملک) ۱۱۲
منکوبہ ۳۳	معتوی ۸۳
منگوتہ ۳۳	معز الدین علی ۵، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹
مہابت خان ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰	۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۵۵، ۵۸
مہا کال دیو ۲۰	۵۹، ۶۰
مہذب الدین ۲۸، ۳۳	معز الدین درخشی ۳۷
میان جیمین ۲۳۹	معز الدین کیفیاد ۵۲
میران صدر ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷	معین الملک ۱۳۸
۲۴۱، ۲۴۲	مغل ۳۳، ۳۸، ۴۷
میر خان ۸۳	مغلثی ۵۳، ۶۴، ۸۸، ۸۹
میلک دیو ۱۹	مغلطی ۸۹
میوا ۲۱۱	مفرح سلطانی (ملک) ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۲
میوان ۲۰۲	مقبل ۱۱۱
میورا ۲۱۱	مقبل خانی (ملک) ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۳۸

ن

ناصر الدین خسرو خان ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۹	ناصر الدین ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۵۴، ۵۵
۹۲	۵۸، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۶۰
ناصر الدین قباچہ ۱۶، ۱۷	۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸

مبارک خان بهادر ناهر ۱۶۹	محمد سام غوري ع ۱۳
مبارک خان هلاجون ۱۴۷، ۱۵۶	محمد (سلطان) ۹۷، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۴۸
مبارکشاه ۳، ۸۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۲۶	محمد سلطان ۴۳
۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	محمد (سيد) ۱۳۴
۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲	محمد شاه ۲۱، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۹۷، ۱۳۷
مبارک قونقل ۱۶۹	۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۲، ۲۳۶
مبارک کبير يا کبيدي ۱۲۳	محمد عماد ۱۱۹
مبارک کوتوال ۲۴۲	محمد مظفر ۱۶۰
مبارک (ملک) ۶۴، ۶۵، ۱۸۵	محمد مولی ۸۳
مبشر ۸۱	محمود ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰
مبشر جب سلطاني ۱۴۹، ۱۵۰	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
مجلس عالی اسلام خان رجوع کن به	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴
اسلام خان	محمود بک ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴
مجلس عالی زیرک خان رجوع کن به	محمود حسن (ملک الشوق) ۱۹۶، ۱۹۷
زیرکخان	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
مجلس عالی سيد خان رجوع کن به	۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲
سيد خان	محمود خان ۹۳، ۱۶۸، ۱۸۰
مجلس عالی فتح خان رجوع کن به	محمود سالم ۶۹
فتح خان	محمود غازي ۵
معبير الدين ابورجا ۱۰۱	محمود محمد مولی ۸۳
محمد معلم ۲۲۹	محمود ملک ترميتي ۱۷۵
محمد البخان ۹۸	محمود ناصر الدين شاه ۱۵۶
محمد بلبن ۶۴	محيي الدين ابورجا ۱۰۱
محمد توتوق ۷۳، ۷۴	مختص خان ۲۰۷
محمد خان ۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲	مخدومه جهان ۹۹، ۲۲۶
۱۴۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۴۳	مخلص ۱۰۵
محمد خان اوحدي ۲۰۹، ۲۱۳	مخلص الملک ۹۸
محمد خطاب ۶۸	مده عالم (ملک) ۲۴۳
محمد دبیر ۲۲	مر افغان ۱۳۳
محمد سالاري ۲۵، ۲۹	

کمال الدین بدین ۱۸۷	کندھو ۱۵۸
کمال الدین صدر جهان ۱۱۶	کوجي يا کوچي يا کوجي ۲۵، ۲۶
کمال الدین صوفي ۸۸	کوکا چوهان ۷۸، ۱۳۷، ۱۳۸
کمال الدین کافوري ۶۲	کهاندي رای ۸
کمال الدین کرک ۷۸، ۸۰	کهوکو ۱۳۴، ۱۳۵
کمال الدین (ملک) ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹	کهوکییر ۱۶۶
کمال الدین مین ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶	کهون راج مبارکخاني ۲۲۶، ۲۴۲
۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴	کیخسرو ۵۲
کمال نمبر ۱۳۸	کیقباد ۵۲
کمال الملک (ملک) ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱	کیکاوش ۵۸
۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲	کیک ترک بیچہ ۷۴، ۲۳۹
کندھو ۱۰، ۸	

گ

گوشاسب (ملک) ۹۳	گویند رای ۸، ۱۰، ۱۱
گلچندر ۱۰۶	

ل

لاتونیہ (ملک) ۲۹	لنکی (ملک) ۶۵
لدر مهادیو ۹۵	لولي ۱۰۰
	لونا ۱۸۱

م

مبارز خان ۱۷۹، ۱۸۰	مبارک خان ۸۲، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲۰۲
مبارز (ملک) ۲۰۰، ۲۰۶	۲۳۷

قطب الدین (ایبک) ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳	قطب حسن ۲۶
۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۷۰، ۸۶، ۸۷	قمر الدین ۱۱۹
۱۲۹، ۸۹	قوام خان ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۹
قطب الدین بختیار اوشی ۳۲	قوام الدین (خداوند زاده) ۱۱۲، ۱۱۹
قطب الدین حسن یا حسین ۲۶، ۳۱، ۳۳	۱۲۲، ۱۲۴
قطب الدین شیخ الاسلام ۳۱، ۳۷	قوام الدین (مولانا) ۹۸
قطب الدین فرامرزی ۱۳۶	قوام الملک مقبول رجوع کن به مقبول
قطب الدین مبارکشاه رجوع کن به	ملک
مبارکشاه	قیران ۹۸
قطب الدین محمد شاه رجوع کن به	قیصر ۸۳
محمد شاه	قیصر خان ۸۳
قطب العالم ۱۰۰، ۱۰۱	قیم ۶۲

ک

کالو خانی (ملک) ۲۰۹	کرن رای ۷۶
کالو (ملک) ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۵	کرن مهادیو ۹۳
۲۲۱، ۲۲۰، ۲۲۱	کریم الدین ۵۳
کانکو ۲۳۲	کریم الدین زاهد ۲۲
کبکی ۵۴	کریم الملک ۱۸۵
کبیر خان ۲۵	کزلی خان منجر ۳۹
کبیر (ملک) ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۹	کستمر دیو ۷۸
کتبغه ۱۲۲	کسری ۷۶
کتهر دیو ۷۸	کسلو خان ۳۷، ۳۸
کجرو ۵۲	کلچند روز ۱۰۶
کجو کهتری ۲۳۲، ۲۳۴	کمال خان ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱
کدو (ملک) ۱۴۶	۲۴۳، ۲۴۲
کرشباش (ملک) ۹۳	کمال الدولة و الدین رجوع کن به
کرلی خان منجر ۳۹	کمال الدین
کرم چند (ملک) ۲۳۸	کمال الدین ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۲

ف

فقدح خان ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱	فرید خان ۸۷
۱۵۹، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۱	فریدون ۱۳
فقدوح (ملک) ۲۳۸	فضل اللہ بلخی ۱۶۰
فخر الدین بہزاد ۱۰۶	فیروز ۱۳۴، ۱۶۸
فخر الدین خالد ۱۳۲	فیروز بغرش خلجی ۵۶
فخر الدین جونہا ۸۳، ۸۸	فیروز خان ۱۰۴، ۱۴۱، ۱۵۹
فخر الدین عبد العزیز کوفی (امام) ۱۳	فیروز (رای) ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۷
فخر الدین کوتوال ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۹	۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹
فخر الدین کوجی ۶۲، ۶۹، ۷۱	فیروز شاہ علی ۶۶، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
فخر الدین مبارکشاهی (فرخی) ۳۲	۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۲
فخر الدین (ملک) ۲۲، ۲۳	فیروز علی ۱۴۲
۷۳، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۱۲	فیروز کمال مین رجوع کن بہ فیروز رای
فدائی یا فلائی یا خلائی ۱۲	فیروز ملک ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۳
فوعون ۲۲۱	

ق

قآن ملک غازی ۴۵	قتلغہ ۷۶
قادر خان ۱۸۰، ۲۰۷	قتلغ خان ۳۷، ۳۸، ۶۳، ۷۱، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷
قاضی بہا ۷۴	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۰
قاضی عالم ۵۸	قتلغ خان نصرہ ۶۳
قبران ۶۳	قتلغ خواجہ ۷۲، ۱۰۱
قبول حلیفتی ۱۱۳	قدر خان ۶۲، ۶۸، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵
قبول قرآن خوان ۹۸، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵	قدو میوا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲
قتبغہ ۱۲۰	قراقش (ملک) ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳
قتلبغہ ۱۲۰	قربگی ۶۲
قتلعبہ ۷۶	

علم خان ۸۷	علي مغل ۲۱۷، ۲۱۹
علم الدين ۱۷۳	علي ملك ۱۶۲
على اسماعيل ۱۶	علي موسى ۲۹
علي بك ۶۳	عماد ۱۱۹
علي بن ابني طالب (۴) ۲	عماد الدوله ۱۳۷
علي بيگ ۷۳، ۷۴	عماد الدين سرتيز ۱۱۲
عليخان ۸۷، ۱۴۰	عماد الملك ۶۸، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۹
على خططي ۱۰۰، ۹۹	۲۱۴، ۱۴۹، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸
علي سر جاندار ۱۱۱	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷
على (سلطان) ۱۹۴	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۳
علي شاه ۵۴، ۱۰۸، ۱۰۹	عماد الملك سرتيز ۱۰۷
علي (شيخ) ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹	عماد الملك شيرم ۱۱۲
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸	عمر الخطاب (رض) ۱
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱	عمر (ملك) ۱۳۶
علي شير جاندار ۱۱۱	عوض (ملك) ۶۲، ۶۹
علي غوري ۱۱۹	عين الدين كهو كهو ۲۱۷
علي كرمناخ يا كرمناخ ۶، ۷	عين الملك ۸۷، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴	۱۱۹، ۱۲۱، ۲۱۷
علي مازندراني يا ماريذراني يا ماريذراني	عين الملك شهاب ملتاني ۷۷، ۸۷، ۸۸
۱۹۰	۹۰
علي مبارک ۱۰۵	عين الملك مشرف ممالك ۱۲۴

غ

غازي ملك ۵۳، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱	غياث الدين ترمذي يا ترمذي ۱۴۲
غالب خان ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱	غياث الدين تغلق شاه ۹۱، ۹۲، ۹۴
۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰	۹۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۴۱
غالب کلانوري (راي) ۲۱۳	غياث الدين عوض خلجي ۱۸
غز ۵	غياث الدين محمود ۵، ۱۴، ۲۱، ۲۰
غياث الدين بلبن ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۲	

ط

طغرل ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳	طوغان (رئيس) ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱
طغي خان ۱۷۰	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
طغي (ملك) ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲	

ظ

ظفر خان ۷۱، ۷۲، ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲	ظفر خان معتمد كره فارسي ۱۲۶
۱۴۳، ۱۷۲، ۱۷۶	ظفر خان وجيه الملك ۱۶۸
ظفر خان علائي ۱۰۸	ظهير الدين لومري ۱۳۹

ع

عادل خان ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷	عزيز (ملك) ۱۱۱
عالم خان ۱۲۸	علاء الدين جاني يا حاني ۱۹
عالم ملك ۹۸، ۱۱۱	علاء الدين جمان سوز ۵
عبد الله ۶۴	علاء الدين دهاروال ۱۵۸
عبد الرحيم ۱۸۳	علاء الدين رسولدار ۱۱۹، ۱۳۵
عبد الرشيد سلطاني ۱۵۶	علاء الدين سكندر شالار جوع كن به علاء الدين
عبد الصمد ۲۳۲	علاء الدين (سلطان) ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۶۲
عبيد شاعر ۹۴، ۹۵	۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۱
عثمان بن عفان رض ۲	۸۲، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳
عز الدين ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۵۶، ۶۲	۱۳۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۱
عز الدين بغانخان ۶۵	علاء الدين محمد شاه ۷۱
عز الدين بلبن ۳۳، ۳۶	علاء الدين مسعود شاه ۳۳
عز الدين يحيى (اعظم ملك) ۹۸، ۱۰۴	علاء الملك ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۲۰

شمس الملك ٢٢٥، ٢٣٠، ٢٣١	شوقي ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩
شمسي خان ١٧٢	شعبان سبليق يا سبليق ٥٤
شهاب تاج ملتاني رجوع كن به عين الملك	شكر خاتون ١٢٩
شهاب ملتاني	شكر خان ١٢٩
شهاب خان ١٦٠، ١٦٧، ١٦٨	شمس خان ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢، ١٨٥
شهاب الدين ٨١، ٨٢، ٩٨، ١٠٨	شمس خان اوحدی ١٨٦
شهاب الدين خلجي ٧١	شمس دامغاني ١٣٢، ١٣٣
شهاب الدين سلم ٥	شمس الدين ابورجا رجوع كن به ضياء الملك
شهاب سلطاني ٩٨، ١٠٨	شمس الدين (الشمس) ١٥، ١٦، ١٧،
شهاب ناهر ١٦٠	٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٣٤، ١٠٥، ١٠٦
شهر الله ١٠٨، ١٠٩، ١١٠	١٢٧، ١٢٨، ١٣٠
شيخا كهوكر ١٥٤، ١٥٧، ١٦٦	شمس الدين باخوزي يا باخوزي ١٢١
شيخ زاده بسطامي ١٢٧	شمس الدين بزبان يا بزبان ١٣٧
شيخ زاده جامي ١١٦	شمس الدين بهوايجي ٣٧
شير خان ٨٣	شمس الدين سليمان ١٣٣
	شمس الدين كيكائوس ٦٠، ٦١

ص

صفدر خان سلطاني ١٤٩	صدر جهان ٩٨
صفدر الملك ٩٨	صدر الدين شيخ زاده ١٢٤
صلاح الدين ٥٥	صدر الملك رجوع كن به تاج الدين على
صوفي خان ٨٧، ٩٠، ٩١	موسى
	صدر الملك نجم الدين ابوبكر رجوع كن به
	نجم الدين ابوبكر

ض

ضياء الملك ملك شمس الدين ابورجا	ضياء الدين تولكي ٩
رجوع كن به ضياء الملك	ضياء الدين مشرف ٦٨
	ضياء الملك (ابورجا) ٢٢، ١٣٠، ١٣٢،
	١٣٧، ١٤٦

سر داد هرن ۱۵۲	سليمان شه لودي ۷۱، ۲۱۹
سر عتمش ۲۰۱	سليمه ۱۳۰
سروپ يا سروت (ملك) ۱۸۳، ۲۲۵	سماء الدين ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
۲۲۶، ۲۲۸	سماء عمر ۱۳۸
سرور (راى) ۱۷۲	سنجر حربون ۷۱
سرور (ملك) ۱۴۶، ۱۴۷	سنجر خسرو پوره ۷۱
سرور الملك (ملك) ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸	سورا (ملك) ۲۳۸
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶	سونج يا سونج (ملك) ۷۱
۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲	سهيديو ۱۲۵
سعادت خان ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰	سپاوش ۲۳۷
سعد منطقي ۶۷	سيد خان ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۴۳
سكندر ۴۶	سیدی موله ۶۵، ۶۷
سكندر بادشاه ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۲	سیر خان ۴۰
۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰	سیف خان ۱۴۷
سكندر خان ۱۳۸	سیف الدين ۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۴
سلطان شه لودي ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۹	۱۴۶، ۱۴۷
۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۹	سیف الدين كوجي ۲۲
سلطان علي ۱۹۴	سیف الملك ۱۲۴
سلطان غازي ۶	سیلیق (ملك) ۶۳
سليمان ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۹	

ش

شادي بغه ۷۶	شاهين عماد الملك ۱۴۸، ۱۴۹
شادي خان ۸۱	شايست خان ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱
شاه ترکان ۲۱	شجاع الملك ۲۱۵، ۲۴۳
شاهک ۵۳	شدني حاجي ۲۴۳
شاهو لودي افغان ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷	شرف الملك ۱۲۰، ۱۲۴
شاهين بك (ملك) ۱۲۲	

ر

راجا علي ۶۷	رشید الدین (مالکانی) ۲۲
راجا (ملک) ۲۲۸	رضی الملک ۹۸
راجو (ملک) ۱۳۶، ۱۵۸	رضیہ سلطان ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸
رانو سیہ ۲۳۵، ۲۳۸	۲۹، ۹۱
رجب نادرہ (ملک) ۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶	رغتمش ۲۰۱
۲۱۴	رکن چندہ ۱۴۳، ۱۴۴
رجینی پایک ۵۸	رکن الدین ابوالہیم شالا ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵
رستم ۲۳۵، ۲۳۷	۳۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۴۳، ۲۴۳
رسولدار (سید) ۱۲۰، ۱۲۸	ریحان ۶۸

ز

زہراء بتول علیہا السلام ۲	۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶
زیرک خان ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷	۲۲۸، ۲۲۱، ۲۴۳
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰	

س

سادھن ۱۲۹	سبیر ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹
سارین ۱۲۹	۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰
سارنگخان ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲	ستیدانو ۱۴۵
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۱	سدھارون گانکو ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
سارنگ دروغی ۱۸۹، ۱۹۰	۲۴۲
سالار شہ ۱۴۳	سدھپال (ملک) ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۲
سالہ ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۳	سدھو نادرہ (ملک) ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
سام ۱۳	سدھو ناھر ۱۸۵
سبلیق (ملک) ۶۳	سرتیز ۹۸

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹	خان غازي ۴۶
خواجه حاجي شب نویس ۸۳	خسرو امير ۴۳، ۵۵، ۶۲، ۹۵
خواجه خطير الدين رجوع کن به	خسرو پاسبان ۸۲
خطير الدين	خسرو خان ۵۱، ۵۲، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷
خواجه رشيد الدين مالکاني رجوع کن به	خسرو ملک ۵، ۶، ۷
رشيد الدين مالکاني	خضر خان ۳، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴۷
خواجه علي مازنداراني يا ماريذراني يا	۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴
مازنداراني رجوع کن به علي مازنداراني	۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۳۹
خواص خان ۱۴۷، ۱۵۶	خطاب افغان (ملک) ۱۲۳، ۱۳۵
خواص الملك ۱۴۶، ۱۴۷	خطير الدين (خواجه) ۵۳، ۶۲
خورم کهچوري وکيلدر جلاي ۸۴	خلجين بهتي راى ۱۴۶
خورم (ملک) ۵۴، ۶۲، ۶۹، ۹۸	خلجين (ملک) ۱۲۰
خوشخبر (ملک) ۲۲۴	خليل خان باريک ۱۴۹
خير الدين تحفه ۲۰۶	خمش (ملک) ۵۶، ۶۲، ۷۱، ۸۴
خير الدين خاني ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	خواجه جهان ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۳	۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۷

د

دولت خان ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷	داود ۱۲۱، ۱۲۲
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۹	داود کمال مين ۱۵۷، ۱۷۳
دولت خوا ۱۸۱	داود (ملک) ۱۸۳، ۱۸۶
دولتشه (ملک) ۵۵	داور ملک ۹۸
دولت يار کنيله ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۷۵	دريا خان ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۴۲
دهيلان ۱۲۰	دلور خان ۱۶۹، ۱۷۶
ديدان (ملک) ۱۲۰	دلکي ۳۵
ديلان (ملک) ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲	دنوح ۴۲
دينار (ملک) ۸۳	
ديو بسيل ۱۹	

ذ

ذو الحجي بهتي ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۵

ح

حاتم خان ۱۴۱، ۸۸	حسن خان ۱۸۴، ۲۱۴
حاجیکار ۲۲۱	حسن سر برهنه ۱۱۹
حاجي (ملک) ۸۵	حسن گانکو ۱۱۲
حاکم بامر الله ۱۲۶	حسن کیتھلی ۱۰۶
حام ۱۳۱	حسن (ملک) ۱۲۰
حبیب الملک ۱۶۸	حسین ۵۸، ۶۲، ۱۲۴
حجاء حسین ۵۶	حسین (۴) ۲
حسام الدین ۵۸، ۶۰، ۸۷، ۹۴، ۱۰۴، ۱۳۴	حسین احمد اقبال ۱۴۰
حسام الدین ادهک ۱۲۰، ۱۲۳	حسین خرمیل ۶
حسام الدین (اعظم ملک) ۱۲۰	حسین زنجانی ۱۹۸
حسام الدین متوادیهک ۱۲۰	حسین الشعري ۲۲
حسام الدین نوا ۱۳۳، ۱۴۶	حمزة (ملک) ۱۸۴، ۲۱۴
حسام نوا ۱۴۶	حمید کوملی ۹۸
حسن (۴) ۲	حمید لویکی ۹۸
حسن (شاعر) رجوع کن به امیر حسن	حودلا ۴۰
حسن بصري ۵۲	حورم ۵۴
حسن بیگ ۸۳	حیدر ۹۰
	حیمن (ملک) ۲۰۹

خ

خاجیکا ۲۱۷	خان اعظم نصرت خان رجوع کن به
خان اعظم اسد خان رجوع کن به اسد خان	نصرت خان
خان اعظم اسلام خان رجوع کن به اسلام خان	خان جهان ۵۴، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵
خان اعظم سید خان رجوع کن به سید خان	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۰۹
خان اعظم فتح خان رجوع کن به فتح خان	خان خانان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۴۹
خان اعظم کمال خان رجوع کن به کمال خان	خان شهید ۵

تمر خان منجهر ۳۹، ۴۱	تمر ۴۳، ۴۵، ۴۶
تمغاچ خان ۷۱	تمر (ملک) ۸۵
تمغان ۷۶	تمرغه ۷۶
تیمور امیر ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	تمرغه ۷۶

ج

جلال الدین قاضی ۶۶	جاجر ۱۵۳
جلال الدین کاشانی یا کلیسانی ۶۵	جاجن ۱۵۳
جلال الدین کرمتی ۱۲۱، ۱۲۲	جاجو ۱۵۳
جلجین ۱۵۷، ۱۶۵	جام ۱۳۱
جلو ۲۰۴	جام بابنهنه ۱۳۱
جمال الدین ابوالمعالی ۲۷، ۶۹	جان جهان ۵۴
جمال الدین قندزی یا قندری ۴۱	جانی (ملک) ۲۵، ۲۶
جمال الدین یاقوت حبشی ۲۶، ۲۷	جاورجی (ملک) ۵۳
جوده ۴۰	جسرتنه ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
جونانشه ۱۳۱	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲
جوهر (ملک) ۱۱۲	۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۶
جهجو (ملک) ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳	جلال خان ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۳
جیت میدنگه راتهور ۱۵۳	لال خان میو ۲۲۷
جی چند ۱۱	جلال الدین ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۶۲، ۷۰
جی خپلار ۱۱	جلال الدین بغاری ۱۷۳، ۱۸۲
جیمین (ملک) ۲۴۰، ۲۴۲	جلال الدین (فیروز شاه) ۶۱، ۶۳

چ

چنگیز خان ۱۸، ۴۳	چاهر دیو لعین ۳۶
چهجو ۵۸، ۶۲	چمن (ملک) ۲۰۹

بیگل مالک ۱۹	بیگی ۷۶، ۹۸
بیگ روز منی ۸۳	بیل سارق ۵۳
بیگ سارق ۵۳	بیل میلک دیو ۱۹

ب

پتھورا ۸	بولاند (ترک بیچہ) ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
پتھور رای ۸، ۹، ۱۰، ۱۱	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳
پندار خلجی ۹۸، ۱۰۴	پیر محمد ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵
	پیرم دیو کوتله ۶۳

ت

تاتار خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	تاتار (ملک) ۶۵
۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۶	تحتہ ۱۷۸، ۱۸۳
تاتار ملک ۱۲۴	ترعی ۶۵، ۶۶، ۶۹
تاج الدین ۸۳، ۱۶۲، ۱۸۲	ترک ۲۴
تاج الدین ترک ۱۳۴	ترکی (ملک) ۵۳، ۵۴، ۵۶
تاج الدین طالقانی ۹۴	ترمتی ۱۴۱، ۱۴۲
تاج الدین علی موسیٰ ۲۹، ۳۰	ترمتی طشتدار ۶۹
تاج الدین کوچی ۶۳، ۶۴، ۷۱	ترمد ۱۲۱
تاج الدین مولانا ۷۱	ترمه شیرین مغل ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۸
تاج الدین نخبہ یا بیتہ ۱۲۷	تغلق ۷۲، ۷۳، ۷۴
تاج الدین یلدز ۱۵، ۱۷	تغلق شاہ ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵
تاج الملک ۲۲، ۶۳، ۹۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	تکین یا تکنی ۸۵، ۹۴
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲	تلبغہ بغداد یا بعراء ۸۵
تنبکہ ۷۶	تلبغہ ناگوری ۸۵
تتار خرد ۱۰۶	تماچی ۵۴

ب

بهاذر ناهر ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	بابک ۶۶
۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱	بتهور رای ۸
۱۹۲، ۲۰۴	بعوری (ملک) ۱۴۹
بهار خان ۸۷، ۲۲۸	بدر الدین بوتھاری ۱۲۰
بهاء الدین ۹۳	بدر الدین سنقر ۲۹، ۳۰
بهاء الدین تهیکره ۱۲۰	بده (ملک) ۱۹۳، ۲۴۳
بهاء الدین جکی یا جنکی ۱۴۹، ۱۸۹	بواهیم نیکی ۱۱۰
بهاء الدین صام ۵	برسنگه ۱۵۲، ۱۷۱
بهاء الملک حسین الشعری ۲۲	برمه شیرین ۱۱۸
بهرام ۵۳	برهان الدین بلارامی ۱۱۲
بهرام آینه یا آینه ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰	بشیر ۸۱، ۱۱۹
بهرام چوبین ۱۸۹	بشیر معزی ۸۳
بهرام خان ۹۲، ۱۰۴، ۱۷۳، ۱۷۴	بغرا خان ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۷۱
بهرام سراج ۸۹	بغرا کندالی یا کندانی ۶۵
بهرام غزنین ۱۱۹	بغرا گیلانی ۷۰
بهرون ۱۰۸	بغرش خان ۷۱
بشروز یا بهرور سلطانی ۱۳۳	بغرش خلجی ۶۱
بهراد فتح خان ۱۳۷	بغرش خان ۷۱
بهوره ۱۰۶	بکرماجیت ۲۰
ببیرون ۱۰۸	بکرمادیت ۲۰
بهیلیم (رای) ۱۴، ۶۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹	بکنت (ملک) ۶۰، ۶۲
۲۰۱	بلبن ۳۵
بهیم دیو ۱۴، ۶۴	بلی افغان (ملک) ۱۳۴
بیدا ۲۳۸	بوبکر خان ۸۷
بیر افغان ۱۳۳	بهادر خان ۲۴۳
بیر بهان ۱۲۹، ۱۵۲، ۱۵۳	بهادر میللیق ۶۳
بیرم خان ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶	بهادر شاه ۹۶
بیرم دیو ۱۷۱، ۱۷۲	بهادر گرشاسب یا کوشناسب ۹۹

القوسه (ملك) ۲۹، ۲۷	اسپدار رجب ۱۱۸
التون بهادر ۱۱۷	اسپدار شه ۱۴۳
التونيه (ملك) ۲۹، ۲۷	اسپدار رجب ۱۱۸
الغ خان ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶	اسد خان (لودي) ۱۷۶، ۲۴۳
۷۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶	اسد الدين ۶۲، ۸۴، ۹۳
الغر ۶۵، ۷۲	اسفنديار ۲۳۵
الماس بيگ ۶۴، ۷۱	اسلام خان ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۲
الماس (ملك) ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹
الهداد كاك لودي ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۰	۲۴۳
۲۴۲	اسماعيل ۲۲۸
الياس حاجي ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۶	اسماعيل صخ ۱۱۱، ۱۱۲
الياس خان ۱۸۶	اصبح ۸۳
اماجي (ملك) ۶۲، ۷۱	اعظم خان ۱۲۷
امير حسن (شاعر) ۴۳	اعظم ملك ۹۸
امير خسرو رجوع كن به خسرو امير	افراسياب ۲۳۷
امير علي ۵۸، ۶۳	اقبال خان ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
امير علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
امير كيك توكبچه ۲۳۹	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۴۴
امير هندو ۶۶	اقبال منده ۷۴
امين خان ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۷۱	اقتال منده ۷۴
اوحده خان امير بيانه ۲۰۲، ۲۰۵	اقلام خان (بهادر ناهر) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱
اياز احمد ۹۸	اقليم خان (بهادر ناهر) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱
ايتكين ۲۹، ۴۱	البخان ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۹۸، ۱۷۶
ايتم ۵۵، ۵۷	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۳
ايتمر ۵۵، ۵۷	البخان سنجر ۸۰
ايتمر سرخه ۶۰، ۶۱	البغازي ۶۳، ۶۴
ايتمر كجهن ۵۵، ۵۶، ۵۷	الپ ارسلان ۱۱۴

فہرست اسماء الرجال

۱

آدم ۱، ۲، ۳، ۱۹۳، ۲۱۱	احمد (سلطان) ۱۸۶
آدم اسمعیل ۱۴۹	احمد عیاض ۹۸
آرام شاہ ۱۶، ۱۷، ۸۴	احمد فخر ۵۳
اباجی (ملک) ۶۲	احمد لاجین ۱۱۱
ایتکین موسیٰ ۴۱	احمد (ملک) ۲۲۹
ابراہیم ۱۱۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۱۱، ۲۳۳	اختیار ترکی ۵۳
ابراہیم بنگی ۱۱۰	اختیار خان ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹
ابراہیم خریطہ دار ۱۰۶	۱۸۳، ۱۸۹
ابراہیم شاہ رجوع کن بہ رکن الدین	اختیار الدین ۶۰، ۶۱، ۶۲
ابراہیم شاہ	اختیار الدین ایتکین ۲۸
ابوبکر بن ابو الربیع سلیمان ۱۲۶	اختیار الدین سنبل ۸۱، ۸۸
ابو بکر شہ ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷	اختیار الدین نایب وکیلدر ۶۹
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	اختیار الدین نیک ترس ۴۲
ابو بکر صدیق رض ۱	ادریس (ملک) ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
ابو حنیفہ کوفی رض ۱۳	ادھرن ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۳
ابو الخیر کہوکر ۲۱۷	ادی سنگہ ۱۲۴
ابو مسلم (ملک) ۱۲۲	ارسلان خان ۷۱، ۷۲
ابھیچند ۱۵۳	ارکلی خان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰
اتاجی ۶۲	۷۱، ۷۲
اجو (ملک) ۱۳۸	ارن مہادیو ۹۳
احمد ایاز ۱۲۳	اریز خان ۵۵
احمد تحفہ ۲۰۹	ازیر خان ۵۳، ۵۵، ۵۶
احمد چپ ۵۶، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۲	ازکلی خان ۶۲
احمد خان ۱۲۹، ۲۱۲، ۲۴۳	اسیلار شہ ۱۴۳

فہرست اسماء سلاطین

۱	محمد سام غوری ... ۴	۱۵	ناصر الدین خسرو خان ... ۸۶
۲	قطب الدین ایبک المعزی ۱۳	۱۶	غیاث الدین تغلق شاہ ... ۹۲
۳	شمس الدین التمش ... ۱۶	۱۷	محمد شاہ پسر غیاث الدین ...
۴	رکن الدین فیروز شاہ ... ۲۱		تغلق شاہ ... ۹۷
۵	سلطان رضیہ ... ۲۴	۱۸	فیروز شاہ ... ۱۱۸
۶	معز الدین ... ۲۸	۱۹	تغلق شاہ پسر فتح خان پسر ...
۷	علاء الدین مسعود شاہ ... ۳۳		فیروز شاہ ... ۱۴۱
۸	ناصر الدین محمود شاہ ... ۳۴	۲۰	ابو بکر شاہ ... ۱۴۴
۹	غیاث الدین بلبن ... ۳۹	۲۱	محمد شاہ پسر فیروز شاہ ... ۱۴۵
۱۰	معز الدین کیقباد ... ۵۲	۲۲	علاء الدین سکندر شاہ ... ۱۵۵
۱۱	شمس الدین کیکاؤس ... ۶۰	۲۳	محمود ناصر الدین شاہ ... ۱۵۶
۱۲	جلال الدین فیروز شاہ ... ۶۱	۲۴	رایات اعلیٰ خضر خان ... ۱۸۱
۱۳	علاء الدین محمد شاہ ... ۷۱	۲۵	مبارک شاہ ... ۱۹۳
۱۴	قطب الدین مبارک شاہ ... ۸۲	۲۶	محمد شاہ پسر فرید شاہ ... ۲۳۶

خان امير حصار فيروزه و امير علي گجراتي هرهمه بمراحم خسروانه و
عواطف پادشاهانه مشرف گشتند *

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

تَمَّ^۱ الْكِتَابُ مَبَارَكِشَاهِي بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْهَي

هشتم ماه رجب رجب قدره سنة سبع و خمسين و تسعمائة (من) الهجرة النبوية

فیروزه چنانچه داشت مقبر و مستقیم گردانید - کل امرا بتشریفات فاخر - و انعامات وافر مشرف گشتند - هر کسی از عهده و اقطاع و دینه و نان و مواجب چنانچه داشت برو مستقیم گشت - ساورای آن زیادت خاصه خویش تعیین کردن فرمودند - پسر بزرگ سید سالم^۱ را مجلس عالی سید خان و پسر خرد را شجاع الملک خطاب شده - ملک مدده^۲ عالم خواهر زاده علاء الملک و ملک رکن الدین خواهر زاده نصیر الملک مخاطب^۳ گشتند - نیز^۴ بند زر و مراتب و دامامه و اقطاع یافتند - ملک الشرق حاجی شدنی شهنه شهرجی دار الملک یافت - چون کار مملکت انتظام پذیرفت - پادشاه را اتفاق سواری سمت ملتان مصمم شد - در ماه ربیع الآخر سنه المذکور سرا پرده دولت و اعلام نصرت در چبوتره مبارکپور نصب کردند - و امرا و ملوک را فرمان دادند تا مستعد ساخته با لشکرها متوجه حضرت شوند - ملک الشرق به پای بوس مشرف گشت - انعامات وافر و تشریفات فاخر یافت - و بهرام خسروانه و عواطف پادشاهانه^۵ مخصوص شد - بیشتر امرا و ملوک که در آمدن توقف میکردند^۶ - بآمدن ملک الشرق عماد الملک متوجه حضرت شدند - چنانچه مجلس عالی اسلام خان و محمد خان بن زیرک خان و خان اعظم اسد خان و کمال خان^۷ و محمد خان پسر نصرت خان و یوسف خان اوحدی و احمد خان نبیسه بهادر خان میو و اقبال

۱ M. سید سال

۲ I. ملک بدده

۳ M. صغا گشتند

۴ M. نیزها و بند زر

۵ M. بهرام فراروان مخصوص

۶ MS. M. ends here.

۷ B. کمال خان نبیسه بهادر خان میو و اقبال

درون سرا پرده بادشاه در آمدند - بادشاه عالم پناه هم مستعد و ساخت
 می بود - چون کار از حد غایت - و از فرط نهایت گذشت خواست
 تا آن تیغ سیاست در حلق آن خاکساران ریزد - و بادشان را ^۱
 به آتش قهر فرو نشانند - سرور الملک حرامخواار را بزخم تیغ و کتاره همان جا
 کشتند - و پسران میران صدر را گرفته پیش دربار سیاست کردند - چون کفر
 بد کردار را خبر شد - درون خانه خویش محصر شده بجنگ پیش آمدند -
 خداوند عالم ازین حال ملک الشرق کمال الملک را خبر کرد تا مستعد
 با جمعیت خویش درون شهر در آید ملک الشرق از دروازه بغداد و امرا و
 ملوک دیگر در آمدند - آخر الامر سدهیپال ^۲ لعین در خانه خویش آتش
 داده زن و فرزند خود را هیزه دوزخ گردانید - و خود را از خانه بیرون کرده
 بجنگ پیوست و علف تیغ گشت - سدهارن کافور و طایفه کتیریان که زنده
 گرفتار شدند - هر همه را نزدیک حظیره خان شهید مبارک شده برده سیاست
 کردند - ملک هشیار و مبارک کوتوال را گرفته پیش دروازه لعل گردن زدند -
 الغرض ^۳ روز دیگر ملک الشرق کمال الملک و کل امرا و ملوک که بیرون
 بودند با بادشاه عالم پناه بیعت از سر تازه کردند - و به اتفاق یکدیگر و عامه
 خلایق بر تخت سلطنت اجلاس دادند - ملک الشرق کمال الملک عهده
 وزارت یافت - و کمال خان خطاب شده - و ملک جیمین را غازی الملک
 خطاب کردند - اقطاع امرویه و بداؤن چنانچه بود مقوض کردند - ملک آله
 داد لودی هیچ خطاب خانی التزام ننمود - برادر خود را دریا خان خطاب
 گذاشتند - ملک کهون راج مبارکخانی را اقبال خان خطاب و اقطاع حصار

و بادشاهان را M. ۱

آخر الامر هیپال M. ۲

الغرض M. omits ۳

انصار از درون محروقه^۱ حصار بیرون شده با لشکر منصور بحرب پیوستند - چون یکدیگر رو^۲ با روی شدند - روی به انهرام آوردند - پشت تقویت ایشان و جمع پویشان از بد کیشان چنان شکست خورد^۳ که آشفته حال - و شکسته بال باز درون خزیدند - کسانی که از کوتاه اندیشی تبغ^۴ زبان لاف دراز کرده و گزاف می گفتند سپر در آب^۵ افکندند - و پی سپر ستوران لشکر منصور گشتند - و بعضی کشته گشته و بعضی زنده اسیر و دستگیر شدند - روز دیگر از باغات خود کوچ کرده نزدیک حصار سیری نزل کرده بیشتر امرا و ملوک اطراف بر ملک کمال الملک پیوستند - در ماه شوال سنه المذکور حصار سیری چنان محصور کردند که هیچ کسی را مجال بیرون شدن از درون نبود - فاما سبب استحکام حصار اگرچه هر روز مبارزان لشکر منصور در حصار جفسیدند - و بیشتر محل^۶ رخنه انداختند - تا مدت سه ماه قایم ماند - در ماه ذی الحجه سنه المذکور زبک خان امیر سامانه وفات یافت - اقطاعات او بر پسر بزرگ محمد خان مغوص شد - القصه خداوند عالم با آنکه درون حصار ظاهر با ایشان یار بود - می خواست بنوعی انتقام خون خان شهید مبارک شاه از ایشان بکشد - و لیکن دست نمی یافت - ایشان نیز از خوف الخایف درین بند بودند که بادشاه بوقت فرصت و هنگام خلوت غدری کند - هر یکی میان یکدیگر هشیار می بودند - بتاریخ هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه سرور الملک حرام خوار و پسران میران صدر مکار با خاطر پر مکر - باندیشه غدر یکایک

^۱ محفظه M.

^۲ روی با روی M.

^۳ شکسته خرد خرد گشتند آشفته M.

^۴ تبغ زبان B. omits

^۵ سپر دران افکندند M.

^۶ B. omits from محل رخنه

در ماه ربیع الآخر سنه المذکور سرا پوده دولت و اعلام نصرت up to انداختند see p. 243.

مقام^۱ کرد - چون ملک آله^۲ داد خبر آمدن لشکر منصور شنید خواست تا لب آب گنگ بغیر جنگ عبیره کرده جائی رود - فاما چون او را روشن بود که ملک الشرق کمال الملک برای کشیدن انتقام اهتمام تمام دارد بدین تقویت در قصبه اهار مقام ساخت - سرور الملک ازین حال واقف گشت - ملک هشیار غلام خود را به بهانه یاری دهی بر ملک الشرق کمال الملک فرستاد - از خطه بداون ملک جیمن نیز بر سبیل اهتمام عنقریب الايام کوشش^۳ کرده در قصبه اهار بر ملک آله داد پیوست - ملک یوسف و هوشیار و سدهارن از کمال الملک خایف بودند - زیاده تر^۴ خایف گشتند - میدان مقاومت تنگ دیدند - چون گوی سرگشته بی قرار^۵ بودند - چوگان شجاعت از دست انداخته - و از خوف لشکر منصور تاخته در شهر رفتند - سلخ ماه مبارک رمضان مذکور - ملک آله داد و میان جیمن و امرای دیگر که با ایشان یار بودند بر ملک الشرق کمال الملک پیوستند - چون جمعی انبوه و لشکری با شکوه گرد او شد بکوچ متواتر دوم ماه شوال در گذر کیچیه آمد - سرور الملک را ازین حال خبر شد - اگرچه بیحال شده بود به همه حال استعداد حصار گیری بنیاد نهاد - روز دیگر که خسرو سپهر - خنجر مهر از غلاف^۶ بیخلاف بموافقت ایشان کشیده بر آمد^۷ ملک الشرق کمال الملک که آفتاب فلک ملک است تیغ انتقام از نیام بیرون آورده مقابل خصم در آمده - و در صحرای^۸ باغات خود نزل فرمود - کفار نکونسار - و هشیار بد کردار با جمیع اعوان

۱ M. omits مقام

۲ I. داد الله

۳ M. کرده

۴ B. زیادت تر

۵ بی قرار نمودند B.

۶ M. پیخلاف

۷ M. آمده

۸ M. صحرای باغات

سرپلید آن شوم را بریده در دروازه آویختند^۱ - و کل خیل خانه او از زن و بچه بر دست لشکر اسلام اسیر گشته - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است یوسف خان را فتحي بخشید - و توفیق آن داد که انتقام خون مبارک شاه از آن پلید گمراه کشید - الغرض چون آوازه بی هنجاری سرور الملک مذکور - و بد کرداری کافران مقهور در همه دیار شایع گشت بیشتر امرا و ملوک که پرورده و بر آورده^۲ رایات اعلیٰ خضر خان مرحوم بودند ازین سبب سراز اطاعت باز کشیدند - سرور الملک بی تدبیر در تدبیر ایشان بود - که اختلاف^۳ ملک آنه داد کاکا^۴ لودی امیر سنبهل واهار و میان جیمن^۵ مقطع خطه بداون نییسه خانجهان مرحوم و امیر علی گجراتی و امیر کیک ترکبچه بسمع او رسانیدند - ملک الشرق کمال الملک و خان اعظم سید خان پسر سید سالم برای دفع فتنه مذکور تعیین شدند - ملک یوسف پسر سرور الملک و سدهارن کذکو^۶ برابر او نامزد گشتند - در ماه مبارک رمضان عَمَّت بَرَگَته با ترتیبی تمام مستعد و ساخته سرپرده بالای حوض رانی^۷ نصب^۸ کرده - بعد چند روز معدود - و مدت معهود از آن جا کوچ کرده در کرانه لب آب جون نزول فرمود - در گذر کیچه^۹ گذارا شده بکوچ متواتر بی خطر و خاطر در خطه برن رفت - و در آن مقام در تدبیر کشیدن انتقام

۱ آویخته M.

که بر آورده و پرورده M.

۳ اختلاف و اختلال ملک الله داد M.

۴ ککا لودی Tabakāt Akbarī, p. 288

۵ ملک چمن Tabakāt Akbarī, p. 288

۶ کانکو Tabakāt Akbarī, p. 288 کیکو M.

۷ راپری and I. حوض رابی M.

۸ نصب کرده در کرانه لب آب جون بعد چند روز معدود و مدت معهود B.

از آنجا کوچ کرده نزول فرمود

گذر کیچه M.

آورد - ملک سورا امیر کوه را ^۱ در میدان سیاست گردن فرمود -
 ملک کرم چند و ملک مقبل و ملک فتوح و ملک بيرا را در بند
 انداخت - و در بر انداختن خاندان مبارکشاه آن حرام ^۲ نمک بی راه
 بعددِ وسع و امکان - و کوشش از دل و جان تقصیر نکرد - اقطاع و برگذات
 ممالک بعضی خود ستید - و بعضی چنانچه اقطاع بیانه و امروهه ^۳
 و نار نول و کهرام و چند برگذات میان دو آب بحواله سدهپال و سدهارن
 و اقارب ایشان گردانید - رانو سیه غلام سدهپال با جمع ^۴ کثیر و طایفه شیر
 باکل خیل خانه برای ضبط شق بیانه ^۵ روان شد - در ماه شعبان سنه المذکور ^۶
 نزدیک خطه بیانه رسید - بتاریخ دوازدهم ماه درون خطه در آمد - و شب
 آنجا مقام کرد - و می خواست که قلعه سلطان گیر را آن ^۷ بی تدبیر
 قابض شود - روز دیگر با کل ^۸ حشم و خدم مستعد با اسب و سلاح -
 آن کافر بی فلاح سوار شد - یوسف خان اوحدی را از آمدن او خبر کردند -
 از قصبه هندوت ^۹ کشش و کوشش کرد - و بیدرنگ مستعد جنگ
 با جمعیت بسیار و سوار و پیاده بیشمار پیش آمد - نزدیک حظیره شاهزاده
 هر ^{۱۰} دو جانب صفها کشیده بحرب پیوستند - چون طاقت استقامت
 نتوانست آورد هم به حمله اول ^{۱۱} گرد از نهاد آن کافر حرام خوار - و شیر
 نابکار بر آوردند - رانو سیه لعین و بیشتر لشکر او ^{۱۲} علف تیغ بیدریغ گشتند -

۱ امیر کوه در میدان سیاست گردن فرمود M.

۲ کند نمک and B. کنده نمک M.

۳ امروهه M.

۴ جمیع کثیر B.

۵ شق بیانه M.

۶ سال مذکور M.

۷ سلطان گیر را اب بی تدبیر قابض M.

۸ دیگر کل حشم M.

۹ قصبه هندوان M.

۱۰ از هر دو جانب M.

۱۱ هم در حمله M.

۱۲ لشکر کفار او B.

و پیلان و سلاح خانه در قبض و تصرف^۱ خویش آورد - سرور الملک را خانجهان و میران صدر را معین الملک خطاب شد - کفره^۲ بد کردار هر یکی بخود رائی و خود نمائی گشتند^۳ - هرچه کردند برای خویش کردند - عاقبت^۴ الامر دیدند آنچه دیدند - و یافتند آنچه یافتند - القصه ملک الشرق کمال الملک که درخور خانی و سزاوار جهانبانی است با کل امرا و ملوک و حشم و پیل و پایگاه و خدم بیرون شهر بود درون آمد - و با بادشاه بعیت کرد - فاما در بند آن بود که بنوعی انتقام خون مبارک^۴ شاه^۴ وای نعمت خود از کفره گمراه و اهل بطلان و سرور نابکار - و میران صدر^۵ حرامخور - و اعوان و انصار ایشان بکشد^۶ فرصت نمی یافت - آخر الامر این کار عظیم - بتوفیق خداوند کریم - از دست آن آصف ثانی - برگزیده حضرت ربّانی - شهسوار میدان شجاعت - سرو روان گلزار^۷ براعت چنان بر آمده که در هیچ قصه^۸ مذکور - و در هیچ تاریخی مسطور نیست که بدین زودی کاری و بدین آسانی - دشواری بر آید^۹ - اگرچه رستم دستان از انتقام خون سیاوش خانه افراسیاب را خراب کرد و لیکن آن هم بمدتی مدید - و عهدی بعید - بکوشش بسیار - و جهدی بی شمار توانست کشید - بیشتر کیفیت سباق - در سیاق اوراق - علی سبیل الاطلاق مشرّح و مکیف باز نموده آید - باز آمدم بر سر حرف - درم روز سرور الملک بعضی بندگان مبارکشاهی که هریک صاحب موانع و ماهی بودند به بهانه بیعت طلبیده همه را دست

۱ قبض خویش M.

۲ خود نمائی گشت M.

۳ آخر الامر M.

۴ مبارک خان از کفره M.

۵ میران حرام خوار M.

۶ بکشد M.

۷ سردار و زندگانی B. and سردار و روزگان نراعت I. سردار و زندگان نراعت M.

بداعت

۸ که در قصه مذکور B.

۹ دشواری آید M.

ذکر سلطان العهد و الزمان محمد شاه خلد الله ملکه و سلطنته و اعلی امره و شأنه

محمد شاه بن فرید شاه بن خضر شاه بادشاهی حلیم و کریم همه^۱ اوصاف حمیده در ذات ستوده صفات او موجود - و همه خصایل نا محمود از طبع گزیده او مفقود - آثار بادشاهی و جهانداري^۲ در ناصیه مبارک او ظاهر - و انوار فضل الهی و اسرار نا متناهی^۳ از طلعت میمون او باهر - چون سلطان سعید شهید مبارکشاه طاب ثراه و جعل الجنة مثواه^۴ بشرف شهادت مشرف گشت - کفر بد کردار - و میران صدر نا بکار - همان زمان بر سرور الملک آمده^۵ و خبر واقعه شهادت باز نمودند - سرور الملک^۶ و اعوان او را در خاطر سروری - و در سر غروری پیدا آمد - بعده به اتفاق امرا و ملوک و ایامه و سادات - و جمهور خلایق و علما و قضات بطالع میمون - و اختر همایون - بحکم استحقاق - و بیاری خلایق^۷ هم در آن روز بعد نماز جمعه نهم ماه رجب^۸ رجب قدره سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه بر تخت سلطنت - و سرور مملکت - جلوس فرمود - فاما سرور الملک اگرچه با بادشاه بیعت کرده بود خود^۹ را در میان دید - خود رائی کردن گرفت بعدی که همه خزاین و دفاین و اسپان

۱ کریم به همه B.

۲ پادشاهی در ناصیه M.

۳ و اسرار نا متناهی M. omits

۴ M. omits جعل الجنة مثواه

۵ سرور الملک خبر واقعه B.

۶ سرور و اعوان B.

۷ خلایق M.

۸ سرور مملکت M. omits

۹ Elliot, vol. IV, p. 80 translates:—

“Sarwar-ul Mulk, although he gives his adhesion to the new sovereign, was still intent upon his own designs.”

موت^۱ ریخت - رانو سیه و اعوان و انصار او که دیو سیه از دیدار کریمه
شان متذفر - و زبانه دوزخ برای شان منتظر - هریکی یکایک از ان دیوان بی
دین لعین^۲ - بزخم تیغ و ژوپین - آن شاه راستین را شهید کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همه را به علم یقین معلوم بلکه بعین یقین معاینه است که
که سپهر بی مهر از عقد مصادقت میگردد^۳ - و روزگار فاساوار از عهد
موافقت میگذرد - اول چون مستان بی استحقاق و آنکه بی^۴ موجب
باشد می بخشد - آخر چون طفلان بی رنجش و بی آنکه شرمی حایل
گردد باز می ستاند - هر سری را که از سروری و عزت^۵ سر آمده ببند خواهد
که در پای گرد مذلت اندازد - و هر سروری را که از سری و حرمت برآمده
یابد چون خاک ناپاک محنت یکی سازد - * بیت *

^۶ صحبت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند
غرض از تقریر این عبارت - و تحریر این استعارات آنست که اصحاب دولت -
و ارباب حشمت بر مکر ولایت دنیای لا اعتبار مغرور نگردند - و بر لطف
و قریب^۷ چرخ غدار فریفته نشوند - بهمه وجوه^۸ اعتبار گیرند قوله
تَعَالٰی فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِی الْاَبْصَارِ - * ابیات *

اینک در شهنامها آورده اند رستم روئین تن و اسفندیار
تا بداند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار
مدت ملک مبارک شاه مرحوم سعید شهید سیزده سال و سه ماه و شانزده
روز بود و اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

۱ M. خاک ممات

۳ B. مصادقت می کرد اول چون

۵ B. عمرت سر آمده

۷ M. قربت

۲ M. omits لعین

۴ M. و بی آنکه موجب

۶ I. دولت گیتی

۸ B. وجوه کمتر اعتبار

* بیت *

او درین تدبیر آگه نی که ^۱ تقدیر فلک

صفحه تدبیر را خط مشیت در کشید

از آنجا بادشاه عالم پناه گاه بیگاه بجهت جهد عمارت شهر مبارک آباد
با جمعی معدود بی تکلف میرفت - سرور الملک نابکار که برای این ^۲
کار فرصت می جست کفارید کردار - و میران صدر حرامخوار را بدین آورده
پیش از آن که این کار نهان آشکارا گردد - وقت خلوت این اندیشه بی
اندیشه باتمام باید رسانید - روز جمعه نهم ماه رجب ^۳ قدره سده سبع
و ثلاثین و ثمانمائے بادشاه از لشکر منصور با لشکر اندک در شهر مبارک آباد
رفته بود - و استعداد نماز جمعه میکرد که میران صدر به مکر و غدر امرائی که
نوبت و پلس و توغاک ایشان بود باز گردانید - روپاه صفت آن خوکان مردار -
و شگالان خونخوار - یعنی کفره بی فلاح - مستعد باسپ و سلاح - به بهانه وداع
درون در آمدند - سدهارون ^۴ کانکو با جمعیت خویش هم بر در ^۵ در مانده -
تا هیچ کسی از یاریدهی از راه در در نیاید - چون آن شرزه شیر شکار - یعنی
بادشاه جهاندار بر ایشان اعتماد تمام داشت هیچ ملتفت نشد - بلکه ^۶
از سر رحمت و لطف و شفقت بر دشمنان خدای تعالی و دشمنان
خویش مرحمت فراوان - و عاطفت ^۷ و شفقت بی پایان کرد - ناگاه از
کمین گاه سدهپال ^۸ بد بخت ^۹ نییسه کجو لعین ^{۱۰} تیغ بیدریغ بدان
سرو کیانی - و گلدسته جوانی - چنان انداخت که خون آب حیات او بر خاک

۱ نی ز تقدیر B.

۳ سدهارون B.

۵ نشد بلکه از سر زحمت بر دشمنان M.

۷ S. and I. سدهپال

۹ M. omits لعین

۲ آن کار B.

۴ خویش ممر بر در مانده B.

۶ M. omits و عاطفت

۸ M. omits بد بخت

آباد^۱ نام نهاد - نمی دانست^۲ که بنیادِ عمرش سخت سست گشته -
و می خواهد که روی بانهرام آرد^۳ - زمان زمان برای اتمامِ عمارت آن
اهتمام می نمود - در ماه مذکور فتح قلعه تبرهنده بسمع مبارک شاه
رسانیدند - و هم در اثنای آن امرای نامزدی برای قلع^۴ پولاد بد گهر
نامزد بودند سر او را بریده بر دست میسران صدر در حضرت فرستادند - دوم
روز بر رسم سواری بشکار - برای آرام و قرار این^۵ دیار نهضت فرمود - بکوچ
متواتر در قلعه تبرهنده رفت - عنقریب الایام - باخوشدلی و فرجام - از آنجا
باز گشته در شهر مبارک آباد آمد - آیندگان طرف هندوستان خبر مقابله
و مقاتله که درمیان^۶ سلطان ابراهیم و البخان بسبب کالپی بود^۷ آوردند -
پیش از آن عزم داشت^۸ که همدران سمت لشکر کشد - بشنیدن این خبر
آن عزم جزم شد - فرمانها در اطراف فرستاد تا امرای شهر دار^۹ و ملوک
هر دیار با عساکر جراره^{۱۰} بر سبیل تعجیل مستعد ساخته در حضرت بیایند -
چون جمع خطیر - و لشکر کثیر - گرد بادشاه - چو ستاره^{۱۱} جمع بر گرد ماه - جمع
آمده - ماه جمادی الآخر سنة المذکور باتفاق اکابر و جمهور سرپرده دولت -
و اعلام نصرت - بکام^{۱۲} دوستان - سمت هندوستان بیرون آورده - و در چبوتره^{۱۳}
شیرگاه نزول فرمود و چند روز مقام کرد -

۱ مبارکباد نهاد B.

نهاد نمی توانست و نمی دانست B.

۳ بانهرام آرد میان زمان زمان B.

۴ نامزدی برای قلعه B.

۵ آن دیار M.

۶ مقاتله که میان M.

کالپی بوده M.

۸ پیش از آن عزم داشت جزم شد که مهر دران لشکر کشد بشنیدن آن خبر B.

آن عزم جزم فرمانها در اطراف *

۹ شهر دارالملک و ملوک M.

۱۰ جرار M.

۱۱ سیاره بر گرد ماه M.

۱۲ به کام دوستان M.

۱۳ در چبوتره شیرگاه B. and در چبوتره شیرگاه M.

با لشکر منصور در حضرت اعلی^۱ پیوست - کارهای دیوان وزارت از سرور
 الملك متمشی نمی شد - کار اشراف تحویل کرده - چون ملک الشرق
 کمال الملك در همه کارها معتمد و شایسته و هوا خواة و بایسته بود کار
 اشراف بحواله او گردانید - و وزارت بر سرور الملك مستقیم بود - کمال الملك
 دیوان^۲ اشراف یافته هر دو کار ملک به یک اتفاق میکردند - فاما بنفاق
 می کردند - اصحاب مناصب و دواوین دیوان وزارت در همه کارها رجوع
 آوردند - ازین اندیشه سرور الملك بخون بدل گشت - اگرچه پیش ازین سبب
 تحویل اقطاع دیپالپور خار خار میداشت - در چمن دولت بی دولتی او
 گلی دیگر بشگفت - و از قلب بی تدبیر درین^۳ تدبیر شد که بغوی
 انقلاب ملک کند - بعضی حرام خواران کافر چنانچه پسران کانکو و کجوهتری
 که از آبا و اجداد پرورده و بر آورده این خاندان - و نهال گردانیده این
 دودمان^۴ بودند و هر یکی از ایشان صاحب خدم و حشم بیشمار و ولایت
 و دستگاه بسیار گشته و بعضی مسلمانان کافر نعمت میوان صدر نایب عرض
 ممالک و قاضی عبد الصمد خاص حاجب و مردم دیگر را با خویش یار
 کرده درین خوض بود و استدعا می نمود - فاما فرصت نمی یافت - هیچ
 ترس خدا و شرم خلق مانعش^۵ نیامد - که ازین اندیشه خام و کام
 نا فرجام^۶ بازماند - القصه بادشاه عالم پناه را اتفاق شد که شهری نو در
 کرانه^۷ لب آب جون بنا کند - هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین
 و ثمانمائه شهری در خراب آباد دنیا بنیاد نهاد - و آن شهر شوم را مبارک

۱ M. omits اعلی

۲ B. omits اشراف

۳ M. قلب بی تدبیر شد

۴ M. این خاندان بودند که هر یکی

۵ M. خلق با نفس نیامد

۶ M. کار نا فرجام

۷ M. شهری در کرانه از لب آب جون

خواست تا سمت دهلی مراجعت فرماید - در ماه شوال سنهٔ المذكور مظفر و منصور با سوار جوار^۱ برای زیارت مشایخ کبار جانب ملتان سواری فرمود - پیل و پایگاه و حشم و بنگاه برابر ملک الشرق کمال الملک در شهر مشهور دیبالپور گذاشته - بعد فراغ زیارت مشایخ کبار - و پرداخت کارهای آن دیار - میان روزهای معدود - هرچه بشتاب و زود - مرقه الحال و مسرور - در شهر دیبالپور آمد - آنجا چند روز مقام ساخته^۲ از اندیشهٔ شینخ علی مقهور حصار لوهور و دیبالپور خواست تا بمبارزی ستوده - و بهادری جنگ آزموده - که بر قانون جهانداری - و قاعدهٔ حلالخواری - میان همگنان علم - و در صف^۳ هیجا ثابت قدم - و راسخ دم^۴ باشد بحواله او گردانیده باز گردد - و چون ملک الشرق عماد الملک بهمه کارها سر آمده - و بیشتر مهمات از دست او بر آمده بود^۵ اقطاع لوهور و دیبالپور و جالندهر را از ملک شمس الملک تحویل کرده بحواله^۶ ملک الشرق عماد الملک گردانید - اقطاع بیانیه از ملک عماد الملک بحواله شمس الملک کرد - و پیل و پایگاه و حشم و حاشیه و بنگاه و خدم بتمام برابر ملک الشرق کمال الملک گذاشته خود بر سبیل تعجیل - بقطع فرسنگ و میل - راه دراز و بعید - روز عید در دارالملک دهلی رسید - امرا و ملوک شهردار و مردم حشم و بازار بخاک بوس بادشاه عالم پناه مشرف گشتند - با دولت و سعادت^۷ و کوبهٔ روز افزون بوقت سعد و طالع میمون درون در آمد - در اول ماه ذی الحجه سنهٔ المذكور^۸ ملک الشرق کمال الملک نیز بسلامت و سعادت از راه دور

۱ جواره B.

۲ ساخت M.

۳ صفر میجا M.

۴ راسخ دم M. omits

۵ بر آمده اقطاع M.

۶ تحویل کرده ملک الشرق M.

۷ سعادت M. omits

۸ سنهٔ المذكور M. omits

روایات اعلی آمده پیوستند - امرای دیگر را فرمان داد تا از گرد حصار دور
 نشوند - خود بر سیل تعجیل در گذر بوهی رفت - چون آن ^۱ مقهور را
 ازین حال خبر شد بیحال گشته از دور روی بانهرام آورده - چون لشکر
 منصور در فواحی دیپالپور رسید و لب آب بیاه را عبه کرد ^۲ در کرانه
 راوی نزول فرمود - آن ملعون از آب جیلم نیز گذارا شد - ملک الشرق
 سکندر تحفه را شمس الملک خطاب شد - و اقطاع دیپالپور و جالندهر
 یافت ^۳ - و با عساکر قاهره بر طایفه مقهور که در حصار لوهور محصر بودند
 فامزد کرده خود بسلامتی طرف حصار سیور که در قبض آن مقهور بود
 روان شد - لب آب راوی نزدیک قصبه طلیفه عبه کرد - ملک الشرق را در
 تعاقب شیخ علی فرستاد - آن مقهور از خوف چنان گریخته رفت که باز
 پس ندید - بیشتر اسپ و رخت و اسباب او که در کشتیهایی او ^۴ بود
 بر دست لشکر اسلام آمد - در حصار سیور امیر مظفر برادر زاده شیخ علی
 مذکور بود - بقوت حصار محصر شده با بادشاه قریب یک ماه جنگ کرد -
 آخر الامر عاجز گشته مذاکره اصلاح در میان آورده - در ماه رمضان عمت
 برکاته سنة المذكور دختر خویش برای پسر بادشاه و مبلغی مال بوجه
 خدمتی داده صلح کرده - و در ماه شوال سنة المذكور طایفه ملاعین که در
 حصار لوهور محصر بودند از ملک الشرق شمس الملک امان خواسته
 حصار خالی کردند - حصار مذکور را ملک الشرق ^۵ شمس الملک مذکور
 قابض گشت - چون بادشاه عالم پناه از مهم سیور ^۶ و فتح لوهور فارغ شده

۱ M. omits آن

۲ عبه کرده

۳ جالندهر یافت محصر بودند

۴ در کشتیه بود

۵ M. ملک شمس الملک

۶ سیور فتح لوهور

کاری دیگر و شعاری بهتر نمی داشت^۱ - اَللّٰهُمَّ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِيْنَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَ اَخْذُلْ مَنْ خَدَلَ دِيْنَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است
شر آن ملعون را بکفایت رسانیده - الغرض بعد اسیر کردن مردم لوهور چند
روز آنجا مقام ساخت - حصار لوهور که جا بجا خلل آورده بود^۲ باز از سر
عمارت کرده موازنه دو هزار مرد مبارز از سوار و پیاده درون حصار گذاشته
و استعداد محصری ایشان را داده خود سمت دیپالپور شده - ملک یوسف
سرور الملک می خواست چنانچه حصار لوهور را خالی کرده منہزم
شده بود حصار دیپالپور نیز خالی کرده برود - ملک الشرق عماد الملک
در تبرهنده^۳ ازین حال خبر یافت - ملک الامراء ملک احمد برادر خود را
با جمعیت برای محافظت حصار دیپال پور فرستاد - شیخ علی مذکور از
پیش ملک الشرق بهزار حیلہ جان خویش سلامت برده و آن خوف
هنوز در خاطر او باقی بود نتوانست که طرف دیپالپور رود - در ماه
جمادی الآخر سفته المذكور خبر بی هنجاری آن مقهور بسمع مبارک شاه
رسید - آن شرزه میدان^۴ شجاعت بغیر اندیشه با جمعیت موجود و لشکر
^۵ معدود بکوچ متواتر کشش کرده در خطه سامانه رفت - آنجا سبب
ملک الشرق کمال الملک چند روز مقام کرد - چون ملک الشرق با کل
لشکر نامزدی بشرف پای بوس مشرف گشت از سامانه میان خطه سنام^۶
شده در حوالی تلونڈی رای فیروز مین^۷ نزول^۸ فرمود - ملک الشرق
عماد الملک و اسلام خان لودی که نامزدی در تبرهنده بودند - در رگاب

۱ بهتر نمی دانست I and B.

۲ آورده است B.

۳ بتهنده I.

۴ میلان شجاعت M.

۵ جمعیت معدود I.

۶ خطه سامانه M.

۷ فیروز مین I.

۸ فرموده B.

روز انجا مقام ساخته - همچنان آواز شینخ علی شد که با لشکر بسیار و جمعیت بیشمار بقصد بعضی امرا ازین سبب که در قلعه تبرهذه نامزد بودند می آید - رایات اعلی متفکر شدند - بنابراین شاید که امرای مذکور چنانچه کُرت اول از خوف او از گرد حصار تبرهذه عطف کرده دوم کُرت نیز گذند - ملک الشرق^۱ عماد الملک برای تقویت ایشان نامزد شد - چون ملک الشرق^۲ عماد الملک در تبرهذه رفت امرای مذکور را فراری و تقویتی پیدا آمد - الغرض شینخ علی مذکور از سیور دویده ولایت کناره لب^۳ آب بیلا تاخت^۴ - بیشتر مردم ساهذی وال و قویات دیگر اسیر کرده طرف شهر میمون لوهور رفت - ملک یوسف سروت^۵ و ملک اسماعیل برادر زاده مجلس عالی زیرک خان^۶ و ملک راجا پسر بهار خان برای محافظت حصار لوهور نامزد بودند درون حصار محصور شده با او جنگ می کردند - ماناک خلق سکنه لوهور در پاس و چوکی تقصیر نمودند - ازان سبب ملک یوسف و ملک اسماعیل یکپاس شب گذشته بود که^۷ از درون حصار بیرون آمده روی بانهرام آوردند - شینخ علی^۸ مقهور را خبر شد - لشکر تعاقب ایشان فرستاد - بعضی سواران بر دست طایفه ملاعین شهید شدند و بعضی برابر ایشان رفتند - و ملک راجا مذکور نیز اسیر گشت - روز دیگر آن ملعون مقهور یعنی شینخ علی مذکور همه مسلمانان شهر را از زن و مرد اسیر و دستگیر کرد - آن^۹ ملعون بی دین جز خراب گردانیدن دار اسلام و اسیر کردن مسلمانان

۱ M. ملک برای تقویت

۲ M. ملک عماد الملک

۳ M. omits لب

۴ M. آب بیلا تا بیشتر

۵ M. ملک یوسف سروت

۶ M. زیرک خان پسر بهار خان

۷ M. که درون

۸ B. omits علی

۹ M. omits آن

خدای تعالی جسرتی را فتح بخشید - ملک آله داد^۱ منجهزم شده سمت کوهپایه کوتاهی رفت - در ماه ربیع الاول سنة المذكور سلطان سرایدی طرف کوهپایه میوات زد - بکوچ متواتر نزدیک قصبه تاؤرو^۲ رسید - چون جلال خان میو را ازین حال خبر کردند با جمعی کثیر و لشکری خطیر در حصار اندوز^۳ که محکم ترین قلعه‌های ایشان است محصور شده - روز دیگر بادشاه مستعد و ساخته برای قلع آن قلعه سواری فرمود - هنوز مقدمه^۴ لشکر منصور نرسیده بود که جلال خان درون حصار آتش داده بیرون شد - و سمت کوتله رفت - بیشتر رخت و اسباب و غله که برای استعداد محصری جمع کرده بود بردست لشکر منصور آمد - رایات اعلی از آنجا کوچ کرده در قصبه تجاره نزول فرمود - بیشتر ولایات میوات را خراب کرد^۵ - چون جلال خان عاجز و مضطر گشته سر در رفته اطاعت آورده مال و محصول برقانون قدیم ادا نمود^۶ - خداوند عالم از سر جرأت ایشان باز آمد - و بمراحم^۷ خسروانه و عواطف بادشاهانه مخصوص گردانید - هم در قصبه تجاره ملک عماد الملک از اقطاع بیانه با جمعیت بسیار از سوار^۸ و پیاده بی شمار بحضرت اعلی پیوست - رایات اعلی اَعْلَاهُ اللَّهُ تَعَالٰی^۹ ملک کمال الملک را^{۱۰} با کل امرا و ملوک از منزل قصبه^{۱۱} تجاره برای ضبط کفار ولایت گوالیر و اتاوه نامزد کرده خود با سوار معدود سمت شهر مراجعت فرمود - در ماه جمادی الاول سنة المذكور بطالع سعد در دار الملک آمد - و چند

۱ B. الله داد

۲ قصبه ناور Tabakāt Akbarī, p. 284

۳ اندرون Tabakāt Akbarī, p. 284 اندرو M. and I.

۴ مقدمه M. omits

۵ خراب کرده M.

۶ ادا نمود از حراره ایشان باز آمد M.

۷ بمراحم مخصوص M.

۸ از پیاده و سوار بحضرت پیوست M.

۹ M. omits اَعْلَاهُ اللَّهُ تَعَالٰی

۱۰ M. omits را

۱۱ قصبه M. omits

در ماه محرم^۱ بادشاه عالم پناه را اتفاق افتاد که سمت سامانه لشکر
 کشد^۲ - و فسد^۳ آن دیار را گوشمال دهد - با عساکر قاهره بکوچ متواتر در
 خطه پانی پتیه رفت - در اثنای آن خبر آوردند که مخدومه جهان مادر رایات
 اعلیٰ مبارک شاه زحمت دارد - بمجرد شنیدن این خبر با سوار معدود
 سمت شهر نهضت فرمود - لشکر و بنگاه تمام با کل امرا و ملوک در خطه
 مذکور گذاشته - بعد چند روز مخدومه جهان^۴ از دار فنا بدار بقا رحلت
 فرمود - رایات اعلیٰ بعد بجا آوردن شرط عزا ده روز دیگر در شهر مقام
 کرد - عفریب الایام از شهر باز گشته در لشکر رفت - ملک سروپ^۵ را فرمان
 داد تا با لشکر نامزدی در قلعه تبرهنده رود - پولاد ترک بجهت استعداد حصار
 گیری بیشتر از^۶ اول داشت - بر سر آن اسباب و غله ولایت رای فیروز نیز
 جمع کرده در حصار انداخته بود - با لشکر منصور محصر شده بجنگ
 پیش آمد^۷ - ملک سروپ^۸ سرور الملک - مجلس عالی زیرکخان و اسلام
 خان و ملک کهون راج را چون کار استحکام پذیرفت گذاشته خود با لشکر
 معدود بر رایات اعلیٰ در خطه پانی پتیه پیوست - بادشاه جهان پناه
^۷ عزیمت سواری آن طرف فسخ کرد^۸ - اقطاع لوهور و جالندهر از نصرت
 خان تحویل کرده بحواله ملک آهداد^۹ کاکا لودی گردانید - چون ملک
 آهداد در ولایت جالندهر در آمد جسرته ساخته و مستعد بود لب
 آب بیاه عبیره کرده در حد باجواره آمد - میان او و میان آهداد جنگ شد -

۱ در ماه محرم سنه ست و ثلاثین و ثمانمائة B.

۲ کشید M.

۳ مخدومه جهان وفات یافت M.

۴ بیشتر اول B.

۵ پیش آمده B.

۶ M. and I omits سروپ

۷ M. and I. جهان پناه را

۸ فسخ شد M.

۹ ملک آهداد جنگ شد خدای تعالی جسرته را M.

بریده^۱ در تبرهنده برد - بیشتر اسپان و غله از ولایت بر دست پولاد مذکور آمد - باستماع این خبر^۲ بندگی حضرت رایات اعلی در ماه جمادی الاول سنة المذكور سراپد^۳ خاص طرف لوهور و ملتان زد -^۴ و ملک سروپ^۵ بر سبیل مقدمه با لشکرهای قاهره برای دفع فتنه مذکور نامزد شد - چون لشکر منصور در حدود سامانه رسید جسرته حرام خوار از گرد حصار طرف کوهپایه^۶ تیکهر رفت - ملک سکندر را برابر خویش برد - و شیخ علی نیز از خوف لشکر منصور عطف کرده طرف بار توت^۷ شد - اقطاع لوهور از ملک الشرق شمس الملک تحویل کرده بحواله خان اعظم نصرت خان گرگ انداز گردانید - خیلخانه شمس الملک را ملک سروپ^۸ از حصار لوهور بیرون آورده در شهر دار الملک فرستاد - حصار لوهور و اقطاع جالندهر را نصرت خان قابض شد - در ماه ذی الحجه سنة المذكور جسرته کهوهر از کوه با جمعیتی انبوه در لوهور آمد - میان او و نصرت خان جنگ قایم ماند - آخر جسرته مذکور عاجز شده باز گشت^۹ - بندگی حضرت رایات اعلی گزاره لب آب جون نزدیک خطه پانی پته^{۱۰} لشکرگاه ساخته مدتی مقام کرد - از آنجا ملک الشرق عماد الملک را با عساکر قاهره در ماه مبارک رمضان سنة المذكور طرف بیانه و کالپور^{۱۱} برای گوشمال فسد آن دیار و فرقه کفار نامزدی روان کردن فرمود - و خود سلامتی بطالع سعد و اختر میمون طرف شهر مراجعت فرمود - سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه

۱ سر او را بریده بردند در تبرهنده بیشتر B.

۲ M. omits زد

۳ M. تیلهر

۴ M. ملک سروپ

۵ B. پانی پتنه

۶ این اخبار بندگی رایات M.

۷ B. omits سروپ

۸ بار بوت B.

۹ باز گشته B.

۱۰ I. بیانه و گوالیر

سکندر و ملک خوشخبر غلام او در حصار بودند - هم^۱ بجنگ پیش آمدند - میان یکدیگر هر روز مقاتله میشد و جنگی میرفت - هم در اثنای آن شینخ علی نیز طایفه ملاعین را جمع کرده در حد ملتان تاخت - خلق خوطپور و بیشتری قریات کذاة آب جیلم اسیر و دستگیر کرده فرود آمد - بتاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور در قصبه طلبنه رفت - مردم قصبه را مذاکره صلح در میان آورده دست آورد - و بعضی از ایشان که سران گروه بودند همه را مقید گردانیده - لشکر ملاعین را اجازت داده تا حصار را قابض شوند - روز دیگر به تمام مسلمانان اسیر^۲ کافران ناپاک و بی دیفان بی باک گشتند - اگرچه بیشتر نیکان قصبه از ایمنه و سادات و قضاات بودند آن ملعون^۳ بی مهر و شوم^۴ چهره را هیچ درد دین مسلمانان و خوف قهریزدانی مانع نشد - هرچه از جنس عورات جوان و پسرگان خورد بودند هر همه را در خانه کشید - و از جنس مردان بعضی را علف تیغ بیدریغ گردانید - و بعضی را خلاص بخشید - حصار طلبنه را که حصن حصین و قلعه متین بر روی زمین^۵ کفار تیار بود خشت خشت کرد^۶ - از درگاه باری عز اسمہ مسألت می افتد تا بنیان ملاعین که اساس کفر اند بر صفت و جعلنا علیها سافلها از بینم ببرد - و بادشاه مسلمانان و دین اسلام را تا انقراض عالم باقی و پاینده دارد - هم در آن ایام پولاد ترک بچه از تبرهنده با جمعیت خویش در ولایت رای فیروز تاخت - رای فیروز را خبر شد - با لشکر سوار و پیاده مقابل رفت - میان یکدیگر مقابله و مقاتله شد - بتقدیر الله تعالی نیز قضا رای مذکور را رسید وفات یافت - سر او را

^۱ بودند بجنگ M.

^۲ اسیر گشتند B.

^۳ آن ... بی مهر B.

^۴ شوم چهره را M.

^۵ بر روی کفار M.

^۶ خشت خشت کرد و هم در آن ایام B.

و امرای نامزدی چهارم ماه ذی القعدة سنة المذكور در تعاقب شیخ
 علي تاقصبة سیور رفتند - امیر مظفر^۱ در حصار سیور^۲ استعداد محصری
 مهیا داشت - بدان تقویت محصر شده و به محاربه پیش آمد - شیخ
 علي مذکور با جمعی معدود منهزم و مقهور^۳ شده طرف کابل رفت - در
 اثنای آن توقیع همایون اعلی رسید - کل نامزدی از گرد^۴ حصار سیور
 برخاسته سمت شهر آمدند - بدین^۵ سبب اقطاع ملتان از ملک الشرق
 تحویل کرده بحواله ملک خیر الدین خانی گردانید - ازین سبب که
 این تحویل بیفکرو اندیشه کرد چندان فتنه در ولایت خطه ملتان شد
 که کیفیت بسباق^۶ اوراق مشرّح در قلم آید - در ماه ربیع الاول سنة
 خمس و ثلاثین و ثمانمائه بسمع مبارک رایات اعلی رسانیدند که ماناک
 ملک سکندر تحفه سمت جالندهر سواری کرده بود - جسرتیه شیخا کهوهر
 با جمعیتی کثیر از کوه تیکهر^۷ آب جیلم و راوی و بیابا را عبّر کرده نزدیک
 جالندهر گزاره آب پینی آمد - ملک سکندر غافل بود با لشکر اندک
 مقابل او شده - و هم بکماله اول منهزم گشت - چون قضای آسمانی و
 تقدیر ربّانی بران رفته بود^۸ پای اسپ او در وحل افتاد - زنده بر دست
 جسرتیه مذکور گرفتار شد - مردم لشکری بعضی هم در معرکه کشته شدند
 و بعضی گریخته سمت جالندهر رفتند - جسرتیه مذکور سکندر مذکور را
 و بعضی سران گروه لشکر که با او گرفتار شده بودند برابر کرده سمت لوهور
 مقهور شد - حصار لوهور را محصر کرده فرود آمد - سید نجم الدین نایب

^۱ امیر مظفر برادر زاده شیخ علي Tabkāt Akbarī, p. 282

^۲ سور B.

^۴ از حصار سیور M.

^۶ کیفیت سباق و در آخر سباق اوراق مشرّح در قلم M.

^۷ تیلهر M.

^۳ B. and M. omits شده

^۵ سبب آن اقطاع M.

^۸ بران رفته پای او M.

نماید - چنانچه نو گوئی^۱ که مگر هر همه در سوراخ اجل به یکبارگی در
رفتند - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * همگنان را بعلم یقین و تجربه متین روشن
است که چرخ سر انداز و زمانه شعبده باز گونه گونه^۲ بازیها از زیر چادر
دو رنگ و پرده نیرنگ بیرون می آورد - و آن در نظر مردم دراز امل^۳ کوتاه
اندیش بازی می نماید

مکروه طلعتی^۴ است جهان فرب فاک^۵
هر بامداد کرده بشوخی تجملی^۶
في الجملة دیده بصیرت هر شاه باز که باز است بروی پوشیده نیست که
از غفلت جوانی بر بازی دادن این زال چهارده باز فریفته نباید بود - و
بر لایه و فرب این مکاره مردم کش اعتماد نشاید کرد - و از کارهای این^۷
قعبه دلاله^۸ اعتبار باید^۹ گرفت - نه بینی که کدام شهسواران میدان
مملکت و بادشاهان سریر سلطنت را از تخت^{۱۰} تخت بتخته چوب
تابوت تخت بند مرده کرده - و خندهای نوبران باغ ظرافت^{۱۱} و نوعروسان
راغ لطافت^{۱۲} را از آوان بهار جوانی بلطمه تند باد خزانگی اسیر خاک فنا
گردانید -

هر آن ذره که اندر گرد بینی سلیمانان باد آورد بینی
باز ایم بر^{۱۳} قصه - ملک الشرق^{۱۴} عماد الملک یعنی ملک محمود حسن

۱ هر گونه بازیها M. چنانچه کولهی که مکر B.

۲ طلعتس B. دراز آمد B.

۳ آن قعبه M. ۴ تعلی B. ۵ قریب رنگ I.

۶ قعبه ولا اعتبار باید گرفت M. and قعبه لا اعتبار اعتبار B.

۷ اعتبار نباید گرفت I.

۸ از تختگاه تخت بخت I. and تخت بخت بتخته تابوت بتخشه M. بتخته تابوت

۹ باغ لطافت I. - چند نوبران M.

۱۰ نوعروسان لطافت را M.

۱۱ بر سر قصه M.

۱۲ ملک الشرق ملک عماد الملک M.

با کل سوار و پیاده^۱ خویش صفها آراسته مقابل آمد - لشکر منصور مستعد ایستاده بود - ملک الشرق عماد الملک^۲ از قلب و مجلس عالی فتح خان و ملک یوسف و رای هیندو^۳ از میمنه - و مجلس عالی زیرک خان و ملک کالو و خان اعظم اسلام خان و خان اعظم کمال خان از میسر^۴ مقابل او روان کردند - چون افواج لشکر منصور معاینه کرد^۵ هم از دور روی به انهرام داد - مبارزان لشکر منصور به یکبارگی حمله کردند - تعبیه^۶ او بشکست و منهزم گشت - و چنان پشت داده^۷ که باز پس ندید - بعضی سران لشکر^۸ او در اثنای فرار کشته گشتند - و خود با تمام لشکر درون حصار که گرد بنگاه خویش بر آورده بود درآمد - چون لشکر منصور نزدیک حصار رفت و زور آورد طاقت حمله آوردن نتوانستند - جمله در آب جیلم^۹ درآمدند - و بیشتری بفرمان آهی بلشکر فرعون رسیدند - و باقی ماندگان بعضی کشته و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - حاجیکار^{۱۰} زخمی بود در زمره غرق شدگان درآمد - شیخ علی و امیر مظفر سلامت از آب عبور کرده با سوار معدود در قصبه سیور^{۱۱} رفتند - هرچه اسب و اسلحه و رخت و کالای ایشان بود - بتمام بردست مردم لشکر منصور آمد - این چنین حادثه صعب و واقعه^{۱۲} تعب در ایام سالغه و عهود ماضیه بر هیچ لشکری نگذشته بود که بر ایشان گذشت - از آن روی^{۱۳} هرکه روی به آب آورد غرق شد - و هرکه پشت بمعرکه نهاد سر بر باد^{۱۴} داد - بعدی که کسی را مجال پای گریز و قوت دست آویز

۱ M. عماد الملک را از قلب

۲ B. and I. Elliot, vol. IV. p. 71, Rāi Hansū. - رای هیندو

۳ M. and I. از میسر^۴ او روان شدند

۴ B. معاینه کرده

۵ B. omits که باز پس ندید

۶ B. بعضی سر لشکر

۷ I. آب جیلم غرق شدند

۸ B. حاجیکار

۹ B. شور Tabakāt Akbarī, p. 282, سوار

۱۰ B. از آن روز

۱۱ M. سر داد

پیش دروازه خطه ملتان آمد - لشکر ملک الشرق عماد الملک و خلق سنه
 شهر نیز^۱ بیرون آمده در باغات جنگ داده - هرچه از جنس گاؤ سپر^۲
 و فردبان^۳ آورده بودند پی سپر پیادگان ملتان گشت - مذهب و مقهور شده
 باز طرف دایره خویش رفت - روز جمعه بست و هفتم ماه مبارک^۴ رمضان
 مذکور کثرت دیگر باستعداد تمام باز در خطه ملتان آمد - سواران را پیاده
 کرده تا در دروازه چفسیده - ملک الشرق عماد الملک با سوار و پیاده
 بر ایشان حمله آورد - ایشان تحمل کردن نتوانستند - جمله روی بهزیمت
 آوردند - بعضی کشته و بعضی گریخته در فوج خویش پیوستند -
 آن روز نیز مقهور شده باز گشته بار دیگر گرد حصار گشتن نتوانست -
 القصة چون کیفیت مذکور بسمع مبارک حضرت رایات اعلی رسید
 مجلس عالی^۵ خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر گجراتی و مجلس
 عالی زیورخان و ملک کالوشخه پیل و خان اعظم^۶ اسلام خان و ملک
 یوسف سرور الملک و خان اعظم کمال خان و رای هینو ذوالجی^۷ بهتی را
 با لشکرهای قاهره^۸ برای یاری دهی ملک الشرق ملک عماد الملک فرستاد -
 امرای لشکر مذکور بکوچ متواتر بتاریخ بیست و ششم ماه شوال سنه^۹ المذکور
 در خطه ملتان رسیدند - چند روز آنجا مقام ساختند - بتاریخ سیوم ماه
 ذی القعدة روز جمعه سنه المذکور نزدیک نمازگاه لشکر منصور کوچ کرده
 می خواست که در کوتله علاء الملک فرود آید - شین علی را خبر شد -

۱ شهر بیرون آمد M.

۲ گاؤ سپر and I. گاؤ سر B.

۳ فردبان M.

۴ مبارک M. omits

۵ مجلس عالی خان اعظم B.

۶ خان اعظم اسلام خان B.

۷ رای هینو ذوالجی I. - هینو جلعین M. Elliot, vol. IV., p. 71, Rāi Hansū

Khūl Chain Bhatti and Tabakāt Akbarī, p. 282

۸ با لشکر قاهره M.

۹ سال مذکور B.

آب راوي را نزديک خوطپور باز عبّر کرده طرف ملتان شد - بيشتر ولايت ملتان بسبب خشکي راوي خراب بود - هرچه در کرانه آب جيلام آباداني مانده بود آن نيز خراب کرده ده کروي از خطّه ملتان فرود آمد - ملک سليمان^۱ شه لودي را ملک الشرق عماد الملک بر سبيل طلايه پيش فرستاده بود - شينغ علي مغل با تمام لشکر خویش کوچ کرده مي آمد - ميان يکديگر مقابله شد - از جانبين بحرب پيوستند - آخر الامر ملک سليمان شه لودي را نيز قضائي رسيد - شهادت يافت - لشکر ديگر بعضی کشته شد بعضی باز گشته^۲ در ملتان رفت - بتاريخ سيوم ماه مبارک رمضان سنّه المذکور شينغ علي کوچ کرده از آنجا در موضع خسروآباد آمد - و آنجا مقام کرد - چهارم ماه مبارک مذکور با کل جمعيت خویش^۳ مستعد جنگ شده نزديک نماز گاه خطّه ملتان آمد - ملک الشرق عماد الملک نيز مستعد^۴ جنگ در حصار ايستاده - بعضی پيادگان برای جنگ پيش رفتند^۵ لشکر او را در ميان باغات^۶ داشته تا حصار آمدن ندادند^۷ - بضرورت باز گشته باز در خسروآباد رفته - هر روز افواج لشکر او مواشي و غله خلق حوالي خطّه و گذاره آب جيلام تاخته مي بردند - بتاريخ بست و پنجم^۸ ماه مبارک رمضان مذکور^۹ شينغ علي مذکور با کل حشم و خدم خویش مستعد جنگ

1 I. ملک سلطانشه لودي

2 I. omits باز گشته

3 I. جمعيت خویش مستعد کرده بجنگ نزديک نماز گاه خطّه ملتان آمده

4 I. مستعد شده جنگ در حصار

5 B. مي رفتند

6 B. داشتند تا حصار

7 I. آمدن نخواستند

8 Tabakāt Akbarī, p. 282, places this event on the 4th of the month, and the following on the "27th".

9 I. omits مذکور

بود ادا نمود - شیخ علی مذکور^۱ زن و بچه پوлад مذکور را برابر ستده از تبرهنده مراجعت نمود - وقت باز گشت بیشتر ولایت رای فیروز را نهیب و تاراج کرد - نزدیک قصبه ترهانه لب آب ستلدر^۲ را عبره کرد - مردم ولایت جالندهر تا جارب^۳ و منجهور اسیر و دستگیر گردانیده باز در کرانه لب آب بیاه رفت - در ماه رجب رجب قدره سنة المذکور آب بیاه عبره کرده سمت لوهور شده - ملک الشرق ملک سکندر امیر لوهور خدمتی که هر سال می داد - او را داده باز گردانید - و از آنجا میان قصور شده مقابل شهر مشهور دیبالپور در تلواره^۴ نزول کرد - و زراعت آن دیار را تا بیست روز مقام کرده خراب ساخت - چون خبر باز گشت و خبر خراب کردن ولایت رای فیروز و اقطاع جالندهر بسمع ملک الشرق عماد الملک رسید با لشکرهای قاهره تا چهل کروه پیش رفت - و در قصبه طلبه^۵ لشکرگاه ساخت و نزول فرمود - شیخ علی از خوف ملک الشرق عماد الملک از طرف لب آب راوی شده نزدیک قصبه طلبه رفته آنجا نیز قرار گرفتن فتوافست - طرف خوطپور^۶ شده - همچنان توقیع ریایات اعلی بر ملک الشرق عماد الملک رسیده که از طلبه باز گشته در ملتان رود و با شیخ علی مقابل شود - بتاریخ بیست و چهارم ماه شعبان سنة المذکور ملک الشرق عماد الملک کوچ کرده در طرف ملتان شد - شیخ علی مذکور از عطف کردن بعضی امرا و ملوک از گرد تبرهنده و نهیب کردن ولایت بغایت مغرور و پر باد شده بود - و از آتش قهر و فریب فلک غدار نمی ترسید -

^۱ B. omits مذکور

^۲ I. آب ستلج

^۳ I. جازن

^۴ تلواره شهر لوهبر

^۵ I. Elliot, vol. IV., p. 70, and Tabkāt Akbarī, p. 281 قصبه تلبن
Tulamba.

^۶ خطیب پور Tabakāt Akbarī, p. 281

تبرهنده^۱ ۱۱ محاصر کرده فرود آیند - ملک الشرق عماد الملک باز گشته
 میان تبرهنده^۲ آمد - امرا و ملوک مذکور را قواعد و قوانین گرد کردن حصار
 نمود - و چنان محاصره کرده فرود آورده که هیچ کسی را مجال بیرون آمدن
 از درون نبود - چون قضیه^۳ ۲ محاصره استحکام پذیرفت خود بکوچ متواتر
 در ملتان رفت - بدین نمط قریب شش ماه پولاد مذکور محاصر شده
 جنگ می کرد - پیش ازین نگران خویش را بر شیخ علی^۴ ۳ مغل در کابل
 فرستاده و مبلغی مال^۵ ۴ خدمتی قبول کرد - بطمع آن شیخ علی
 با لشکرهای بسیار از کابل برای یاری دهی پولاد در ماه جمادی الآخر سنه
 المذكور در آب جیلم نزدیک تلوار^۶ عین الدین کهوهر آمده - امیر مظفرو
 خاجیکا برادر زادگان او از سیور و سلوفا با جمعیت کثیر برو پیوستند -
 از آنجا حشر ولایت سیور و مردم کهوهر برابر کرده بقصد سمت تبرهنده
 روان شد - در اثنای آن^۷ ۵ راه ملک ابو الخیر کهوهر نیز ملاقات کرد - عین
 الملک و ملک ابو الخیر کهوهر را پیشوا ساخته در کرانه لب آب بپناه
 آمد - و بکوچ متواتر میان قصبه قصور شده نزدیک گذر بوهی لب آب
 بپناه را عبور کرده ولایت رای فیروز را تاخته - رای فیروز از گرد حصار
 تبرهنده سبب گرد آوردن خیل و تبع بغیر اجازت امرای دیگر کوچ کرده
 رفت - شیخ علی مذکور خیره تر گشت - چون ده گروهی از تبرهنده
 رسید اسلام خان و کمال خان و امرای دیگر هر یکی از گرد حصار خاسته
 در اوطان خود رفتند - شیخ علی مذکور چون نزدیک تبرهنده آمد پولاد
 مذکور از حصار بیرون آمده با ملاقات کرد - و مبلغ دو لکه تنکه که قبول کرده

^۱ میان تبرهنده I.

^۲ قصبه محاصره I.

^۳ Shaikh 'Alī, Mughal Governor of Kabul on the part of Shāh Rukh Mirzā—Badā'uni and Firishṭa.

^۴ مال بوجه خدمتی I.

^۵ اثنای راه I.

شجاع الملک خطاب گردانید - در ماه شوال سال مذکور پولاد^۱ ترک
 بچه غلام سید سالم مذکور باشتعال^۲ پسران در حصار تبرهذه در آمد و بغی
 ورزید و بیفاد بغی نهاد - و رایات اعلی پسران سید مذکور را مقید کرد - و
 ملک یوسف سرورپ و رای هینو^۳ بهتی را برای ترغیب پولاد مذکور و
 دست آوردن مال سید مذکور فستاد - چون^۴ قریب حصار تبرهذه
 رسیدند اول روز پولاد مذکور مذاکره ملاقات کرد - و سخن اصلاح در میان
 آورد - برای ایشان علوفه و گوشتی فرستاده^۵ بیغم گردانید - و دوم روز یکایک
 با جمعیت خویش از حصار بیرون آمده بر لشکر ایشان شبخون زد - چون
 ملک یوسف و رای هینو از غدر و مکر او خبر داشتند مستعد جنگ پیش
 رفتند - بتقدیر الله تعالی اگرچه لشکر بتمام در آهن غرق بود پیش پولاد
 بدگهر مانند از زیر شکست - و هم بیک کوفتن قطره قطره گشت - تا فرسنگی
 تعاقب ایشان کرد - لشکر مذکور منهزم گشته در خطه سرستی رفت -
 هرچه در بنگاه از جنس خیمه و رخت و جنس جامه و نقد بود بر دست
 او آمد - بزدگی رایات اعلی باستماع این خبر متامل شد - سراپرده خلص
 بجانب تبرهذه زد - و بکوچ متواتر در خطه سرستی رسید - امرا و ملوک
 آن طرف در لشکر منصور بزدگی^۶ رایات اعلی پیوستند - پولاد مذکور
 استعداد و اسباب^۷ حصار گیری بسیار داشت - بدان^۸ مستحکمی و تقویت
 در حصار تبرهذه محصر گشت - و مجلس عالی زیرکخان^۹ و ملک کالو

۱ B. پولاد

۲ B. باشتغال

۳ Elliot, vol. IV., p. 68, Rāi Hansū Bhattī.

۴ M چون ایشان قریب

۵ M فرستاد و بیغم

۶ M منصور بزدگی رایات

۷ M استعداد و حصار گیری

۸ M برای مستحکمی

۹ زیرک خان و ملک و ملک کالو B.

ملک رجب نادره امیر ملتان رسید - اقطاع ملتان باز بحواله ملک الشرق^۱
 ملک محمود حسن گردانید - و عماد الملک خطاب کرده با عساکر قاهره
 در ملتان فرستادند - در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائنه بزدگی رایات اعلی
 سمت گوالیر لشکر کشید - و بکوچ متواتر میان ولایت بیانده شده در حوالی
 گوالیر رفت - فسدۀ آن ولایت را گوشمال داده بجانب هتھیکانت^۲ شد -
 رای هتھیکانت منہزم شده در کولہ پایہ جالبہار^۳ در آمد - ولایت اورا نہب
 و تاراج ساخت - و بیشتر کفار آن دیار اسیر و دستگیر گشت -^۴ از آنجا
 طرف رابری آمد - اقطاع رابری از پسر حسن خان تحویل کرده بحواله پسر
 ملک حمزہ^۵ گردانید - و خود بکوچ متواتر سالماً و غانماً در ماہ رجب
 رجب قدرہ سنہ المذکور مراجعت فرمود - در اثالی راء سید سالم را زحمتی
 حادث گشت - و ہم دران زحمت برحمت حق پیوست - اورا بدختہ تابوت
 انداختہ ہرچہ تعجیل تر در تخت گاہ دہلی آوردند - و آنجا دفن کردند -
 القصہ سید سالم مرحوم^۶ در مدت سی سال در خدمت خان مرحوم
 مغفور خضر خان طاب ثراہ بود - اقطاع و پرگنات خارج قلعہ تبرہندہ
 در میان دو آب بسیار داشت - و رایات اعلی ماورای^۷ آن خطہ سرستی
 و اقطاع امروزہ نیز مقروض کردہ - سید مرحوم در جمع کردن مال بغایت
 حریص بود - چنانچہ در مدتی اندک^۸ مبلغی مال و غلہ واقمشہ بشمار
 در قلعہ تبرہندہ جمع آمدہ - بعد وفات سید مرحوم اقطاع و پرگنات
 بتمام بر پسران او تفویض کرد^۹ - پسر بزرگ اورا سید خان و پسر دیگر را

1 B. omits ملک الشرق

2 M. and I. ہتھکانون

3 Elliot, vol. IV., p. 68, Jalhār.

4 M. and I. لشکر از آنجا

5 M. بحوالہ ملک حمزہ

6 M. سالم مرحوم مغفور خضر خان

7 M. رایات اعلی و ما سرای آن خطہ

8 M. omits اندک

9 M. تفویض کردہ شد

لوهور زند^۱ ملک الشرق ملک سکندر در قصبه کلانور آمد - رای غالب کلانوری جمعیت سوار و پیاده برابر کرده مقابل جسرتیه در نواحی کانکره بر لب آب بیاه پیش رفت - جسرتیه مذکور نیز مستعد شده برای محاربه ایستاده - یک دیگر بجنگ پیوستند - بعنایت الله تعالی چون لشکر اسلام را فتح روی نمود در جمع او کسری افتاد - غنائم که از طرف^۲ جالذهر آورده بود بتمام گذاشته پریشان و منهزم گشته باز طرف تیکهر^۳ رفت - و هزیمت را غنیمت شمرد - ملک الشرق ملک سکندر مظفر و منصور طرف شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائنه ملک الشرق ملک محمود حسن فسدۀ کفار ولایت بیانۀ که با محمد خان اوحدی جمع شده بنیاد (فساد) نهاده بودند فرو نشانده - و از خطۀ بیانۀ برای پای بوس حضرت همایون اعلی در شهر آمد - و بشرف پای بوس مشرف گشت - و بمراحم فراوان مخصوص گشت^۴ - و اقطاع حصار فیروزه یافت - بعده^۵ بندگی رایات اعلی عزیمت سواری بجانب کوهپایه میوات مصمم کرده بارگاه بالای حوض خاص نصب گردانید^۶ - امرا و ملوک اطراف ممالک بحضرت پیوستند - از آنجا کوچ کرده در کوشک مهندواری^۷ نزول فرمود - مدتی آنجا مقام ساخته - جلال خان میو و میوان دیگر عاجز شده مال و محصول و خدمتی بر قانون قدیم ادا نمودند - و بعضی بشرف پای بوس مشرف گشتند - در ماه شوال سنه المذكور بندگی رایات اعلی سالما و غانما طرف شهر مراجعت فرمود - درین سال هیچ طرف^۸ مهمی نکرد - هم در این^۹ ایام خبر وفات

۱ لوهور رسد M.

۲ تیلهر M.

۳ بعده بندگی M. omits

۴ مهندواری M.

۵ هم در آن ایام M.

۶ غنائم که طرف B.

۷ گشت M. omits

۸ گردانیده M.

۹ هیچ طرفی M.

خراب گشته درون کوه در آمده - جلال خان برادر ملک قدور مذکور و سران دیگر چنانچه احمد خان و ملک فخر الدین و ملک علی^۱ و اقارب ایشان بتمام با جمعیت سوار و پیاده خویش در قلعه اندور^۲ جمع گشتند - چون ملک سرور الملک نزدیک قلعه مذکور نزول کرد طاقت نتوانستند^۳ آورد - ذکر اصلاح در میان آوردند بدین نط^۴ که مال بر طریق گروگان در حضرت فرستند - هم برین قرار مال و محصول و گروگان ستده ملک سرور الملک با لشکرها طرف شهر مراجعت کرد - همچنان خبر رسانیدند در ماه^۵ ذی القعدة سنة المذكور که جسرته کهوهر قصبه کلانور محصر کرده - ملک الشرق^۶ ملک سکندر تحفه امیر لوهور برای یاری دهی طرف کلانور پرفت^۷ - جسرته مذکور حصار کلانور را گذاشته چند گروهی پیش آمد - میان او و ملک سکندر محاربه شد - بتقدیر الله تعالی جسرته غالب آمد - لشکر ملک سکندر را انهرام افتاد - ملک سکندر با لشکر خویش باز گشته در لوهور رفت - جسرته مذکور باز میان کلانور شده در حد جالندهر آب بیاه را عبیره کرده تاخت - حصار جالندهر محکم بود آفتی^۸ رسانیدن نتوانست - مردم حوالی را اسیر و دستگیر کرده باز سمت کلانور شد - باستماع این خبر بزدگی رایات اعلی بجانب مجلس عالی زیرکخان امیر سامانه و اسلام خان امیر^۹ سرهند فرمان فرستاد تا لشکرهای خویش ساخته کرده^{۱۰} یاری دهی ملک الشرق ملک سکندر^{۱۱} کنند - پیش از آنکه لشکرهای ایشان سرانبرده^{۱۲} طرف شهر میمون

۱ M. و ملک اقارب ایشان

۲ All three MSS. has اندور . Elliot, vol. IV., p. 66, says fort of Alwar.

۳ نتوانست آورد

۴ M. برین شرط

۵ M. omits ماه

۶ B. ملک الشرق سکندر

۷ M. کلانور می رفت

۸ M. and B. اکفتی

۹ B. and M. سیهند

۱۰ B. ساخته یاری

۱۱ B. omits ملک

۱۲ M. سر برده

گرفته^۱ سمت شهر مراجعت فرمود - پانزدهم ماه شعبان سنه احدى و ثلاثين و ثمانمائه بطالع سعد درون شهر در آمد - و در کوشک سیری نزول کرد - امرا و ملوک اقطاع ممالک را وداع داده خود در عیش و طرب^۲ مشغول گشت - از درگاه سلطان^۳ ازل و بادشاه لم یزل جلّت قدرته و علّت کلمته^۴ در خواست آمد که این شاه سلیمان جاه را تا انقراض عالم و بقای بنی آدم بر تخت سلطنت و سرور مملکت باقی و پاینده دارد - آمین یا رب العالمین - این دعا گوی میخواست که برسم اصحاب انشاء و ارباب املاء سخنی چند در اختتام این کتاب گوید - و ختم هم در دعای شاه عالم پناه کند - فاما چون هنوز از بستان سلطانی و گلستان جوانی او یک گل از هزار نشکفته است - و از قصه رزم و افسانه بزم او هزار^۵ داستان طبعم از هزار داستان یک داستان نگفته ضرورت نا تمام بگذاشت - و بر خود التزام نمود که فتوحات شوکت آینده - و قصه ارادات دولت پاینده اگر داعی را حیات وفا کند هر سال بایفای^۶ رساند - و درین صحیفه ثبت گرداند - إِنَّشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ الْمَوْفِقُ لِلْإِتْمَامِ وَ الْمُسَرِّعُ لِلْإِحْتِمَامِ - در ماه شوال سنه المذکور ملک قدو میوا^۷ بوسمت آنکه با سلطان ابراهیم^۸ یار شده است تحفه و عریض ارسال میکند گرفته درون خانه سیاست کردند - و ملک سرور الملک با لشکرها طرف میوات برای فرو نشاندن فتنه و ضبط ولایت فامزد شد - بعضی قصبات و قریات ایشان که در صحرا آبادان بود بتمام

۱ گرفتند B.

۲ در عیش و در طرب B.

۳ از درگاه سلطان از پادشاه لم یزل M.

۴ علت عزمته I.

۵ هزار داستان طبعم M. omits

۶ بابقا رساند M.

۷ M. and Elliot, vol. IV. and I. المذکور قدو و میوا

p. 66 Kaddū the Mewattī.

۸ سلطان یار شده M.

نزول فرمود - قلعه مذکور^۱ اگرچه از غایت ارتفاع سر بآسمان می سود و از نهایت استحکام قابل فتح نبود - فاما از اقبال خدایگان گیتی مدار آب^۲ آن طایفه نگون سار^۳ خاکسار نقصان پذیرفت و باد غرور ایشان از آتش قهر لشکر منصور فرو نشست - نه قوت دست آویز ماند نه مجال پلای گریز - برین نظم مدت هفت روز درون قلعه محصر بودند - آخر الامر بضرورت زینهارى شده امان خواست - بزدگی رایات اعلیٰ اَعْلَاهُ اللَّهُ تَعَالٰی از فرط عاطفت خسروانی و شفقت مهر مسلمانی از سر جرایم^۴ او در گذشت - و به^۵ تشریف امایی مشرف گردانید - لشکرا فرمان داد تا از گرد قلعه مذکور دور شوند - همچنان کردند - بتاریخ بیست و ششم ماه رجب رَجَب قَدْرَه محمد خان مذکور^۶ از درون قلعه با خلق خویش بیرون آمده سمت میوات رفت - بزدگی رایات اعلیٰ چند روز برای استمالت آن شهر خراب همانجا مقام ساخت - چون برای ضبط اقطاع بیانه و محافظت^۷ قلعه اهتمام تمام داشت ملک الشرق ملک محمود حسن را که در کارهای جهانداری و نگاه داشتن سرحدات دلاوری و هوا خواهی معاینه کرده بود و بسی کارهای بزرگ از دست او بر آمده - چنانچه در مبدأ حال جلوس با جسرته شیخا کهوکه^۸ مبارزه کرده - و تهاذه لوهور داشته با شیخ زاده نایب شاهزاده خراسان مقاومت نموده - و در اقطاع ملتان در آمدن نداده - برای محافظت قلعه مذکور و ضبط اقطاع بیانه نامزد کرد - و اقطاع بیانه با مضافات و نواحی آن بتمام بحواله او گردانیده خود بکام دوستان^۹ کناره آب جون

۱ مذکور را اگرچه M.

۲ لب آن طایف B.

۳ نگون سار M. omits

۴ سر جرات او گذشت M.

۵ B and M. omits به

۶ مذکور داد مرون قلعه M.

۷ I. محافظت اهتمام داشت

۸ کهوکه M. omits

۹ بکام دولت B.

خان مشرف گشته بود و ملک چمن^۱ نبیسه خان جهان مرحوم و ملک^۲ کالو خانی شعبه پیل و ملک احمد تعفه و ملک مقبل خانی را مستعد کرده مقابل شرقی فرستاد - میان یکدیگر مقاتله و محاربه از نیم روز تا وقت شام رفت - هم در عین قتال بودند که سلطان سپهر از ناحیه نیم روز در حدود شام تاخت - و بمنزل عین حمه عزم نزل کرد^۳ - جهان روشن در چشمهای شان تاریک نمود - ازین سبب افواج عساکر هر دو شاه از حرب گاه باز گشته در پیده خویش فرو آمدند - چون هیچ یکی رو^۴ از دیگری نگردانید آن وقت بر بساط مقاومت بازی قايم ماند - فاما لشکر شرقی بیشتر و خمی بود - و دست چمک لشکر منصور دیده روز دیگر عطف کرده سمت آب جون رفت - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الآخر از گذرنگ^۵ گذارا گشته طرف رابری شد - از آنجا بکوچ متواتر در ولایت خویش در آمد - بندگی رایات اعلی تعاقب او تا گذرنگ کرد - لیکن بسبب آنکه جانبین اسلام بود تمامی امرا و ملوک بوجه شفاعت التماس کردند^۶ - خداوند عالم گیتی^۷ مدار را از تعاقب او باز داشتند - مظفر و منصور طرف هتیکانت^۸ شده مال و محصول و خدمتی از رای گوالیر و رایان دیگر بر قانون قدیم سنده مراجعت فرمود - کذا^۹ لب چنبل گرفته در خطه بیانه آمد - محمد خان اوحدی سبب آنکه با شرقی پیوسته بود در خاطر هراس داشت^{۱۰} - بالای قلعه^{۱۱} محصر شد - بندگی رایات اعلی قلعه مذکور را گرد گرفته

۱ ملک حیمین M.

۲ M. omits ملک

۳ کرد و پرداخت B. and نزل پرداخت M.

۴ یکی رخ از M.

۵ B and M. گذرنگ

۶ کرد خداوند M.

۷ B. omits گیتی

۸ M. هتیکانت I. and Tabakāt Akbarī, p. 278 هتیکانت شد

۹ آب چنبل M.

۱۰ M. داشته

۱۱ I. قلعه کوه

گرفته^۱ در اقطاع اثاره نزدیک قصبه برهان آباد آمد - خداوند عالم پناه نیز مقابل او از اتروایی کوچ کرده در قصبه باین کوته^۲ نزول کرد - میان هر دو لشکر مسافت اندک مانده بود - چون شرقی را شوکت و دلاوری حضرت اعلی و قوت و انبوهی لشکر منصور معاينه شد در ماه جمادی الاول سنة المذكور از مقابل لشکر منصور عطف کرده سمت قصبه را پیری رفت - و در گذرنگ لب آب چون را عبور کرده از آنجا سمت^۳ بیانه کناره آب کنهیر مقام ساخت^۴ - خداوند عالم گیتی^۵ مدار نیز بکوچ متواتر دنبال او در چندوار آب چون را گذارا شد - و چهار گروهی از لشکر او نزول فرمود - هر روز^۶ یزک و افواج لشکر منصور گرد بر گرد لشکر شرقی می تاختند - و برده و مواشی و اسبان لشکر^۷ ایشان بدین نط می آوردند - موازنه بیست و دو^۸ روز هر دو لشکر برین نط قریب یکدیگر بودند - بتاریخ هفتم ماه جمادی الآخر سنة المذكور شرقی با کل حشم از سوار و پیاده و پیل مستعد جنگ شد - بزدگی رایات اعلی خود سلامتی و ملک الشرق^۹ سرور الملک وزیر و سید السادات سید^{۱۰} سالم و بیشتر امرای کبار هم در برده مانده - بعضی امرا چنانچه ملک الشرق ملک محمود حسن و خانب اعظم فتح خان بن سلطان مظفر و مجلس عالی زیرکخان و ملک الشرق ملک^{۱۱} سلطانسه بخطاب اسلام

^۱ کناره اب سیاه گرفته M. and I.

^۲ قصبه مالی کوته Tabakāt Akbarī, p. 277 باین کوته B.

^۳ کنار کیتھر and Tabakāt Akbarī, p. 278 از آنجا سمت کناره آب کنهیر مقام M.

^۴ ساخته B.

^۵ B. omits گیتی

^۶ M. and I. هر دو یزک

^۷ M. لشکر برین نط ایشان می آوردند

^۸ M. بیست روز

^۹ B. ملک سرور الملک

^{۱۰} B. سید عالم سالم

^{۱۱} M. omits ملک

حضرت طلب شد - بکوچ متواتر باز گشت - در حضرت آمد - در ماله محرم
سنه احدی و ثلاثین و ثمانمانه خداوند عالم می خواست که طرف
بیانه سوار می فرماید - اثنای آن رسولان قادر خان امیر کالپی در حضرت رسیدند
و کیفیت آمدن شرقی عرضه داشتند - خدا یگان گیتی مدار عزم سوار می
بیانه فسخ کرده مقابل شرقی روان شد - هم چنان خبر رسانیدند^۱ که شرقی
قصبه بهوک نور^۲ را تاخته فرود آمده است - می خواهد طرف بداون^۳ رود -
حضرت اعلی در گذر نوه پتل^۴ آب جون را عبور کرده موضع^۵ چرتولی
را تاخته و از آنجا بکوچ متواتر در قصبه اتولی رفت - در اثنای آن بسمع
بندگی زیات اعلی خبر مختص خان برادر شرقی رسید که با لشکر بی شمار
و پیان بسیار در حدود اتاوله آمده^۶ است - بمجرد استماع این خبر
بندگی زیات اعلی - ملک الشرق محمود حسن را با ده هزار سوار که هر
یکی بهادران جنگ آزموده بودند بر مختص خان نامزد فرمود - ملک
الشرق ملک محمود حسن با جمع لشکر کشش کرده در محلی که لشکر
شرقی نزول کرده بود رسید - ازین حال مختص خان را خبر شد - پیش
از رسیدن لشکر منصور عطف کرده بر شرقی پیوست - ملک محمود
حسن چند روز هم دران حوالی مقام ساخت می خواست^۷ تا بر سر لشکر
^۸ شرقی شبخون کند - سبب آنکه ایشان خبر دار بودند ممکن نشد - باز
گشته در لشکر خودش پیوست - شرقی نیز طرف لشکر منصور کناره لب بیا

۱ I. خبر رسید

۲ I. قصبه بهیون کانون. Elliot vol. IV., p. 63. n. 1: — "Badāūnī has Bhūn-
āknūn".

۳ I. بدانون

۴ B. نوه و پتل

۵ B. خرنولی

۶ M. رسیده است and I. بمجرد

۷ I. می خواست تا بر لشکر خود پیوسته بر شرقی شبخون

۸ M. تا بر لشکر شرقی

ملک مقبل خانى بزرگ خویش گردانیده نیابت شق مذکور و برگزیده
 سیکری ملک خیر الدین تحفه را داد - و خود بدولت^۱ سعادت و کامرانی
 سمت گوالیر عزیمت مصمم گردانید - چون آنجا رسید رای گوالیر و تهنیکیر
 و چندوار اطاعت کردند - و مال و محصول و خدمتی بر قانون قدیم
 ادا نمودند - بعده سالماً و غانماً بکام دوستان سمت شهر مراجعت فرمود -
 و در ماه جمادى الآخر سنة المذكور بطالع سعد و اختر میمون در کوشک
 دولتخانه در آمد - و اقطاع از ملک الشرق ملک محمود حسن تحویل شد -
 اقطاع حصار فیروزه یافت - و ملک الشرق رجب نادره را اقطاع ملتان
 مفوض^۲ گشت - بعد چند روز محمد خان مذکور از حضرت با زن و بچه
 تحاشی نموده میان میوات رفت - بعضی مردم که خیل او جابجا متفرق
 بودند جمع شدند - هم چنان شنید که ملک مقبل با کل لشکر سمت
 مهر مهاون^۳ سواری کرده است - و ملک خیر الدین تحفه را در^۴ قلعه گذاشته -
 خطه^۵ بیانہ خالی است - بر اعتماد سگان خطه و مقدمان ولایت با جمعی
 معدود یکایک در بیانہ رفت - خلق خطه و ولایت بیشتیری او را پیوستند -
 بعد چند روز قلعه را نیز قابض گشت - و لشکری که در بیانہ نامزدی
 مانده بود باز گشته در شهر آمد - خداوند عالم اقطاع بیانہ از ملک مقبل
 تحویل کرده بحواله^۶ ملک مبارز گردانید - و او را با عساکر قاهره^۵ برای دفع
 شر او فرستاد - چون لشکر منصور نزدیک رسید محمد خان مذکور در
 قلعه حصارى شد - ملک مبارز خطه^۶ بیانہ را با کل ولایت در قبض خویش
 آورد - محمد خان مذکور جمعیتی که داشت بتمام در قلعه مذکور گذاشته
 خود بشرقی رفت - هم چنان ملک مبارز را نیز برای مصلحت در

۱ I. خود بدولت کامرانی

۳ بجانب مهاون Tabakāt, p. 277

۵ I. omits قلعه

۲ I. مفوض گردانید

۴ I. omits در

۶ B. خطه را

در کوهپایه مقام کرد - بعده بسبب تنگنجه غله و علف از آن دیار سمت دارالملک دهلی مراجعت فرمود - و در ماه شعبان سنه المذكور بطالع سعد و اختر میمون در کوشک دولتخانه نزول کرد - سال دیگر در ماه محرم سنه ثلاثین و ثمانمائه سمت بیانه عزم سواری مصمم گردانیده میان ولایت میوات شده شر و فساد ایشان را مالش داده در خطه بیانه رفت - محمد خان پسر اوحد خان امیر بیانه حصارى شده خلق بیانه را خراب کرده در حصارى که بالای کوه ساخته است بدوید^۱ - و شانزده روز بقوت کوه با لشکر منصور محاربه میکرد - دوم ماه ربیع الآخر سنه المذكور لشکر منصور مقابل محمد خان دهنوه کرد - خداوند عالم با لشکر جرّار و مردان^۲ نامدار از پس پشت دروازه^۳ کوه بالا بر آمد - چون پسر اوحد خان خبر یافت طاقت نتوانست آورد منهزم شده درون حصار در آمد - چون پیشتر پیوستند محمد خان اوحدى مذکور در جمع خود تزلزلی و در قلعه^۴ خود تخللی دید - دست و پایی گم کرده بضرورت دستار در گلو انداخته و پای از سر ساخته از درون بیرون آمد - و بشرف خاک بوس مشرف گشت - خدایگان گیتی مدار و بادشاه نوشیروان شعار جان اورا امانی و تغش را از سر جانی ارزانی^۵ فرمود - آنچه از جنس نقود و نفایس و اسب^۶ و اسلحه و رخت و کالا درون قلعه داشت - بوجه فعل بهای اسپان لشکر منصور پیشکش^۷ گردانید - بزدگی رایات اعلی چند روز در خطه مذکور مقام ساخت - خیل و تبار او از قلعه مذکور بیرون کشید و بحضرت فرستاد و برای سکونت ایشان کوشک جهان^۸ پناه تعیین کرد - و اقطاع شق بیانه بحواله

۱ I. برد

۳ I. پشت در راه کوه

۵ B. جانی فرمود

۷ I. پیش گذرانید

۲ B. مرکبان نامدار

۴ I. قلعه خللی دید

۶ I. اسباب و اسلحه

۸ I. کوشک جهان نمای

میوان رسید - بکوچ متواتر در ولایت میوات در آمد - ولایت ایشان را
 نهب و تاراج کرد ^۱ - میوان مذکور کل ولایت ^۲ را خراب کرده درون کوه ^۳
 جهره که محکم ترین جایگاه ایشانست در آمدند - چون کوه مذکور از
 غایت استحکام قابل فتح نبود و ننگچه غله و علف شد خداوند عالم پناه
 با لشکر منصور سالم و غانماً سمت شهر مراجعت فرمود - بطالع سعد
 و اختر میمون در ماه رجب رجب قدره سنه المذکور در کوشک دولت
 خانه نزل کرد - امرا و ملوک اطراف را وداع داده خود در عیش و عشرت ^۴
 مشغول شد - سال دیگر سنه تسع و عشرون و ثمانمائه باز سمت میوات
 سواری فرمود - جلو ^۵ و قدر نبیسان بهادر فاهر و بعضی میوان که با ایشان
 پیوسته بودند مقامات خویش را خراب کرده در کوه اندور حصاری گشتند -
 چند روز محصور شده - چون لشکر منصور زور آورد حصار اندور خالی کرده
 در کوه الور رفتند - روز دیگر خداوند عالم حصار اندور ^۶ خراب گردانیده
 بقصد الور روان شد - چون نزدیک رفت ^۷ جلو و قدر آنجا نیز حصار
 شدند - لشکر منصور متواتر دهووه کرد - آخر الامر عاجز آمدند زینهار
 گشتند ^۸ و امان خواستند - خداوند عالم امان داد - بعده قدو بشرف
 پای بوس مشرف گشت - فامامی ^۹ خواست که باز گریخته در کوه
 درآید - سبب آن او را دست آورده مقید کردند - و خدایگان گیتی مدار
 ولایت و قریات میوات را بیشتری نهب و تاراج گردانیده و چند گاهی

۱ تاراج گردانید I.

۳ درون جهره M.

۵ خلق و قدو بنکان بهادر M.

۷ رفت M. omits

۲ کل خلق را خراب M.

۴ عیش و طرب M.

۶ اندور را خراب M.

۸ گشته و امان M.

۹ بکوچ متواتر در قصبه اترولی رفت در up to فامامی خواست M. omits from
 See p. 207. انالی آن

آورد - خداوند عالم چون غایت عجز و اضطراب او معاینه کرد و قصد کردن
بر اسلام مستنکر پنداشت^۱ برین شرط صالح کرد که البختان خدمتی در
حضرت فرستد و خود از ولایت گوالیر باز گردد - روز دیگر الب خان اجناس
خدمتی در حضرت اعلیٰ فرستاد - و خود بکوچ متواتر بر سمت دشار
باز گشت - خداوند عالم پناه مدتی کناره آب چنبل مقام^۲ کرد - و مال
و محصول از کنار آن دیار بر قانون قدیم سده سالماً و غانماً^۳ مظفر و منصور
ضرب شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب سده سبع و عشرین و ثمانمائیه در
دار الملک دهلی در آمد - و در پرداخت کارهای ملکی مشغول گشت -
در ماه محرم سده ثمان و عشرین و ثمانمائیه اتفاق سواری سمت کتپهر^۴
مصمم کرد - چون در کناره آب گنگ رسید رای هرسنگه در حضرت
پیوست - و^۵ بمراحم فراوان مخصوص گشت - فامّا سبب آنکه سه
سال محصول باقی داشته بود او را موقوف^۶ کرده مدتی داشتند -
انغرض لشکر منصور لب آب گنگ^۷ عبّره کرد و فسدّه آن دیار را گوشمال
داده طرف کوهپایه کمایون رفت - چندگاه آنجا بود - چون هوا گرم شد
کناره آب رهب گرفته مراجعت فرمود - آب گنگ را باز نزدیک قصبه
کذبل^۸ عبّره کرده می خواست سمت قنوج عزیمت^۹ فرماید - در
شهرهای هندوستان قحط مهلک بود پیشتر نرفت - همچنان^{۱۰} خبر تّمرّد

۱ M. پنداشته

۲ M. آب جیتل مقام و مال

۳ M. سالم و غانم

۴ M. and I. کتپهر مصمم کرده

۵ M. پیوسته بمراحم

۶ Tabakāt Akbarī, p. 275 says:--

نرسنگه رای کیتهر در کنار آب گنگ آمده ملازمت نمود - بواسطه بقایای سه
ساله چند روز در قید افتاد - آخر مال ادا نموده خلاص شد *

۷ M. لب آب گنگ را عبّره

۸ M. قصبه گنگ

۹ M. عزیمت فرمایند

۱۰ M. omits همچنان

الشرق ملک محمود حسن گردانیده با لشکریهای^۱ انبوه با خیل و تبع در
انقطاع ملتان روان^۲ کرد - چون در ملتان رسید عامه خلایق ملتان را
استقامت داد - و هر یکی را انعام و ادرار و مواجب تعیین فرمود - خلق
ملتان آسوده حال و مرفه گشتند - مردم شهر و ولایت را امنی پیدا آمد -
و حصار ملتان که در حادثه مغل خلل^۳ گرفته بود مرمت کنانید -
و لشکری کثیر گرد خود جمع کرد - هم چنان خبر سواری الب خان امیر
دهار بقصد رمی گوالیر بسمع مبارک خداوند عالم رسانیدند - با لشکریهای
قاهره سمت گوالیر عزیمت فرمود - چون نزدیک خطه بیان رسید پسر
اوحد خان امیر بیان مبارکخان اودر خود را بغدر کشته بود - از ریایات اعلی
بغی ورزیده حصار بیان خراب کرده بالای کوه بر آمد - ریایات اعلی در
دامن کوه مذکور نزول فرمود - بعد مدتی پسر اوحد خان مذکور^۴ عاجز
شد - و مبلغی مال و خدمتی داده سر در رفته اطاعت در آورد - ریایات
اعلی بدولت و سعادت^۵ از آنجا سمت گوالیر بقصد الب خان نهضت
کرد - البخان گزاره آب چنبل^۶ گذرها گرفته فرود آمده بود - ریایات اعلی
یکایک در گذری دیگر - آب مذکور را عبور کرد - و ملک محمود حسن
و بعضی امرای دیگر چنانچه میوان و نصرت خان که مقدمه لشکر منصور
بودند و سواران یکه تاز بنگاه البخان را غارت کردند - و بعضی سوار و پیاده
او را اسیر و دستگیر گردانیدند و در حضرت آوردند - ریایات اعلی سبب
آنکه جانبین اسلام بود جان بخشی کرد - و هر یکی را مخلص گردانید -
روز دیگر الب خان مذکور رسولان در حضرت^۷ فرستاد و مذاکره صلح در میان

۱ M. لشکر انبوه

۳ B. omits خلل

۵ M. omits و سعادت

۷ I. در حضرت آورد و مذاکره صلح در میان نهاد

۲ B. روان کرد

۴ M. omits مذکور

۶ M. آب چنبل

و عشرین و ثمانمائے بطالع سعد و اختر میمون در شهر دارالملک دهلی در آمد - هم چنان ملک محمود حسن از اقطاع جالندهر با جمعیتی کثیر در حضرت اعلیٰ^۱ پیوست - و بمراحم فراران مخصوص گشت - و عهدهٔ عارض ممالک از ملک خیر الدین خانن تحویل کرده بحوالهٔ ملک الشرق محمود حسن گردانید - چون آن نیک بخت بهمه باب آراسته حق^۲ بود و هوا خواجه و حلال خوار^۳ خداوند عالم پناه بود و در کارهای عالم قرب یافته روز بروز مرتبهٔ اش تضعیف می پذیرفت^۴ - بتاریخ ماه جمادی الاول^۵ سنة المذکور میان جسرته شیخا و رای بهیلم^۶ جنگ شده - رای بهیلم کشته گشت^۷ - بیشتر اسپ و اسلحهٔ او بردست جسرته آمد - از کشتن رای بهیلم - جسرته مذکور را خبر شد - چیزی لشکر^۸ مغل با خویش یار کرده در حد دیبپور و لوهور تاخت - ملک سکندر مستعد شده می خواست تعاقب او کند - جسرته باز گشت - از آب جانهاؤ گذارا شد - هم درین ایام خبر وفات ملک^۹ علاء الملک امیر ملتان رسید - و آوازهٔ شیخ علی نایب امیرزاده پسر^{۱۰} رگتمش شد که با لشکر انبوه از کابل برای نهب اقطاع بهکهر^{۱۱} و سیوستان^{۱۲} می آید - خداوند عالم بجهت دفع فساد مغل و دفع فتنهٔ ملاعین و ضبط ولایت - عرصهٔ ملتان و بهکهر و سیوستان را بحوالهٔ ملک

۱ حضرت پیوست M. ۲ آراسته حق سبکانه و تعالی و هوا خواجه B.

۳ حلال خوار M. omits

۴ می پذیرد B. ۵ مذکور B.

۶ All three MSS بهیلم. Elliot, vol. IV., p. 59 Bhim.

۷ کشته شد M.

۸ چیزی مغل B. ۹ ملک علاء الدین که علاء الملک B.

۱۰ M. and I. Elliot, vol. IV., p. 59 n. 1. says that Shaikh 'Alī was one of the nobles of Mirzā Shāh Rukh, who was established at Kābul.

۱۱ All three MSS بهکهر. Elliot, vol. IV., p. 59 Bhakkar.

۱۲ سیوستان می آمد B.

شهری پسر ملک سرور الملک یافت - و در سنه ست و عشرين و ثمانمائة خداوند عالم پناه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت هندوستان عزیمت سواری مصمم^۱ کرد - در ماه محرم سنه المذكور در ولایت کتیه^۲ در آمد - مال و محصول از ایشان ستده - در اثنای آن مهابت خان امیر بدائون که از خدایگان مغفور خضر خان طاب ثراه هراس گرفته بود^۳ بشرف پای بوس مشرف شده و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه مخصوص^۴ گشت - از آنجا آب گنگ عبیره کرده در ولایت راتهوران تاخته بیشتر کفار نگونسار علف تیغ شدند - چند روز کناره آب گنگ مقام فرمود - و در حصار کنبیل ملک مبارز و زیرک خان و کمال خان با لشکر برای قلع و قمع^۵ فساد راتهوران نصب گردانیده - هم چنان پسر رای سبیر که در حضرت اعلی^۶ پیوسته و برابر رکاب^۷ ریاست اعلی بود بسببی خوف گرفته تعاشی^۸ نمود - در تعاقب او ملک الشرق ملک خیرالدین خانی با لشکری قاهره نامزد شد - لشکر منصور رسیدن نتوانست - فاما ولایت او را نهب و تاراج و یغما^۹ کرده نیز در آتاهه فرود آمد - خداوند عالم نیز به کوچ^{۱۰} متواتر عقب لشکر در آتاهه رفت - کفار نگون سار درون حصار محصر گشتند - آخر الامر عاجز شده پسر رای سبیر^{۱۱} پای بوس کرده^{۱۲} مال و خدمتی که می داد ادا^{۱۳} نمود - خداوند عالم با لشکر اسلام مظفر و منصور باز گشت - در ماه جمادی الاول^{۱۴} سنه ست

۱ مصمم کرده M.

۳ گرفته بشرف M.

۵ برای دفع فساد M.

۷ رکاب اعلی B.

۹ ولایت او نهب کرده M.

۱۱ Elliot, vol. IV., p. 59 Rāi Sarwar.

۱۳ ادا نمودند B.

۲ کتیه M.

۴ بمراحم مخصوص گشت M.

۶ حضرت پیوسته M.

۸ تعاشی M. and نجاشی نموده B.

۱۰ نیز کوچ کرده متواتر M.

۱۲ پای بوس کرد B.

۱۴ جمادی الآخر M.

رمضان سنة المذكور یکدیگر اصلاح کردند - جسرتہ سمت آب بیاض رفت و خلق ولایت کهوکه‌ران که اورا پیوسته بودند کوچ گذایده برگرد خویش جمع میکرد - ۵م چنان ملک^۱ سکندر تحفه با لشکر انبوه که بجهت یاری دهی ملک محمود حسن که از پیش پادشاه تعیین شده بود در گذر بوهی رسید - جسرتہ مذکور را طاقت مقاومت نبود - از آب راوی و جانباز خلق خود را عبور گذایده برابر خویش در کوه تیکه^۲ برد - ملک الشرق سکندر در گذر بوهی آب^۳ بیاض عبور کرد - بتاریخ دوازدهم ماه شوال سنة المذكور در شهر میمون مبارک آباد لوهور نزول کرد - ملک محمود حسن از حصار سه گروهي بیرون آمده^۴ ملاقات کرد - پیش ازین ملک رجب امیر دیبالپور و ملک سلطان‌نشه لودی امیر سرهند و رای فیروز مین بر ملک سکندر پیوسته بودند - لشکر مذکور کنار آب راوی شده سمت کلانور رفت - میان کلانور قصبه بهو لب آب را عبور کرده^۵ در حد جمون^۶ در آمد - رای بهیلیم نیز با ایشان پیوست - بعد از بعضی طایفه کهوکه‌ران را که در کنار جانباز از جسرتہ علیحدہ شده مانده بودند فہب کرده سمت شهر میمون مبارک آباد لوهور مراجعت نمودند - همچنان فرمان اعلیٰ ہماین رسید کہ ملک الشرق محمود حسن در اقطاع جالندھر رود - و مستعد شده در حضرت پیوند - و ملک سکندر تہانہ شهر میمون نگاہ دارد - بر حکم فرمان اعلیٰ با لشکر خویش درون حصار شهر میمون در آمده - و ملک محمود حسن و امرای دیگر را باز گردانیده - و عہدہ وزارت از ملک سکندر تحویل گشت - و بحوالہ ملک الشرق سرور الملک شکنہ شهر شد - و عہدہ شکنہ

۱ M. omits ملک

۲ Elliot, vol. IV., p. 57 "and proceeded to Tekhar", M. تیلہر

۳ M, omits آب

۴ M. آمد ملاقات

۵ M. کرد در حد

۶ Elliot, vol. IV., p. 58, Jammū.

آب جانهاؤ و راوی عبره کرد - در شهر میمون مبارکآباد لوهور آمده در روزه^۱ شیخ المشایخ شیخ حسین زنجانی نزول کرد - و در^۲ یازدهم ماه جمادی الآخر سقه المذكور درون حصار خام میان یک دیگر محاربه شد - بکرم^۳ الله تعالی از اقبال بادشاه عالم پناه جسرته مذکور منهزم گشت - لشکر منصور تا بیرون حصار خام تعاقب کرد - فاما پیشتر فرفت - بدین سبب جانبدین قایم ماند - روز دیگر نیز^۴ جسرته مذکور همانجا تاخت - سیزدهم ماه مذکور کوچ کرده^۵ سمت فرو دست آب راوی رفت - از آنجا علما^۶ جمع کرده در هفدهم ماه مذکور سه گروهی^۷ از شهر میمون مبارک آباد باز گشته فرود^۸ آمد - بیست و یکم ماه مذکور باز نزدیک حصار خام بحرب پیوست^۹ - بعد بکرم الله تعالی از اقبال بادشاه^{۱۰} لشکر اسلام را: فتح شد - درین کرت نیز تعاقب کردند - جسرته مذکور باز گشته^{۱۱} هم در پرده^{۱۲} خویش نزول کرد - بدین^{۱۳} نط تا مدت یکماه و پنج روز^{۱۴} بیرون حصار جنگ میشد - آخر الامر جسرته عاجز گشت - از آنجا کوچ کرده سمت کلانور رفت - رای بهیلم که بجهت یاری دهی لشکر منصور در کلانور آمده بود با او مخالفت بنیاد نهاد - چون نزدیک کلانور رسید میان ایشان جنگ شد - فاما هیچ یکی غلبه کردن نتوانست - برین^{۱۵} نسق جنگ قایم بود - بعده در ماه

۱ M. در مقام شیخ

۳ M. شد کرم

۵ M. مذکور سمت

۷ M. یک گروهی

۹ M. بحرب پیوستند

۱۱ M. باز گشت

۱۲ M. and Elliot vol. IV., p. 57 "and B. در نزد خویش Jasarth returned to his army."

۱۳ M. برین نط

۱۵ B. بدین نسق مدتی اقدیم بود

۲ M. نزول کرد یازدهم

۴ B. دیگر بود جسرته

۶ M. علما جمع

۸ M. باز گشته فرود

۱۰ M. بادشاه اسلام

۱۴ M. پنج روز هر روز بیرون

گذشت - چون لشکر منصور کفارهٔ آب بیاه رسید گریخته سمت آب راوی شد - خداوند عالم آب بیاه در دامن کوه و آب راوی نزدیک قصبهٔ بهوره^۱ در تعاقب او عبور کرد - جسرتنهٔ مذکور از آب جانهاؤ گذشته در تیکهر میان کوه در آمد^۲ - همچنان رای بهیلم^۳ مقدم جمون بشرف پای بوس مشرف گشت - و پیشوا شده آب جانهاؤ عبور کفانیده - لشکر منصور تیکهر که محکم ترین جایگاه او بود خراب گردانید - و بعضی خلق را که درون^۴ کوه جسته بودند^۵ اسیر و دستگیر کرد - از آنجا سالم و غانماً خداوند عالم سمت شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنهٔ خمس و عشرين و ثمانمائه سایهٔ همایون دولت و ظلّ جتر سلطنت خداوند عالم^۶ بر خراب آباد لوهور افتاد - در آن مرز بوم که جز بوم شوم هیچ جانوری مسکن و ماوی نگرفته بود^۷ بعد مدتی معلوم^۸ روی به آبادانی آورد - و از اقبال بادشاه عمارت پدید گشت - قریب یک ماه در مرمت حصار و دروازه‌های کفارهٔ راوی مقام ساخت - چون عمارت مرتب شد اقطاع لوهور بحوالهٔ ملک الشرق ملک محمود حسن گردانید - و دو هزار سوار نامزد او فرمود - و استعداد لشکری و حصار گیری مهیا^۹ کرده سپرد^{۱۰} - و خود بدولت و سعادت^{۱۱} طرف دار الملک دهلی باز گشت - هم چنان در ماه جمادی الآخر سنهٔ المذكور جسرتنه شیخا با جمعی کثیر از سوار و پیاده

۱ نزدیک قصبهٔ بهوره I.

۲ در آمده M.

۳ رای بهیم راجهٔ جمون Tabakāt, p. 272

۴ دران کوه M.

۵ جسته بود M.

۶ خداوند عالم پناه M.

۷ مسکن نگرفته بعد M.

۸ بعد مدتی مدیده معلوم شد رو به آبادانی B.

۹ مهیا و مهنا کرده B.

۱۰ سپرده M.

۱۱ بدولت طرف M.

Relat
Lahore
12/1/10

و مجلس عالی زیرک خان را باز گردانید - و زیرک خان در خطه سامانه آمد - خداوند عالم پناه را پای بوس کرد - از آنجا لشکر منصور^۱ در قصبه لدرهانه رفت - جسرتیه مذکور آب سنلدر را عبیره کرده مقابل لشکر منصور نزول کرد - بعصر بتمام بر دست او بود - بقوت آن لشکر منصور را عبیره کردن نمی داد - قریب چهل روز مکایره کرده آن سوی^۲ آب مانده بود - چون^۳ طلوع سهیل شد آب نقصان گشت - خداوند عالم پناه سمت قصبه قبول پور مراجعت فرمود - جسرتیه مذکور نیز مقابل لشکر گذاره لب آب گرفته می آمد - بتاریخ یازدهم ماه شوال سنه المذکور خداوند عالم - ملک سکندر تحفه و مجلس عالی زیرک خان و ملک الشوق محمود حسن و ملک کالو و امرای دیگر را با لشکرهای قاهره و شش زنجیر پیل بالا دست آب نزدیک قصبه اروبر فرستاد - وقت بامداد لشکر منصور در پایاب عبیره کرد -^۴ هم دران روز خداوند عالم نیز کوچ کرده^۵ در محلی که لشکر عبیره کرده بودند^۶ رسید - جسرتیه مذکور نیز گذاره آب گرفته مقابل خداوند عالم میرفت - هم چنان او را از گذارا شدن لشکر منصور خبر شد - هواسی در جمع او پیدا آمد - چهار گروهی از گذارا ایستاده ماند - خداوند عالم نیز با کل حشم و خدم^۷ و پیلان عبیره کرد - لشکر منصور مقابل او جنبید - چون افواج لشکر را دید بغیر جنگ روی بانهزام آورد - لشکر منصور تعاقب کرد - بنگاه او بتمام بر دست آمد - بعضی سوار و پیاده او کشته شده - چون با سواران جراره گریخته شباشب^۸ قصبه جالندهر رفت - دوم روز آن از آب بیاه نیز

۱ لشکر مذکور M.

۲ کرده از سوی آن مانده M.

۳ طلوع شد سهیل آب نقصان شد و گشت B.

۴ عبیر کرده بود رسید M.

۵ کوچ فرموده M.

۶ کرده بود رسید M.

۷ و خدم M. omits

۸ شباشب تا قصبه M.

کرده در حضرت برد - و جسرتیه نیز خدمتی در حضرت ارسال کرده
 خود باز گردد - بدین^۱ قرار بتاریخ دوم ماه جمادی الآخر سنه اربع و عشرين
 و ثمانمائه زیرک خان از حصار جالندهر بیرون آمده کذازه آب^۲ پیسی
 موازنه سه کوهی از لشکر جسرتیه مذکور نزول فرمود - دوم روز آن جسرتیه
 مذکور با کل جمعیت خویش مستعد شده بر در^۳ زیرک خان آمده
 از قول خود برگشت - و به محافظت تمام مجلس عالی زیرک خان را
 برابر خود^۴ روان کرده - و آب ستلدر^۵ عبیره کرده باز در قصبه لدرهانه فرود آمد -
 چون^۶ از آنجا بکوچ متواتر بتاریخ بیستم ماه جمادی الآخر سنه المذکور
 در سرهند میان عین بشکال رسید - و ملک سلطانسه لودی امیر سرهند
 درون حصار محصور شده - جسرتیه مذکور بسیار کوشش نمود و لیکن خدای
 تعالی محافظت کرد - در حصار سرهند آفتی^۷ رسانیدن نتوانست - چون
 کیفیت او از فریاد نامه^۸ ملک سلطانسه لودی خداوند^۹ عالم پناه را روشن
 شد بتاریخ ماه رجب سنه المذکور در عین باران از شهر بیرون آمد - سرا پرده
 طرف سرهند جسرتیه مذکور^{۱۰} زد - بکوچ متواتر چون در قصبه کوهله حوالی
 سامانه رسید^{۱۱} جسرتیه مذکور خبر رسیدن لشکر منصور شنید - بتاریخ بیست
 و هفتم ماه مذکور از گرد حصار سرهند کوچ کرده سمت لدرهانه روان شد -

۱ و برین قرار M.

۲ کذازه آب بینی جسرتیه مذکور با کل جمعیت M.

۳ مستعد شده در برو مجلس عالی زیرک خان آمد او از قول خود باز گشت M.

۴ برابر خویش روان کرده و آب M.

۵ آب ستلج عبیره کرد باز قصبه لدرهانه I.

۶ فرود آمد از آنجا M.

۷ B., M., and I. آفتی رسانیدن

۸ فریاد سلطانسه and I. آواز فریاد نام ملک سلطانسه M.

۹ بخداوند عالم پناه روشن شد I.

۱۰ طرف سرهند نزد بکوچ M.

۱۱ رسید چون خبر لشکر منصور شنید B.

سبب تمر^۱ جسرته مذکور این بود - ماناک یک سال پیش ازین در ماه جمادی الاول سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه سلطان علي بادشاه کشمیر با لشکر خویش در تهته^۲ آمده بود - جسرته مذکور وقت بیرون آمدن با لشکر سلطان علی مقابل شد - لشکر او متفوق بود - چیزی درون^۳ و چیزی بیرون آمده - طاقت نتوانست آورد مغریم گشت - سلطان علي زنده بردست او اسیر آمد^۴ - و اسباب و کالای لشکر او^۵ بیشتر بغارت رفت - جسرته مذکور^۶ کوته اندیشه و روستائی بود بر باد شد - و مشتکی حشرات گرد^۷ خویش جمع دید ماخولیای شهر^۸ دهلی در سر او افتاد - همچنان خبر وفات بدگویی رایات اعلي شنید - با جمعی از سوار و پیاده گذارا^۹ آب بیا و ستلدر شده و تلوندی رای کمال^{۱۰} مین را تاخت - رای فیروز از پیش او مغریم شده طرف جول^{۱۱} رفت - از آنجا جسرته مذکور در قصبه^{۱۲} لدرهانه آمد تا حد اروپا گذار آب ستلدر نهیب کرد - بعد چند روز باز آب ستلدر عبیره کرده طرف جالندهر لشکر افتاد - زیرک خان در حصار جالندهر محصور شد^{۱۳} - جسرته سه گروهی از قصبه گذار آب پیسی^{۱۴} نزول کرد - مذاکره اصلاح در میان آورد - آخر هر کسی از جانبین در آمده اصلاح دهانیدند - بشرط آنکه حصار جالندهر را خالی گردانیده به تسلیم طوغان کفد - و مجلس عالی زیرک خان یک نفر پسر طوغان مذکور را برابر

۱ تمر و زیدن I.

۲ در ولایت تهته M.

۳ چیزی درون در و چیزی بیرون B.

۴ اسیر آمده M.

۵ لشکر و بیشتر M.

۶ مذکور مردی کوته M.

۷ مشتکی حشرات گرد M.

۸ ماخولیای دهلی M.

۹ گذارا لب بیا B.

۱۰ کمال الدین M.

۱۱ Tabakāt, p. 271 and Elliot, vol. IV., p. 54, Rāi Fīroz fled before him towards the desert.

۱۲ محصور کرده شد B.

۱۳ آب بینی M.

خدای تعالی عرض مطهر^۱ اورا غریق رحمت گرداند - و بادشاه عالم پناه
را تا افقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم باقی و پاینده دارد بحرمه
النبی المختار وآله البرار *

ذکر سلطان اعظم و خدایگان معظم معز الدنیا و الدین ابوالفتح مبارک شاه خلد الله ملکّه و سلطانّه و اعلی امره و شأنه

چون رایات اعلی خضر خان طاب ثراه را قریب شده که از دار
غور بدار سرور بخرامد - سه روز پیش از آن در حیات خویش این
فرزند شایسته و خلف^۲ بایسته را ولیعهد خود گردانیده باتفاق همه امرا
و ملوک بتاریخ هفدهم^۳ ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرين و ثمانمائه
بر تخت سلطنت اجلاس داد - چون رایات اعلی وفات یافت عامه خلق
بر سلطنت او بیعت تازه کردند - امرا و ملوک رایحه و سادات و قضات
و هرچه کسی در عهد خدایگان مغفور خضر خان طاب مرقده از شغل و اقطاع
و پرگنه و دینه و وظیفه^۴ معدود تعیین داشت بر همه مقرر داشتن فرمود -
و ماورای آن خاصه خویش زیادت گردانید - اقطاع شق^۵ فیروزآباد و
هائسی از ملک رجب نادره^۶ تحویل کرده بحواله ملک الشرق ملک
بده برادر زاده خود گردانید - ملک رجب اقطاع شق دیبالپور یافت - در
اثنامی آن خبر بغی ورزیدن جسرتنه شیخا کهوکر و طوغان رئیس رسید - و

^۱ عرض مطهر M.

^۲ خلق بایسته B.

^۳ نوزدهم M.

^۴ دینه و قطیعه و معدود داشت M.

^۵ شق حصار فیروزه و هائسی M.

^۶ رجب نادر M.

آب مذکور مقابل لشکر منصور فرمود آمد - چون آب کم گشت لشکر گذارا شد - طوغان انهرام نموده در ولایت جسرتیه کهوکه^۱ در آمد - اقطاع طوغان بهحواله^۱ زیرک خان شد - ملک خیر الدین سمت شهر باز گشت - در سنه اربع و عشرين و ثمانمائه رایات اعلی طرف میوات سواری فرمود - بعضی میواتیان^۲ در حصار کوتله بهادر ناهر محصر گشتند و بعضی پیوستند - رایات اعلی نزدیک کوتله نزول کرد - میوان مذکور بجنگ پیش آمدند - هم در حمله الاول حصار کوتله فتح^۳ شد - میوان گریخته درون کوه در آمدند - رایات اعلی حصار کوتله را خراب و ابتر^۴ گردانیده سمت گوالیر رفت - هم درین مهم بتاریخ هشتم ماه محرم سنه اربع و عشرين و ثمانمائه ملک تاج الملک وفات یافت - عهده^۵ وزارت بملک الشرق ملک سکندر^۶ پسر بزرگ او مفوض گشت - چون رایات اعلی در حدود گوالیر رسید رای گوالیر محصر شد - ولایت او را فهب و تاراج^۷ گردانیده مال و خدمتی او گرفته جانب اتره^۸ آمد - رای سبیر ملعون^۹ در دروخ رفته بود - پسر او اطاعت نمود - مال و خدمتی ادا کرد - همچنان رحمت برتن مبارک رایات اعلی غالب آمد - بکوچ متواتر سمت دهلی^{۱۰} شهر مراجعت فرمود - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرين و ثمانمائه بعد رسیدن در شهر برحمت حق پیوست * بیت *

از پس^{۱۰} هر شام گهی چاشنی است
آخر برداشت فرو داشتی است

۱ M. omits بهحواله

۳ B. omits شد

۵ M. and I. عمل وزارت

۷ M. فهب گردانیده

۹ M. omits دهلی

۲ M. میوان

۴ M. خراب گردانید

۶ B. ملک الشرق سکندر

۸ M. omits ملعون

۱۰ M. از سر هر شام گهی

سازنگ را دست آورده مقید گردانید^۱ و بعده بکشت - درین سال
 بندگان^۲ ریایات اعلی در شهر ماند - ملک تاج الملک را با لشکرهای قاهره
 سمت آثاوه نامزد فرمود - لشکر منصور میان قصبه برن شده در ولایت
 کول در آمد - و مفسدان آن^۳ دیار را قلع و قمع کرده در آثاوه^۴ رفت -
 موضع دیلمی که محکم ترین مقام^۵ کافران بود نهب و تاراج گردانیده
 از آنجا قصد آثاوه کرد - رای^۶ سبیر ملعون محضر شده آخر صلح^۷ جست -
 مال و خدمتی که هر سال می داد ادا نمود - بعده^۸ لشکر منصور در
 ولایت چندوار در آمد - نهب و تاراج گردانیده در کتیر^۹ رفت - رای
 هرسنگه ضابط کتیر نیز مال و خدمتی داد - از آنجا ملک تاج الملک
 مظفر و منصور سمت^{۱۰} شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب رجب
 قدره^{۱۱} سنة المذكور خبر طغیان طوغان رئیس دوم بار^{۱۲} رسانیدند که حصار
 سرهند را محصور کرده تا حد منصور^{۱۳} و بابل تاخته است - ریایات اعلی
 باز ملک خیرالدین خانی را با لشکرها برای دفع فتنه طوغان نامزد
 فرمود - ملک خیرالدین بکوچ متواتر در سامانه رسید - از آنجا مجلس
 عالی زیرک خان و ملک خیرالدین جمع شده تعاقب او کردند - طوغان
 مذکور خبر یافت - در قصبه لدهیانه^{۱۴} آب^{۱۵} ستلدر را عبیره کرده در کرانه

۱ گردانید بعده B.

۲ سال ریایات M.

۳ مفسدان دیار را قلع کرده M.

۴ در ولایت آثاوه M.

۵ مقام M. omits

۶ Elliot, vol. IV., p. 52 Rāi Sarwar.

۷ صلح شد جست M.

۸ بعده M. omits

۹ کتیر M.

۱۰ منصور در شهر مراجعت نمود M.

۱۱ رجب قدره M. omits

۱۲ طغیان دوم بار طوغان رئیس رسانیدند M.

۱۳ منصور بود [پور] و مایل تاخته M.

۱۴ لدرهانه B. and M.

۱۵ لب ستلدر M.

میان یکدیگر مصاف شد - ملک سلطان‌شاه لودی را خدای تعالی نصرت بخشید^۱ سارنگ مذکور را آفتی^۲ رسانیدن نتوانست - منهنم شده طرف قصبه لهوری^۳ مضافات خطه سرهند رفت - خواجه علی مازندارانی^۴ امیر قصبه جهت^۵ نیز با لشکر خویش بدو ملاقات کرد - همچنان زیرک خان امیر سامانه و طوغان رئیس ترک بچه مقطع جالندهر برای یاری دهی ملک سلطان شاه لودی^۶ در سرهند آمدند - چون سارنگ مذکور را خبر شد عطف کرده طرف اروبر رفت - خواجه علی مذکور از سارنگ منحرف شده بر زیرک خان پیوست - روز دیگر لشکر منصور در تعاقب سارنگ دروغی تا قصبه اروبر تاختند - سارنگ از اروبر گریخته در کوه در آمد - لشکر منصور همان جا مقام ساخت - در اثنای آن ملک خیرالدین خانی را با لشکرها بجهت قلع فسده سارنگ مذکور نامزد فرمود - در ماه رمضان سنه المذکور ملک خیرالدین بکوچ متواتر در قصبه اروبر رسید - از آنجا لشکرها بتمام جمع شده دنبال او در کوه در آمدند - چون سارنگ مذکور مستاصل و بی دستک شده و کوه قابل فتح نبود بضرورت بعد چندگاه مراجعت نمودند - ملک خیرالدین خانی سمت شهر باز گشت - و زیرک خان در سامانه رفت - ملک سلطان شاه لودی را لشکر دیگر داده در تهانه اروبر گذاشتند - چون^۷ لشکر جابجا شد - در ماه محرم سنه ثلاث و عشرين و ثمانمانه سارنگ مذکور با طوغان رئیس ترک بچه ملاقات کرد - بعد ملاقات طوغان مذکور بعد

مذکور را اکفتی M. و مذکور اکفتی B. and I. ۲ نصرت داد B. ۱

لهر سری I. و طهری M. ۳

Elliot, vol. IV., p. 51 Indarābī, and Tabakāt, - مازندارانی I. - مازندارانی M. ۴ p. 269, اندرانی

چفت I. and چفت M. ۵ سلطان‌شاه کودی M. ۶

چون M. omits ۷

قریب مدت شش ماه مهابت خان حصارى شده جنگ مى کرد - نزدیک بود که فتح شود - همچنان بعضی امرا و ملوک چنانچه قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهى که از دولت خان شکسته و رایات اعلی را پیوسته بودند غدر اندیشیدند - چون رایات اعلی ازین حال خبر یافت حصار بداؤن را گذاشته سمت شهر دهلی مراجعت فرمود - در اثنای راه کنار آب گنگ بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهى را گرفته بانتقام غدري^۱ که کرده بودند همه را بکشت^۲ - و بکوچ متواتر در شهر آمد - همچنان خبر سارنگ دروغی در سمع رایات اعلی رسانیدند که مردی در کوه باجواره^۳ اعمال جالندهر پیدا شده - و خود را سارنگ^۴ میگوید - بعضی مردم نادان و کونه اندیش و جهال^۵ بروجع می شوند - ملک سلطاننشه بهرام لودی را اقطاع سرهند مفوض کرده بجهت تسکین و قلع فتنه سارنگ دروغی نامزد گردانید - ملک سلطاننشه بهرام^۶ همچون بهرام چربین در ماه رجب^۷ قنده سنه المذكور با لشکر خاصه خویش در سرهند رفت - سارنگ مذکور با مردم روستائی و حشر قویات بقصد از باجواره سواری کرد - چون نزدیک لب آب ستلدر رسید خلق قصیه^۸ از او نیز بدو پیوستند - در ماه شعبان سنه المذكور نزدیک سرهند فرود آمد - روز دیگر

^۱ غروری M.

^۲ همه را کشته M.

^۳ Elliot, vol. IV., p. 51, n. 2, Tabakāt and Badaūnī read "Bajwāra", but Firishta makes it Machiwāra.

^۴ B. صافک. Elliot, vol. IV., p. 51, n., "He died in the time of Timūr's invasion. Firishta."

^۵ کونه اندیش امرا لودی را اقطاع سپهند M.

^۶ سلطاننشه در ماه رجب سنه M.

^۷ B. از او. Elliot, vol. IV., 51 Arūbar (Rūpar)

ملک تاج الملک با لشکرو بنگه هم دران محل مقام کرد - لشکر اسلام
 آب رهب گذارا شده تا در کوه کمایون دنبال کردند - هر سگه در کوه
 در آمد - لشکر اسلام غنایم بسیار دست آورده پنجم روز باز گشت - از آنجا
 ملک^۱ تاج الملک نزدیک خطه بدائون^۲ اشته در^۳ گذاره آب گنگ آمد - و از
 گذر بجلانه^۴ گذرا شده مهابت خان امیر بدائون را وداع داده و خود بکوچ
 متواتر در آتاه رفت - ولایت آتاه را رهب و تاراج کرده - رامی سبیر^۵ ضابط
 آتاه محصر شد - آخر مال و خدمتی داده مصالحت شد - تاج الملک
 از آنجا مظفر و منصور در ماه ربیع الآخر سنة المذکور طرف شهر مراجعت
 نمود - مال و خدمتی که از آنجا آورده بود پیش رایات اعلیٰ گذاریده
 و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه^۶ مخصوص گشت - [و هم] در سنه
 احدی و عشرین^۷ و ثمانمائه رایات اعلیٰ سمت کتیر^۸ عزیمت
 مصمم کرد - اول مفسدان ولایت کول را گوشمال داده بعده^۹ جنگل
 رهب و نبهل را قلع کرد و آن فسده^{۱۰} را بنیاد افندام کرد و بر
 انداخت - از آنجا در ماه ذی القعدة سنة المذکور طرف بدائون عزیمت
 فرمود - آب گنگ را نزدیک قصبه پتیالی گذارا شد - چون مهابت خان
 از آمدن رایات اعلیٰ خبر یافت خوفی در خاطر او متمکن گشت - استعداد
 محصری کرد - در ماه ذی الحجة سنة المذکور حصار بدائون محصر گردانید

۱ M. omits ملک

۲ M. and I. omits در

۳ M. گذر بجلانه

۴ Elliot, vol. IV., p. 50 Rāi Sarwar.

۵ M. بمراحم مخصوص

۶ و هم در سنه مذکور ای سنه احدی و عشرین و ثمانمائه Tabakāt Akbarī, p. 268
 Elliot, vol. IV., p. 50 wrongly gives 822 H.

۷ B. کتیر

۸ B. بعده در جنگل رهب در آمد و نبهل را قلع و قمع گردانید و آن فسده

۹ M. فسده را بر انداخت

رئیس و بعضی ترک بچگان که سدهو را کشته بودند رسید - بجهت دفع فتنه ایشان زیرک خان امیر سامانه با لشکریهای قاهره نامزد شد - چون لشکر در سامانه رسید طوغان و بعضی ترک بچگان دیگر که در حصار سرهند^۱ ملک کمال بدهن متعلق خانزاده معظم را محصر کرده بودند گذاشته سمت کوه^۲ رفتند - زیرک خان در تعاقب ایشان در قصبه پایل^۳ رفت - آخر الامر طوغان رئیس مال غرامت قبول کرد - و ترک بچگان کشتگان ملک سدهو را^۴ از جمع خویش بیرون کرد - پسر خود را گروگان داد - زیرک خان پسر او را با مال غرامت در حضرت فرستاد - و خود سمت سامانه باز گشت - در سنه احدی و عشرين و ثمانمائه ریات اعلی - ملک تاج الملک را با عساکر قاهره برای قلع^۵ فسد^۶ هرسنگه ضابط کنهیر^۷ فرستاد - چون لشکر اسلام گذارا آب گنگ شد هرسنگه مذکور ولایت کنهیر^۸ را بتمام خراب کرده در جنگل آنواله^۹ که بیست و چهار کوه محوطه اوست^{۱۰} در آمده - لشکر اسلام متصل جنگل مذکور نزول^{۱۱} کرد - هرسنگه بقوت جنگل محصر شد و بهرب پیوست - بهصورت الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد - همه اسباب و ریخت و اسلحه و اسب کفار نگون ساربر دست لشکر اسلام آمد - هرسنگه مذکور مهتر شده سمت کوه کمایون رفت - روز دیگر موازنه بیست هزار سوار در تعاقب او نامزد کرد - و خود

^۱ B. and M. سیهند

^۲ M. رفتند

^۳ M. پایل , I. and Ṭabaḥāt, p. 267, قصبه باید

^۴ M. کشتگان ملک سدهو از جمع

^۵ M. برای دفع

^۶ B. کنهیر

^۷ Elliot, vol. IV., p. 49, gives Katehr, and further in the n. 3 mentions, it is the Hindu name of the present province of Rohilkhand. At first, the Mohamadan conquerors called all the country to the east of the Ganges, Katehr, but subsequently, when Sambhal and Badāūn were made separate governments, the country beyond the Rāmanga only was called by that name.

^۸ M. آنواله

^۹ M. در آورده لشکر

^{۱۰} B. نداول کرد

الاول همین سال بعضی ترک بچگان خیلِ بیرم خان [ملک سدهو نادره را]
 بغدر دست آورده شهید گردانیدند - و حصارِ سهند را قابض گشتند -
 رایاتِ اعلیٰ ملک داؤد دبیر و زیرک خان را برای قلع و قمع ^۱ فسدۀ ایشان
 فرستاد - ترک بچگانِ مذکور گریخته گذارا آب ستلدر ^۲ شدند و در کوه
 در آمدند - لشکر نیز دنبال ایشان در کوه رفت - مدت دو ماه در کوه گرفته ^۳
 بود - چون کوه محکم بود قابلیت فتح نداشت - لشکر منصور باز گشت -
 اثنای آن ^۴ در ماه رجب رجبِ قدره ^۵ سنه المذكور خبر آمدن سلطان
 احمد ^۷ بادشاهِ عرصه گجرات و محصر کردن او قلعه ناگور رسانیدند - این
 خبر ^۸ پیش رایاتِ اعلیٰ گذشت - بندگانِ رایاتِ اعلیٰ میانِ تونک
 و توده شده سمت ناگور عزیمت مصمم کرد - چون سلطان احمد ازین حال
 آگاهی یافت باز گشته جانبِ دهار رفت - رایاتِ اعلیٰ در شهر نو جهان ^۹
 در آمد - الیاس خان امیرِ جهانِ بشف پای بوس مشرف گشت -
 فسدۀ آن دیار را گوشمال داده طرفِ گوالیر آمد - رایِ گوالیر محصر شد -
 چون قلعه مذکور در غایت استحکام بود فتح نشد - اما مال و محصول از
 رایِ گوالیر سده سمت خطه بیانه عزیمت کرد - شمس خان اوحدی نیز
 مال و خدمتی و محصول ادا نمود - از آنجا مظفر و منصور جانبِ دهلی
 مراجعت فرمود - همچنان در سنه عشرین و ثمانمائۀ خبر طغیانِ طوغان

^۱ قلع فسدۀ ایشان را فرستاد M.

متلج I.

^۳ تا دو ماه تردد نموده Tabakāt, p. 267

^۴ اثناء آن ماه B.

^۵ رجب قدره M. omits

^۶ B omits. خبر

^۷ سلطان احمد ضابط گجرات M. and I.

^۸ این خبر پیش رایاتِ اعلیٰ گذشت بندگانِ M. and I omits

^۹ Elliot, vol. IV., p. 49, n. 1 says that "the *Tabakāt-i-Akbarī* says, "*Shahr-i nau-'arūs Jahān*". Badāūni has simply "*Jahāban*". Firishta says, "*Shahr-i nau*., known as '*ārūs-i jahān* (bride of the world)'".

نصب ^۱ گردانید - و گماشته خویش تعیین کرد از آنجا آب بیا ^۲ گرفته و کفار اتاوه را گوشمال داده سمت شهر دهلی ^۳ مراجعت نمود - در سنه ثمان عشر و ثمانمائه شاهزاده معظم و مکرم ملک الشرق ملک مبارک پسر خود را که درخور سلطانی ^۴ و لایق جهانبانی بود خطه فیروز پور سرهند ^۵ و اقطاع بیرم خان بتمام بعد وفات بیرم خان مرحوم ^۶ مقروض گردانید - و فرماندهی سمت غرب بحواله او کرد - و ملک سدهو نادره را عهده نیابت شاهزاده معظم معین شد - چون کارهای آن سمت بکفایت رسید در ماه ذی الحجه سنه المذكور شاهزاده معظم با ملک سدهو نادره ^۷ وزیرک خان امیر سامانه و امرا و ملوک آن دیار سمت شهر مراجعت نمود - و در شهر ^۸ سنه تسع عشر و ثمانمائه ریاست اعلی - ملک تاج الملک را با عساکر قاهره سمت بیان و گوالیر نامزد فرمود - چون در حدود بیان رسید ملک کریم الملک برادر شمس خان اوحدی ملاقات کرد - از آنجا در حدود گوالیر در آمد - ولایت او را نهب و تاراج کرد ^۹ - و مال و خدمتی گوالیر و رایان دیگرستده آب جون مقابل چندوار عبیره کرده سمت کنیل و پتیالی رفت - رای هر سگه ضابط کتیر ^{۱۰} اطاعت نمود - مال و خدمتی او گرفته طرف شهر مراجعت کرد - و ملک سدهو نادره را در اقطاع ^{۱۱} سرهند که از جهت ^{۱۲} شاهزاده معظم بود [فرستاد] - در ماه جمادی

بمسلمانان قدیمی آن قصبه داده شقدار تعیین نمود Tabakāt, p. 266 ^۱

آب سیاه M. ^۲

داده شهر مراجعت M. ^۳

درخور بادشاهی B. ^۴

and Elliot, خطه فیروز پور سرهند and I. خطه فیروز پور سرهند B. and M. vol. IV., p. 48, "the khittas of Firozpur and Sirhind". ^۵

بیرم خان مذکور B. ^۶

سدهو ناهر Tabakāt Akbari, p. 267 ^۷

شهر M. omits ^۸

تاراج نهاد M. ^۹

کنهر M. ^{۱۰}

سرهند B. and M. ^{۱۱}

که جهت M. ^{۱۲}

و دیه و اقطاع که در عهد سلطان محمود داشتند بر ایشان مقرر و مستقیم^۱ داشت - و ایشان را در پراگندگی روان کرد - کارهای ملکی بتمام انتظام پذیرفت - و هم در سنه سبع و عشر و ثمانمائه ملک الشرق تاج الملک را با لشکریهای هندوستان نامزد فرمود - و خود در شهر متمکن^۲ شد - ملک تاج الملک آب جون عبیره کرده در قصبه لاهار^۳ رفت - آب گنگ عبیره کرده در ولایت کتهیر^۴ در آمد - کفار آن دیار را نهب و تاراج کرد^۵ - رای هرسنگهه گریخته در گیتی آنوله^۶ در آمد - چون لشکر اسلام نزدیک رسید عاجز گشت - محصول و مال و خدمتی ادا نمود - مهابت خان امیر بداؤن نیز ملک تاج الملک را ملاقات کرد - از آنجا کناره رهب گرفته در گذر سرگردوار^۷ آمد و آب گنگ عبیره کرد - و کافران کهور^۸ و کنپل^۹ را گوشمال داده میان قصبه سکیه^{۱۰} شده در قصبه بارهم^{۱۱} رفت - حسن خان امیر راپری و ملک حمزه برادر او بر تاج^{۱۲} الملک پیوستند - رای سبیر بشرف پای بوس مشرف گشت - و کفار گوالیر و سیوری و چندوار بتمام مال و محصول داده سر در ربقه اطاعت کشیدند - قصبه جلیسر^{۱۳} که در قبض کفار چندوار بود از قبض ایشان ستده مسلمانان قدیم آن مقام را

۱ مقرر داشت M.

۲ در شهر ماند M.

۳ قصبه لاهار M.

۴ کتهیر M.

۵ تاراج گردانید B.

۶ see also Elliot, vol. IV., p. 47, n. 1 در دره آنوله Tabakāt Akbarī, p. 266 در کشتی انواله B.

۷ بگذر سرگردواری Tabakāt Akbarī, p. 266

۸ کهور که الآن بشمس آباد اشتها دارد Tabakāt Akbarī, p. 266. کهور M.

۹ کنپله Tabakāt Akbarī, p. 266

۱۰ قصبه سکیتهه and I. قصبه سکینه M. بادهم Tabakāt, p. 266 - پارهم I.

۱۱ قصبه جلیسر M.

۱۲ ملک تاج الملک M.

داشته بود - روز بروز مرتبه اش عالی می^۱ شد - القصه کیفیت لشکر کشیدن^۲ و فتح و نصرت و فیروزی^۳ که پیش از گرفتن دارالملک دهلی بندگان را بایات اعلیٰ را بکرم الله تعالی روی نمود در ذکر سابق باز نموده شده است - بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه بطالع سعد در حصار سیری در آمد - و لشکر در کوشک سلطان محمود نزل فرمود - خلق شهر که پیش ازین در حوادث^۴ ماضیه مستأصل و مقلّ حال و فقیر^۵ و حقیر و بی نوا شده بودند همه را انعام داده و ادرار و مواجب تعیین فرمود - از دولت آن نیک بخت جمله مرفّه الحال^۶ و فارغ البال^۷ و آسوده و شادمان گشتند - ملک الشرق ملک تحفه را تاج الملک خطاب کرد - و عهده وزارت او را مقوض گردانید - سید السادات - منبج السعادات - سید سالم را اقطاع و شق سهارنپور عطا فرمود - و همه کارها به رای^۸ او متمشی می شد - و ملک عبد الرحیم پسر خوانده ملک سلیمان مرحوم را بخطاب علاء الملک مشرف گردانید - و اقطاع و شق ملتان و فتحپور بحواله او کرد - و ملک سرور^۹ را عهده شهنشاهی شهری داده و نایب غیبت شد - و ملک خیر الدین خانی عارض ممالک - و ملک کالو^{۱۰} شهنشاهی پیل گشتند - و ملک داؤد شغل دبیری یافت - و اختیار خان را شق میان دو آب تعیین فرمود - و بندگان سلطان از برگنه

۱ عالی شد M.

۲ لشکر و فتح B.

۳ نصرت که پیش M.

۴ حوادث ماضیه M.

۵ فقیر شده بودند M.

۶ مسرور الحال و آسوده گشتند M.

۷ مرفّه الحال الاستبصال B.

۸ برای متمشی M.

۹ The three MSS و سرور Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266, and Elliot, vol. IV., p. 47 Malik Sarwar.

مردان دولت [ملک سلیمان را] در حال طفلگی پسر کرده پرورده بود^۱ -
 و لیکن هم چنین روایت می کنند که او سید زاده بود - ماناک^۲
 بندگی مخدوم سید السادات - منبع السعادات - جلال الحق و الشرع
 والدين بخاري رضي الله عنه وقتی در خانه ملک مردان دولت بجهت
 مصلحتی قدم سعادت آورده بودند - ملک مردان طعمی پیش آورد -
 و ملک سلیمان را فرمود تا دست شویافت - بندگی مخدوم بزرگان مبارک^۳
 فرمودند که این سید زاده است - چنین کار مناسب حال ایشان نیست -
 چون بندگی مخدوم سید السادات بر سیادت او گواهی داده باشند
 بی شبهه سید باشد - دلیل دیگر بر صحت سیادت او آنست که سخنی^۴
 و شجاع و حلیم و کریم و متواضع و مقبول القول^۵ و صادق الوعد و متقی^۶
 بود - و این مجموع اوصاف^۷ حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
 است^۸ که در ذات حمیده صفات^۹ او معاینه می شد - الغرض در آن که
 ملک مردان دولت وفات یافت - اقطاع ملتان بحواله ملک شیخ پسر او
 شد - عقیوب الایام او نیز وفات یافت - اقطاع ملتان ملک سلیمان را
 دادند - او نیز نزدیک روزها برحمت حق پیوست - عرصه ملتان با مضافات
 و نواحی بندگی بندگان^{۱۰} رایات اعلی اعلی الله تعالی^{۱۱} از خدایگان
 مغفور فیروز شاه یافت - حق تعالی او را برای کارهای بزرگ و دولت بسیار

۱ پرورده و لیکن B.

۲ I. ماناکه بندگی

۳ بندگی مخدوم فرمود که این سید است M.

۴ که شیخی و شجاع B.

۵ مقبول القول and کریم M. omits

۶ B. و کل خصایل محمود بود

۷ اوصاف و پیرهن گار و متدین و معبب علما و غریب نواز بود و این خصایل B. حضرت

۸ مصطفی است M.

۹ که ذات او معاینه M.

۱۰ بندگی رایات M.

۱۱ املاء الله تعالی M. omits

در ماه جمادی الاول سنة المذكور جانب دهلی^۱ مراجعت کرد - در ماه رمضان سنة المذكور مسند عالی لشکر سمت دهلی بیرون آورد - چون در حصار فیروزه رسید امرا و ملوک آن دیار بتمام پیوستند - ملک ادیس در حصار رهنک محصر شد - مسند عالی نزدیک شده طرف میوات رفت - جلال خان برادرزاده اقلام^۲ خان با بهادر فاهر ملاقات کرد - از آنجا باز گشته در قصبه سنبهل رفت و آن را خراب گردانید - در ماه ذی الحجة سنة المذكور باز در دهلی آمد - پیش دروازه سیری نزول فرمود - دولت خان تا مدت چهار ماه محصر شده^۳ بود - آخر الامر ملک لونا و دولت خواه و بندگان سلطانی از درون غدر کردند - دروازه نوبت خانه را قابض گشتند - چون دولت خان معاينه کرد که کار از دست رفته است امان^۴ خواسته بزدگي^۵ مسند عالی را ملاقات کرد - مسند عالی دولت خان را موقوف کرده به تسلیم قولم خان در حصار فیروزه جلا فرمود - و دهلی را قابض گشت - و این واقعه در^۶ ماه ربیع الاول سنة سبع و ثمانمائه بود - وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ إِلَیْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمآبُ^۷ *

ذکر بندگی و آیات اعلیٰ خضر خان طاب ثراه وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاً

خضر خان پسر ملک الشریع ملک سلیمان^۸ بود - ملک نصیر الملک

^۱ M. سمت دهلی بیرون

^۲ M. اقلیم خان

^۳ M. محصر بود

^۴ اما خواسته B.

^۵ M. omits بزدگی

^۶ M. and ElMot, vol. I. واقعه در هفتم ماه ربیع الاول. IV., p. 45 "on the 8th Rabi'-ul-Awwal."

^۷ M. and I. omits و الیه المرجع و المآب

^۸ M. ملک سلیمان را ملک

ماه جمادی الاول سنة المذكور سلطان محمود سمت کتیر^۱ سواری کرد -
چند روز از^۲ اینجا شکار باخته^۳ جانب دهلی باز گشته می آمد^۴ -
در اثنای راه ماه رجب^۵ رَجَبِ قَدْرَه^۶ سنة المذكور در اندام مبارک^۷
سلطان تکرر پیدا آمد از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود * مصرع *

بقا بقای خداست ملک ملک خدای

مدت ملک او با این^۸ همه تزلزل و انقلاب بیست سال و دو ماه بود
وَاللَّهُ أَعْلَمُ *

بعد نقل سلطان امرا و ملوک و بندگان سلطانی^۹ با دولت خان
بیعت کردند - مبارز خان و ملک ادریس با مسند عالی بغی ورزیده
با دولت خان یار شدند - درین سال بندگان مسند عالی هم در فتحپور
ماند - طرف دهلی سواری نکرد - در ماه محرم سنه ست عشر و ثمانمائه
دولت خان سمت کتیر سواری فرمود - راهی هرسنگه و رایان دیگر اورا
ملاقات کردند - چون در قصبه پتیالی رسید مهابت خان امیر بدایون نیز
پیوست - هم چنان خبر سلطان ابراهیم آوردند که قادر خان پسر محمود
خان را محصر کرده است - و میان ایشان محاربه عظیم^{۱۰} می شود - اما
دولت خان را جمعیت^{۱۱} چندان نبود که با سلطان^{۱۲} ابراهیم مقابل شود -

۱ کتیر سواری کرد B.

۲ از آنجا M.

۳ شکار ناخته M.

۴ می آید B.

۵ در ماه ذیقعدة مذکور Tabakāt Akbarī, p. 264

۶ رجب قدره M. omits

۷ اندام سلطان M.

۸ با این تزلزل B.

۹ بندگان سلطان M.

۱۰ عظیم M. omits

۱۱ دولت خان جمعیت چندان نداشت M.

۱۲ نداشت با سلطان ابراهیم مقابل نشد M.

مدت شش ماه جنگ کرد - آخر الامر عاجز گشت - و مبلغی مال بوجه خدمتی و پسر خود را گروگان داده اصلاح کرده در بیعت در آمد - مسند عالی میان سامانه شده طرف فتح پور باز گشت - بعد باز گشتن مسند عالی سلطان محمود جانب کتیر^۱ سواری کرد - چند گاه آن طرف شکار باخته^۲ سمت دهلی مراجعت فرمود - انغرض کار سلطنت سلطان محمود^۳ بکلی فتور پذیرفت - و او را مجال تدبیر ملک و قرار^۴ بادشاهی نماند - و مدام در لُهو و عشرت مشغول می بود - در سنه^۵ اربع عشر و ثمانمائه مسند عالی باز سمت رهنک عزم سواری مصمم گردانید - ملک ادریس و مبارز خان برادر او در خطه هانسی بشرف پای بوس مشرف شدند - در باب ایشان مراحم فراوان فرمود - از آنجا قصبه^۶ نازول که در قبض اقلام^۷ خان بهادر ناهر بود نهیب و تاراج کرده در میوات در آمد - قصبه^۸ تجاره و سرهته و کهول را خراب گردانید - و بیشتری مقامات میوات را نهیب کرده وقت باز گشت در دهلی آمد - و حصار سیری را گرد گرفت - سلطان محمود درون حصار شده جنگ قائم داشت - همچنان اختیار خان که در کوشک فیروز آباد از جهت سلطان محمود^۹ بود - مسند عالی را پیوست - مسند عالی از پیش دروازه سیری سواری فرمود - و در کوشک فیروز آباد نزول کرد - و اقطاعات میان دو آب و حوالی شهر را قابض گشت - چون تنگچه غله و علف شد در ماه محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه میان بانپیتته^{۱۰} شده طرف فتحپور^{۱۱} مراجعت فرمود - در

۱ جانب کیره and I. محمود کیره M.

۲ شکار ناخته M.

۳ قرار در بادشاهی M.

۴ Tabakāt Akbarī, p. 263, and Elliot, vol. IV., p. 44

۵ در قصبه M.

۶ بانپیتته M.

۷ سلطنت سلطانی بکلی M.

۸ سنه احدى عشر B.

۹ اقلیم خان و بهادر ناهر

۱۰ سلطان بود B.

۱۱ فتحپور

بکوچ متواتر در فتح آباد آمد - خلق^۱ فتح آباد را که^۲ با سلطان پیوسته بودند گوشمال داد - بتاریخ پانزدهم ماه مبارک رمضان سنه المذکور^۳ ملک الشرق ملک تحفه را با لشکریهای قاهره بسبب تاختن^۴ میان دو آب دهاترته نامزد کرد - فتح خان با خیل خانه خویش عطف کرده سمت میان دو آب رفت - بعضی مردم که آنجا بودند غارت و دستگیر گشتند - بزدگی^۵ مسند عالی میان رهتک شده در دهلی آمد - سلطان محمود در حصار سیبری و اختیار خان در کوشک فیروز آباد محصور شدند - هم چنان تفکجه علف شد - مسند عالی آب جون را عبور کرده در میان دو آب در آمد - از آنجا مقابل اندری باز آن^۶ طرف آب شده بکوچ متواتر در فتح پور رفت - در شهر^۷ اثنی عشر و ثمانمائنه بیرم خان ترک بچه از مسند عالی بغی ورزیده دولت خان را ملاقات کرد - بشنیدن خبر مذکور بزدگی مسند عالی سمت سرهند سواری فرمود - بیرم خان خیل خانه خویش در کوه فرستاد - خود با لشکر گذارا آب جون رفته دولت خان را پیوست - مسند عالی تعاقب او کرده^۸ کفاره آب جون فزول فرمود - چون بیرم خان چاره ندید عاجز و مضطر گشته باز بر مسند عالی آمد - و پراگناتی که داشت برو مقرر و مستقیم شد^۹ - مسند عالی بکوچ متواتر سمت فتح پور مراجعت فرمود - و در این^{۱۰} سال سلطان محمود هم در شهر بود - هیچ طرفی سواری نکرد - و در سنه ثلاث عشر و ثمانمائنه مسند عالی طرف رهتک عزیمت فرمود^{۱۱} - ملک ادريس در حصار رهتک محصور شده

۱ B. omits خلق

۳ M. المذکور و ملک

۵ M. omits بزدگی

۷ در سنه اثنی عشر

۹ برو مقرر شد

۱۱ عزیمت نمود

۲ M. omits که

۴ M. تاختن دهاترته نامزد

۶ M. باز این طرف

۸ M. omits کرده

۱۰ M. دران سال

فهاد - بتاريخ^۱ یازدهم ماه رجب رُجَبِ قَدْرَة سنه تسع^۲ و ثمان مائه دو
 گروهی از سامانه میان یکدیگر مبارزه شد - خدای تعالی دولت خان
 را فتح بخشید - بیوم خان منهرم^۳ گشته در سرهند رفت - بعده به امان
 و دست راست دولت خان را پیوست - فاما پیش ازین با مسند عالی
 خضر خان بیعت کرده بود و اطاعت می نمود - چون خبر مذکور بسمع
 مسند عالی^۴ رسید با لشکریهای قاهره بقصد دولت خان سواری فرمود -
 چون در حد فتح پور^۵ رسید دولت خان عطف کرده گذارا آب جون
 رفت - و امرا و ملوک که با او پیوسته بودند بتمام بندگی مسند عالی را
 ملاقات کردند - شق حصار فیروزه قوام خان را مقوض کرد - و اقطاع سامانه
 و سنم از بیرم خان کشیده بحواله مجلس عالی زیرک خان گردانید -
 و اقطاع سرهند^۶ و چند برگنه دیگر بیرم خان را داد - و خود طرف
 فتح پور مراجعت فرمود - در قبض سلطان غیر از میان^۷ دو آب و اقطاع
 رختک چیزی^۸ دیگر نماند - در ماه رجب رُجَبِ قَدْرَة^۹ سنه احدی
 عشر و ثمان مائه^{۱۰} سلطان محمود سمت حصار فیروزه سواری کرد - قوام
 خان در حصار فیروزه محصر شد - بعد چند روز باصلاح پیش آمد و پس
 خویش را با خدمتی برابر سلطان داد - از آنجا میان دهار ترهت شده^{۱۱}
 سمت دهلی باز گشت - خبر مذکور در سمع مسند عالی رسانیدند^{۱۲}

۱ بتاريخ ماه رجب B.

۲ Elliot, vol. IV., p. 42, n. 1 says that "the Tabakāt-i-Akbarī (p. 262) confirms this date, but Firishṭa makes it 810, which seems to be the more correct".

۳ منهرم شده B.

۴ مسند عالی خضر خان رسید M.

۵ فتح آباد رسید M.

۶ سپهرند B.

۷ میانه دو آب M.

۸ رختک آن طرف اقطاع دیگر M.

۹ رجب قَدْرَة M. omits

۱۰ ثمان مائه M. omits

۱۱ دهاترته M.

۱۲ رسانید M.

سنة عشر و ثمانمائه سمت^۱ دهلي عزيمت کرد - نصرت خان گرگ انداز و تاتار خان پسر سارنگخان و ملک مرحبا غلام اقبال خان از سلطان محمود روي تافته^۲ اورا پيوستند - اسد خان لودي در حصار سنبهل محصر شده - دوم روز حصار سنبهل فتح کرد و تاتار خان را داد - از آنجا بکوچ متواتر نزديک^۳ کناره آب جرون در گذر کيجه^۴ فرود آمد - مي خواست که عبه کند - همچنان خبر يافت که ظفر خان عرصه دهار را فتح کرد - و البخان پسر دلاور خان بر دست او اسير گشت - ميخواهد که در^۵ جونيور رود - از گذر کيجه مراجعت نمود و بکوچ متواتر در جونيور رفت - فاما ملک مرحبا را درون^۶ حصار برن گذاشت و اندکی جمعيت نامزد فرمود - هم چنان در ماه ذی القعدة^۷ سنة المذكور سلطان محمود از دهلي در برن آمد - ملک مرحبا مقابل بيرون آمد - جنگ داده و هم بحکم اول شکسته درون^۸ حصار در آمد - لشکر سلطان نيز متعاقب او درون رفت - مرحبا مذکور کشته گشت - از آنجا سلطان طرف سنبهل عزيمت فرمود - هفوز کناره آب گنگ نرسیده بود که تاتار خان حصار خالي کرده سمت قنوج رفت - سنبهل بحواله اسد خان لودي^۹ گردانيد - بعده^{۱۰} سلطان طرف شهر مراجعت فرمود - دولت خان که جانب سامانه نامزد شده بود چون نزديک سامانه رسيد بيوم خان ترک بچه که بعد شهادت يافتن بهرام خان شق سامانه را گرفته بود مخالفت بنياد

نزديک شهر کناره^۲ M. and I. سمت دهلي عزيمت کرد B. omits^۱

کيجه^۳ B.

مي خواست که در جون پور^۴ and I. مي خواهد که جون پور رود M.

در حصار^۵ M.

در حصار آمد^۷ M. ماه ذی القعدة^۶ B. omits

بعده^۹ M. کودی گردانیده^۸ M.

فرمود القصة دولت خان^{۱۰} M.

خانۀ اقبال خان را از دهلی بیرون آورد - و ^۱ در خطۀ کول فرستاد ^۲ -
 فاما ^۳ آن بادشاه نیکو سیوت هیچ یکی را از جملۀ خیل و تبار او زحمتی
 نرسانید - و فوجداری میان دو آب دولت خان را مقوض گردانید -
 و اختیار خان را کوشک فیروز آباد داد - اقلیم ^۴ خان بهادر ناهر دو پیل ^۵
 خدمتی ^۶ آورده بر سلطان پای بوس کرد - در ^۷ ماه جمادی الاول سنۀ
 تسع و ثمانمانه سلطان طرف قنوج سواری فرمود - و دولت خان را
 با لشکرهای قاهره ^۸ سمت سامانه نامزد گردانید - چون سلطان نزدیک
 قنوج رسید سلطان ابراهیم مقابل قنوج گذارا آب ^۹ گنگ آمده نزول
 کرد - بعد چندگاه سلطان ابراهیم سمت جونیور باز گشت - و سلطان
 محمود طرف دهلی مراجعت فرمود - چون سلطان در دهلی آمد
 لشکر که برابر بود متفرق شده در اقطاع خویش رفتند - سلطان ابراهیم
 از اثنای راه باز گشته در قنوج آمد - محمود ملک ^{۱۰} ترمیتی که از جهت
 سلطان بود در حصار قنوج محصر گشت ^{۱۱} - تا مدت چهار ماه جنگ ^{۱۲}
 قائم داشت - آخر الامر چون کسی بفریاد نرسید بضرورت امان خواسته
 ملاقات کرد - اقطاع قنوج بحوالۀ اختیار خان نبیسه ملک دولت ^{۱۳}
 یار کنبه گردانید و هم در قنوج بشکال گذرانید - در ماه ^{۱۴} جمادی الاول

- | | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ آورد چرن در خطۀ B. | ۲ فرستاد و فوجداری میان دو آب M. |
| ۳ up to فاما آن پادشاه M. omits from | |
| ۴ اقلام خان M. | |
| ۵ ناهر هر دو پیل سبب خدمتی B. | ۶ خدمتی آورده سلطان را پیوست M. |
| ۷ بوس کرد در سنه B. | ۸ قاهره M. omits |
| ۹ آب M. omits | ۱۰ ملک محمود ترمیتی از جهت M. |
| ۱۱ محصر شد M. | ۱۲ جنگ M. omits |
| ۱۳ ملک دولت دولت یار خان M. | ۱۴ در ماه جمادی الاول B. omits |

ذوال جی^۱ بهتی را دست آورد - سیوم^۲ روز اقبال خان شکسته عهد پوست آن شیر غران یعنی بهرام خان کشید - دیگران را بسته و غل در گردن کرده برابر خویش بود - دران گه در کنار دهنده نزدیک^۳ خطه اجودهن رفت - بزدگویی مسند عالی خضر خان طاب ثراة با لشکریهای قاهره^۴ و حشم و خدم که هر همه شیران معرکه و مردان مبارزه بودند مقابل اقبال خان آمد - و دانست^۵ که آن لشکر شکسته عهد را ادبار یار شده است زیراچه عهد شکستن کار زنان است * بیت *

گرچه زن هر یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد
نوزدهم ماه جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه میان یکدیگر مصاف شد - چون اقبال خان را ادبار روی آورده بود هم بمحمله اول شکست^۶ خورد - مسند عالی تعاقب آن شکسته عهد کرد - اسپ اقبال خان زخمی شد بود^۷ بیرون رفتن^۸ نتوانست^۹ پای در وحل افتاد - شیران غریز بر سر آن لعین رسیدند - اقبال خان قدری دست و پا جفتابند - آخر الامر کشته گشت - سر او را بریده در فتحپور فرستادند - الغرض دولت خان و اختیار خان و امرای دیگر از دهلی بر سلطان محمود کسان فرستادند و بجهت سلطنت استدعا نمودند - در ماه جمادی الآخر سنه المذكور سلطان از قنوج با جمعیتی اندک در شهر در آمد و سلطنت را قابض شد - و خیل

^۱ M. Elliot, vol. IV. p. 40, Rai Himū (son of) Khul Chain Bhatti. See also *ibid*, n. 5.

^۲ M. سیوم روز پوست بهرام خان کشید و ایشان را بسته برابر خویش

^۳ B. omits نزدیک

^۴ M. لشکریهای قاهره مقابل اقبال خان آمد

^۵ M. omits from دانست up to استوار باشد

^۶ M. شکست تعاقب او کرد

^۷ M. زخمی شد بیرون

^۸ M. بیرون آوردن

^۹ M. نتوانست کشته گشت

نئونفسار جنگ حصار قايم داشتند - آخر الامر خدمتی و چهار زنجير پيل^۱ که به راي گوالير بود داده اصلاح کردند - در ماه شوال سنه المذکور اقبال خان از آقاوه در قنوج رفت و با سلطان محمود^۲ معاربه بسيار کرد - چون حصار محکم بود آفتی رسانيدن نتوانست بی غرض باز گشت^۳ *

در ماه محرم^۴ سنه ثمان و ثمانمائنه اقبال خان^۵ طرف سامانه سواري فرمود - بهرام خان ترک بچه^۶ که با برادر زاده او پسر سارنگخان مخالف شده بود از خوف او عطف کرده در کوه هرهور^۷ در آمد - اقبال خان در قصبه^۸ اربور^۹ در کوه هرهور^۹ نزول فرمود - آخر الامر مخدوم زاده شينم علم الدين نبیسه حضرت قطب الاقطاب^{۱۰} مخدوم سيد جلال الحق و الشرح و الدين بخاري رضي الله عنه درميان آمد - بهرام خان بر اعتماد او ملاقات کرد - از آنجا سمت ملتان عزيمت فرمود - چون در تلوندي راي کمال مين^{۱۱} رسيد بهرام خان و راي داود کمال مين و راي هينو

محمود M. omits^۲ پيل زنجير که برای B.^۱

باز گشت در ماه محرم M.^۳

the following:— بی غرض باز گشت B. adds after^۴

باز گشت لاجرم حرام خوارنگو (ن) سار گردد (گردید) زیراچه پیورده و برگزیده آن حضرت و سلطان مذکور التفات نمی فرمود زیراچه - * بیت *

چوب را آب فرو می نبرد داني چیست شرمش آید ز فرو بردن پیورده خویش

اقبال خان M. omits^۵

Tabakāt Akbarī, p. 260 says:—^۶

بهرام خان ترک بچه که با سارنگ خان مخالفت ورزیده بود از ترس اقبال خان جاي خود را گذاشته بکوه بدهور رفت *

Elliot, vol. IV., p. 40, Badhnor هل هور در آمده M. and I.^۷

قصبه روبر M.^۸

هدوز M.^۹

قطب الاقطاب العالم سيد M.^{۱۰}

کمال الدين M. and I.^{۱۱}

طرف سواری کرد - بیرم^۱ دیو مذکور پیشتر آمده در دهولپور^۲ با اقبال خان
مبارزه کرد - هم در حمله اول شکسته درون حصار در آمد - پیشتری کفار
علف تیغ بیدریغ^۳ شدند - چون شب افتاد حصار خالی کرده سمت گوالیر
رفت - اقبال خان تعاقب کفار تا^۴ قلعه گوالیر کرد - ولایت ایشان را^۵
که در صکرا بود تاخته طرف دهلی باز گشت - در سنه ست و ثمانمائه
تاتار خان پسر ظفر خان امیر گجرات پدر خویش را بغدر دست آورده^۶
مقتید کرد - و در خطه بهروج^۷ فرستاد - و خود را سلطان ناصر الدین محمد
شاه خطاب گردانید - و لشکریهای انبوه جمع کرده قصد دهلی کرد - بکوی
متواتر می آمد - در اثنای راه شمس خان^۸ او را زهر داده هم در آن
روز وفات یافت - زهی^۹ دنیای غدار این چنین بادشاه شه سوار حلیم
و کریم را بیک طرفه العین بکشت - و روح مطهر او بدار السلام پرواز کرد -
الغرض چون آن بادشاه نیکو سیرت فرشته سربرت را بکشتند - شبشب
ظفر خان را از بهروج^{۱۰} در لشکر آوردند^{۱۱} - بتمام حشم و خدم پیورده
و برگزیده از آن بودند او را مطیع و منقاد گشتند - در سنه سبع و ثمانمائه
اقبال خان سمت اتاوه سواری کرد - رای سبیر^{۱۲} و رای گوالیر و رای
جالبهار^{۱۳} و رایان دیگر در اتاوه آمده محصر شدند - مدت چهار ماه کفار

۱ M. and I. سواری کرد پسر بیرم خان ۲ M. در حصار دهولپور

۳ M. omits بیدریغ

۴ M. omits تا

۵ M. ایشان که در

۶ B. دست آورده بود

۷ M. در اساول فرستاد

۸ B. شمس خان او دراو

۹ M. and I. omit from upto زهی دنیا غدار

۱۰ M. از اساول در لشکر

۱۱ M. and B. لشکر آوردند - لشکر بتمام از آن او بود او را پیوست در سنه

منقاد پیوستند

۱۲ Tabakāt Akbarī, p. 259 رای سرور Elliot, vol. IV, p. 39, Rāī Sarwar.

۱۳ Tabakāt, p. 259 and Elliot. vol. IV, p. 39, Rāī of Jālhar.

باز سمت قنوج سواری فرمود - درین سال سلطان^۱ مبارک شاه وفات یافت - برادر خود او^۲ ابراهیم بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان ابراهیم خطاب کرد - چون او را از آمدن سلطان محمود و اقبال خان^۳ خبر شد او نیز با جمعیت بسیار مقابل ایشان آمد - ادیان^۴ هر دو لشکر قریب شده بودند که مبارزه^۵ شود - سلطان محمود به بهانه شکار از لشکر اقبال خان بیرون رفت و با سلطان ابراهیم ملاقات کرد - اما سلطان ابراهیم سلطان را چندان اطاعت نه کرد - از عطف کرده در خطه قنوج آمد - شاهزاده هریوی^۶ که از جهت مبارک شاه در قنوج بود او را بیرون آورده قنوج را قابض شد - اقبال خان سمت دهلی مراجعت فرمود - و سلطان ابراهیم در جونپور رفت - خلق قنوج از وضع و شریف با سلطان پیوستند - غلامان و متعلقان که پراگنده شده بودند گرد او جمع^۷ گشتند - الغرض سلطان هم بر اقطاع قنوج قانع شد - در ماه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه اقبال خان سمت گوالیر سواری کرد - قلعه گوالیر^۸ که در شور مغل برسنگه^۹ ملعون از قبض مسلمانان بغداد قابض شده بود چون او^{۱۰} در دوزخ رفت بیرم دیو پسر او بجای او بنشست - و قلعه مذکور بدست^{۱۱} او آمد - از غایت استحکام قابل فتح نبود - از آنجا برخاست - ولایت او را خراب^{۱۲} کرد - سمت دهلی مراجعت نمود - سال دیگر باز دران

1 B. omits سلطان

2 M. برادر خود ابراهیم

3 M. اقبال خان را

4 B. and M. میان هر دو لشکر

5 B. شده بود مبارزه شد

6 Elliot, vol. IV., p. 39, Malik Zāda Harbūi.

7 M. گرد او گشتند

8 M. در قلعه

9 B., M., I., and Tabakāt Akbarī, p. 259 but Elliot, vol. IV., p. 39, Nar Singh.

10 M. چون در دوزخ

11 B. بدست

12 M. خبرا کرده

که ناصر دین محمدی است اقبال خان را فتح بخشید - کفار نگونسار
مقهور و منهزم شدند - اقبال خان تعاقب ایشان تا حد اتّاره کرد - بعضی
کشته گشتند - و بعضی اسیر شدند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِکَ - از آنجا
در خطّه قنوج رفت - همچنان سلطان الشرق مبارک شاه نیز از طرف
هندوستان آمد - میان هردو لشکر آب گدگ حایل بود - هیچ یکی عبّره
کردن نمی توانست - تا مدت دو ماه جنگ قائم ماند - آخر هر یکی سمت
خانّه خویش مراجعت کردند - در اثّنائی^۱ راه اقبال خان از شمس
خان^۲ و مبارک خان بدگمان شد - و بغدر ایشان را دست آورده کشت -
همدین سال طغی خان ترک بچّه سلطانی که داماد غالب خان
امیر سامانه بود لشکریهای کثیر جمع کرده بقصد^۳ مسند عالی خضر خان
طاب ثّراه سمت دیپالپور سواری کرد - چون مسند عالی^۴ را ازین حال
خبر شد مستعد شده با لشکریهای قاهره در خطّه اجودهنی آمد - بتاریخ نهم
ماه رجب رُجب قدره^۵ سنّه المذکور میان یکدیگر کذازه آب دهنده مصاف
شده - خدای تعالی مسند عالی را فتح بخشید - طغی خان منهزم شده
در قصبه^۶ انبوهور رسید - غالب خان و امرای دیگر که برابر او بودند طغی خان
را بغدر کُشتند - در سنّه اربع و ثمانمائنه سلطان محمود از خطّه دهار در
دهلی آمد - اقبال خان استقبال نمود و در کوشک همایون میان جهان پنّاه
فرود آورد - فامّا هرچه دستگه بادشاهی بود در قبض خویش داشت - ازین
جهت میان او و^۷ میان سلطان نفاق پیدا آمد - اقبال خان را برابر کرده

۱ م. اثناء آن راه

۲ م. شمس خان بدگمان شد

۳ بقصد بندگی مسند عالی

۴ چون خضر خان را ازین حال

۵ M. omits رجب قدر

۶ م. و قصبه اسوهر see Elliot, vol. IV., p. 38, n. 2.

۷ B. and M. میان او و سلطان

هندوستان را چنانچه قزوق و اودهه و کره و دلمور^۱ و سندیله و بهرایچ و بهار و جونپور خواجه جهان - و شق دهار را دالور خان - و شق سامانه را غالب خان - و شق بیانه را شمس خان اوحدی قابض گشتند - مملکت دهلی در چندین محل قسمت شد - در ماه ربیع الاول سنه اثنین و ثمانمانه اقبال خان سمت بیانه سواری کرده - شمس خان در قصبه نوه و قتل بود - میان ایشان جنگ شد - اقبال خان را اقبال یاری کرد - شمس خان منهزم شده در بیانه رفت - دوزنجیر پیل که در قبض او بودند بر دست^۲ اقبال خان آمدند - از آنجا جانب کتهیر^۳ لشکر کشید - از رای هرسنگه^۴ مال و خدمتی گرفته سمت شهر مراجعت^۵ فرمود - هم دران سال خواجه جهان در جونپور برحمت حق پیوست - ملک مبارک قرنفل بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان مبارک شاه خطاب کرد و کل اقطاعات را قابض شد - در ماه جمادی الاول^۶ سنه ثلاث و ثمان مائه اقبال خان باز سمت هندوستان سواری کرد - شمس خان امیر بیانه و مبارک خان بهادر ناهر او را ملاقات کردند - ایشان را نیز برابر خود برد^۷ - در ماه جمادی الآخر^۸ سنه المذكور کفار^۹ آب بیا^{۱۰} نزدیک پتیالی سبیر^{۱۱} ملعون و کفار دیگر^{۱۱} با جمعیتی کثیر مقابل اقبال خان آمدند - روز دیگر میان ایشان مصاف راست شد - بجنگ پیوستند - خدای تعالی

۱ دلمور M.

۲ بدست اقبال خان M.

۳ کتهیر I. and کتهیره B.

۴ از رای سنکه M.

۵ مراجعت نمود M.

۶ جماد الاول M.

۷ برابر خود در ماه M.

۸ جماد الاول M.

۹ آب سیاه نزدیک پتیالی M. See also Elliot, vol. IV., p. 37, n. 2.

۱۰ Elliot, vol., IV. p. 37, Rāi Sīr

۱۱ کفار ملعون دیگران با جمعیتی B.

نفر پیاده همدو بر شهاب خان شبخون زدند - شهاب خان شهادت یافت و جمعیت او متفرق^۱ شد - پیلان پیکار واهی^۲ ماندند - اقبال خان را خبر شد زود تر آنجا رسید و پیلان را دست آورد - روز بروز قوت و شوکت زیادت^۳ میگرفت و مرتبه اش متضاعف می شد - و از هر طرف لشکر گرد او جمع می آمد^۴ - و سلطان ناصر الدین را نقصان و فتور روی می نمود^۵ - در ماه جمادی الاول^۶ سنة المذکور اقبال خان از برن سمت دهلی لشکر کشید - نصرت شاه فیروز آباد را گذاشته جانب میوات رفت - و همان جا وفات یافت^۷ - دهلی در قبض اقبال خان آمد و در حصار سیری سکونت گرفت - بعضی خلق شهر که از مغل خلاص یافته بودند در دهلی آمده ساکن گشتند - عذریب الایام حصار سیری آبادان و معمور^۸ شد - شق میان دو آب و اقطاع حوالی را در ضبط خویش در آورد - فاما بلاد ممالک چنانچه در تصرف امرا و ملوک بود همچنان در قبض و تصرف^۹ هر یکی ماند - عزم گجرات را با تمام نواحی و مضافات ظفر خان وجیه^{۱۰} الملک - و شق ملتان و دیدالپور و ساحت^{۱۱} سند را بفدگی مسند عالی خضر خان طاب ثرا - و شق مهبوبه و کالپی را محمود خان پسر ملک زاده فیروز - و اقطاع سمت

مستغرق شد I. and مستغفر شد M. ۱

۲ I. Elliot, vol. IV., p. 3 translates: "and the elephants were abandoned."

۳ قوت می گرفت M.

۴ جمع می شد M.

۵ فتور پیدا می گشت M.

۶ ربیع الاول M.

۷ M. and B. omits همان جا وفات یافت

۸ M. omits معمور و

۹ قبض هر یکی ماند M.

۱۰ M. و حبیب الملک

۱۱ B. با ساحت سند

که از عداوت سازنگخان پیش ازین بر امیر تیمور^۱ پیوسته و پیشوائی کرده بامان و دست راست دست آورده و شهر میمون، لاهور را نهب و تاراج نهاد - زن و بچه شیخا مذکور و مردم دیگر که در پناه او درون حصار لاهور در آمده بودند بتمام گرفتار و اسیر شدند - و مسند عالی خضر خان را اقطاع ملتان و دیپالپور مقوض گردانید - در اقطاعات^۲ مذکور فرستاد - از آنجا بکوچ متواتر میان کابل شده در دار الملک سمرقند رفت - بعد رفتن او در حوالی دهلی و تا آنجا که لشکر او گذشته بود وبا و قحط افتاد^۳ - بعضی مردم در وبا و بعضی بعذاب گرسنگی هلاک شدند - تا مدت دو ماه دهلی خراب و ابت^۴ بود - و در ماه رجب^۵ سنة المذکور سلطان ناصرالدین نصرت شاه که از غدر اقبال خان عطف کرده سمت میان دو آب رفته بود با جمعیت معدود در خطه میرت آمد - عادل خان با چهار زنجیر پیل و لشکر خویش^۶ با سلطان پیوست - بغدر او را دست آورد و پیلان را قابض شد - خلق میان دو آب که از دست مغل خلاص یافته بودند برو^۷ جمع شدن گرفت - با موازنه^۸ دو هزار سوار در فیروز آباد رفت - و دهلی اگرچه خراب بود قابض شد - شهاب خان از میوات با ده زنجیر پیل و جمعیت خویش و ملک الماس از میان دو آب آمده بدر^۹ پیوستند - چون لشکر بسیار گرد سلطان جمع^{۱۰} شد - شهاب خان را در برن برای قلع و قمع^{۱۱} اقبال خان نامزد کرد - در اثنای راه چند

۱ M. بر امیر پیوسته بود

۲ M. اقطاع مذکور

۳ M. افتاده

۴ M. خراب بود

۵ M. رجب سنة المذکور

۷ B. بدو جمع

۶ M. لشکر با سلطان پیوسته

۹ B. برو پیوستند

۸ M. موازنه با دو هزار

۱۱ M. قلع اقبال خان

۱۰ M. جمع گشت

کرد - روز دیگر بالای حوض فرود آمد - اقبال خان با^۱ لشکر و پیلان بیرون آمده در میدان با امیر تیمور مقابل شد - و هم بکمل^۲ اول شکست خورد - چند زنجیر^۳ پیل بر دست لشکر امیر تیمور^۴ آمد - و باقی پیلان بهزار حیل و زجر ثقیل^۵ درون شهر برد - فاماً وقت در آمدن بسیار خلق شهر و لشکر^۶ پایمال و کشته گشت - بعدی که از کشته پشته و از مرده توده بر آمد - چون شب در آمد اقبال خان و سلطان محمود زن و بچه گذاشته از شهر بیرون آمدند - سلطان محمود^۷ طرف گجرات رفت - و اقبال خان آب جون^۸ عبیره کرده در قصبه برن در آمد - روز دیگر امیر تیمور خلق شهر را امان داده مال امانی از ایشان گرفت - چهارم روز آن فرمود تا همه خلق^۹ را که درون شهر بودند اسیر کند - همچنین کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَرَضِیْنَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ - بعد چند روز مسند عالی خضر خان طاب ثراه که از خوف امیر تیمور در کوه میوات پناه بسته بود و بهادر ناهر و مبارک خان و زیرک خان بعهد و امان امیر تیمور را ملاقات کردند - جز مسند عالی خضر خان طاب ثراه دیگر همه را بند کرد - و از دهلی دامن کوه گرفته مراجعت فرمود - و^{۱۰} خضر خان را رخصت کرد و گفت دهلی همه را گرفته بتو بخشیدم - وقت بازگشت خلقی که در کوه مانده بودند از ایشان نیز اسیر و دستگیر گشتند - چون در حد لاهور^{۱۱} رسید شیخا کهوکر^{۱۲} را

۱ M. omits لشکر

۲ M. جند پیل بر دست

۳ M. امیر آمد

۴ M. حیل درون شهر

۵ B. لشکری پایمال و کشته شد

۶ M. omits محمود

۷ M. جون را عبیره

۸ M. همه خلائق را see also Tabakāt Akbari, p. 255 for full details.

۹ B. and M. omits from خضر خان up to بخشیدم

۱۰ M. لاهور

۱۱ M. کهو کهیر

پته او گفته بود ^۱ عادلخان خطاب کرده ^۲ اقطاع سامانه میان دو آب بحواله او گردانید - و خود در پرداخت کارهای ملکی مشغول بود - همچنین در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائه خبر آمدن امیر تیمور بادشاه خراسان رسانیدند که قصبه طلبه را تاخته در ملتان نزول کرده است و اسیران لشکر سارنگخان را که پیر محمد داشته بود زیر تیغ بیدریغ ^۳ آورد - ازین جهت اقبال خان بغایت متامل و متفکر گشت - امیر تیمور بکوچ متواتر حصار بیتنیر گرد کرد - رای ذو الجی ^۴ بهتی را اسیر گردانید - و خلقی که محصر شده بودند همه را بکشت - از آنجا در حوالی سامانه تاخت - بعضی خلق ^۵ دیبال پور و اجودهن و سرستی که از خوف او گریخته سمت شهر می آمدند بعضی اسیر و دستگیر شدند و بیشتری بشرف شهادت مشرف گشتند - از آنجا آب جون را عبیره کرده در میان دو آب در آمد - بیشتر ولایت را نهب و تاراج ^۶ گردانید - در قصبه نمولی ^۷ نزول فرمود - اسیرانی که از در سندان آب گنگ بر دست لشکر او گرفتار شده بودند موازنه پنجاه هزار مرد ^۸ کم و بیش و الله اعلم بالحقیه همه را علف تیغ گردانید - قصبات و شهرهای مسلمانان و مردم روستا از مسلم و هندو از خوف او گریخته بعضی در کوه و بعضی در جول و بعضی در آب گیرها در آمده پناه جستند - و بعضی مردم در حصار دهلی در آمدند - در ماه جمادی الاول ^۹ سنه احدی و ثمانمائه آب جون را عبیره کرده در فیروز آباد نزول

و لشکر کشیدن سوی حصار پانی پته او گفته بود M. omits ۱

خطاب کرد و اقطاع میان دو آب M. omits ۳

رای جلیجین M. omits ۵

نهب کرد M. ۶

قصبه نمولی Tabakāt Akbarī, p. 255 قصبه نمولی M. ۷

مردم کم و بیش B. ۸

جماد الاول M. ۹

اصلاح دادند - مقرب خان برابر سلطان محمود در حصار جهان پناه آمد و اقبال خان هم در سیری بود - ناگاه^۱ یکایک اقبال خان با جمعیت خویش رفت و خانه مقرب خان گرد گرفت - و امان داده او را^۲ بکشت - و سلطان محمود را نکبتی فرسائید - فاما کارهای ملکی بتمام و کمال^۳ خود میکرد - سلطان را بر طریق نمونه و نقش دیوار^۴ داشت - در ماه ذی القعدة سنة المذكور اقبال خان سمت پانی پته بقصد تاتار خان سواری کرد - چون تاتار خان را خبر شد بنگاه و پیلان و چیزی لشکر درون حصار پانی پته گذاشت - خود با لشکر^۵ جراره قصد دهلی کرد - اقبال خان حصار پانی پته را محصر گردانید - میان دو سه روز فتح شد - پیلان و اسپان و اسباب و خیل^۶ و تبار تاتار خان بتمام^۷ بدست او آمد - تاتار خان نیز در حصار دهلی کوشش بسیار^۸ نموده - فاما حصار دهلی مجال^۹ فتح نبود - مسخر کردن^{۱۰} نتوانست - هم درین میان خبر پانی پته شنید^{۱۱} - از استماع این خبر می جوشیده - اما ممکن نبود که فکر حصار پانی پته بکند - بضرورت از دهلی عطف کرده با لشکر جراره^{۱۲} طرف گجرات بر پیر خویش رفت - اقبال خان با^{۱۳} پیلان و اسپان از پانی پته شده سمت دهلی مراجعت فرمود - ملک نصیر الملک قرابت^{۱۴} تاتار خان را که برو پیوسته بود و لشکر کشیدن سعی حصار پانی

۱ تا یکایک M.

۲ داده کشت M.

۳ و کمال M. omits

۴ و نقش دیوار M. omits

۵ خود جراره B.

۶ و خیل و تبار M. omits

۷ بتمام B. omits

۸ بسیار M. omits

۹ فاما فتح کردن نتوانست M.

۱۰ مسخر کردن نتوانست M. omits

۱۱ شنید از دهلی عطف کرده بالشکر طرف M.

۱۲ جراره M. omits

۱۳ اقبال بیلان و اسپان دیگر M.

۱۴ قریب تاتار خان M.

ملتان رسید^۱ - سارنگ خان طاقت مقاومت^۲ و مصاف میدان تنگ دید بضرورت حصارى شده - تا مدت شش ماه جنگ^۳ قايم داشت - آخر الامر بتاريخ نوزدهم ماه رمضان سنه ثمان مائه به سبب تنگي علف و غله امان خواسته با پير محمد ملاقات کرد - سارنگخان را با کل خيل و اتباع او و تمام لشکر و خلق شهرى را اسير کردند - و حصار ملتان را پير محمد^۴ قابض شده همانجا لشکرگاه ساختند - در ماه شوال سنه المذكور اقبال خان با سلطان ناصر الدين پيوست - و ميان ايشان در حظيرة شيم المشايخ قطب^۵ الحق و الشرع و الدين عهد شد - سلطان ناصر الدين را با لشکر^۶ و پيلان برابر کرده درون حصار جهان پناه برد - سلطان محمود و مقرب خان و بهادر ناهر درون دهلي کهنه حصارى شدند - سيوم روز اقبال خان غدر کرد - سلطان ناصر الدين غافل بود خود را ياد کردن نتوانست - با جمعيتى معدود و پيلان از درون حصار جهان پناه بيرون آمد - اقبال خان با لشکر خویش تعاقب کرد - پيلان نامدار^۷ بتمام بر دست اقبال خان آمد - سلطان ناصر الدين منهزم شده در فيروز آباد رفت - از آنجا با کل اتباع خویش بيرون آمده^۸ و آب جون عبر کرده بر^۹ تاتار خان وزير خویش پيوست - فيروز آباد را اقبال خان قابض گشت - بعده ميان مقرب خان و اقبال خان هر روز جنگ مى شد - تا مدت دو ماه ميان^{۱۰} ايشان برين نوع مقابله^{۱۱} بود - آخر کسی از امرا و ملوک درميان آمده

۱ M. در ملتان سارنگ خان آمد

۲ M. مقاومت جنگ میدان نبود

۳ M. جنگ

۴ M. پير محمد

۵ M. المشايخ نظام الحق و الشرع والدين

۶ M. لشکر پيلان

۷ M. نامدار

۸ M. آمد و آب

۹ M. کرده و تاتار خان وزير

۱۰ M. ميان

۱۱ M. مقاتله بود

ایشان مصاف شد - حق سبکانه^۱ و تعالی تاتار خان را نصرت بخشید - سارنگ خان گریخته سمت ملتان روی نهاد - تاتار خان - سارنگ خان مذکور را تار کرده^۲ سامانه بحواله غالب خان کرد - و خود بذات شریف^۳ تاحد تلوندی بارای کمال الدین مین در تعاقب سارنگخان رفت - آخر^۴ از آنجا مراجعت کرد - در ماه ربیع الاول سنة المذکور پیر محمد نبیسه^۵ امیر تیمور بادشاه خراسان با لشکریهای انبوه آب سنده^۶ عبور کرد - حصار اُچه را^۷ گرد گرفت - علی ملک که از جهت سارنگ خان والی اُچه بود موازنه یک ماه حصارى شده جنگ میکرد - همچنان^۸ سارنگخان ملک تاج الدین ذایب خویش و امرا و ملوک^۹ دیگر را با چهار هزار سوار جرّار نامدار و مرکبان آن دیار^{۱۰} دهی در اُچه نامزد گردانید - پیر محمد را از آمدن لشکر و^{۱۱} ملک تاج الدین مذکور خبر شد - حصار اُچه را گذاشته در موضع ترمیمه کناره آب بیاه آمد^{۱۲} - و ملک تاج الدین آنجا نزول کرده بود تاخند - لشکری غم بود - طاقت مقاومت^{۱۳} نتوانست آورد - بعضی همانجا شهید شدند و بعضی که^{۱۴} خود را در آب زدند بیشتری غرق^{۱۵} گشتند - و طعمه ماهیان دریا شدند - ملک تاج الدین با سوار معدود منهزم شده در ملتان آمد - پیر محمد نیز با لشکر خویش متعاقب او در

۱ M. omits سبکانه و

۲ M. تاتار خان سامانه را

۳ M. omits بذات شریف

۴ M. omits آخر

۵ M. omits نشه امیر تیمور

۶ M. سنده را عبور

۷ M. omits را

۸ M. همچنان شد سارنگخان

۹ M. omits و ملوک

۱۰ M. سوار یاری دهی در اُچه

۱۱ M. از آمدن ملک تاج الدین خبر

۱۲ M. آب بیاه و خانها ملک تاج الدین

۱۳ M. omits مقاومت

۱۴ M. که در خود را

۱۵ M. غرق گشتند ملک تاج

بادشاهی می کردند - مال و محصول خود تصرف می گردانیدند - تا مدت سه سال برین نوع قرار گرفته بود ^۱ - و هر روز میان دهلی و فیروز آباد قتل ^۲ و قتل جنگ و جدال می شد - گاهی ایشان غالب می آمدند و دهلویان را درون حصار می انداختند - و گاهی دهلویان تا حصار ^۳ فیروز آباد می تاختند - هم چنان در سنه ثمان و تسعین و سبعمانه سارنگخان را با مسند عالی خضر خان امیر ملتان مخالفت شد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار می رفت - آخر بعضی غلامان - ملک مردان تهی ^۴ دادند و با سارنگخان یار شدند - شق ملتان بدست سارنگخان آمد - و لشکر و جمعیت بسیار جمع ^۵ کرده در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و سبعمانه طرف سامانه رفتند - غالب خان امیر سامانه حصارى شده جنگ و جدال ^۶ میکرد - چون طاقت مقاومت ^۷ نبود منبرزم شده با سوار و پیاده معدود در پانی پته آمد و تاتار خان را پیوست - خبر کیفیت مذکور سلطان نصرت شاه را روشن و مبرهن ^۸ گشت - ملک الماس عهده دار بندگان را با ده زنجیر پیل و لشکر معدود بیاری دهی ^۹ تاتارخان نامزد کرد و فرمود تا سمت سامانه سواری کنید - سارنگخان را دور کرده سامانه را بحواله غالب خان گردانید - بتاریخ پانزدهم ماه محرم سنه ثمان مائه نزدیک موضع کوهله ^{۱۰} میان

۱ B. گرفته بودند

۲ M. فیروز آباد قتل می شد

۳ M. حصار خانه

۴ بعضی از غلامان ملک Tabakāt Akbarī, p. 253 ; ملک مردان مہی دادند M. Elliot, and بیٹی با سارنگ خان پیوستند - سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت vol. IV. p. 32 translates:—At length some of the people (*ghulam*) of Malik Mardān Bhattī joined Sārang Khān, and with their assistance he got possession of the district (*shikk*) of Multan.

۵ M. omits جمع

۶ M. جنگ می کرد

۷ M. طاقت استقامتش نبود

۸ M. روشن گشت

۹ M. بیاری دهی برابر تاتار خان

۱۰ Tabakāt Akbarī, p. 254 نزدیک موضع کوهله

مستعد بود طاقت نتوانست آورد - از راه دروازهٔ حرم از کوشک بیرون آمد - بعضی لشکر بدو پیوست - و بعضی یاوه^۱ هر جانبی رفت - سعادت خان با جمعیت خویش درون دهلی در آمد و مقرب خان را ملاقات کرد - میان چند روز مقرب خان او را بغدر دست آورده بکشت - امرا و ملوک که در فیروز آباد مانده بودند چنانچه محمد مظفر^۲ و شهاب ناهر و فضل الله بلخی و بندگان فیروز شاهی بتمام بر سلطان ناصر الدین پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه^۳ کردند - محمد مظفر وزیر شد و بخطاب^۴ تاتار خانی مشرف گشت - و شهاب ناهر را^۵ شهاب خان و فضل الله بلخی را قتلغ خان خطاب کردند - و عهده داری بندگان خاص ملک الماس سلطانی یافت - در دهلی و فیروز آباد^۶ و بادشاه گشت - مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت او بر خویش داشت و حصار دهلی کهنه بحواله او کرد - و ملو را اقبال خان خطاب گردانید - و حصار سیری او را داد - آخر میان دهلی و فیروز آباد هر روز محاربه و مقاتله میرفت - و میان مسلمانان یک دیگر خون ریزی می شد - هیچ یکی را از ایشان این قوت نبود که بر دیگری غلبه کند - شق میان دو آب و اقطاع^۷ سیپنجه و پانی پتیه و جهجر^۸ و هتک در قبض سلطان ناصر الدین ماند - و در ضبط سلطان محمود جز حصارهای مذکور مقامی دیگر نبود - امرا و ملوک بلاد ممالک بسر خویش^۹

۱ یاوه هرجائی I. and بعضی تاوه هرجائی M.

۲ محمد مظفر وزیر و شهاب ناهر و ملک فضل الله M.

۳ بیعت کردند M.

۴ خطاب تاتار خانی M.

۵ B. omits را

۶ فیروز آباد و بادشاه گشت M.

۷ بعضی پرگنات میان Tabakāt Akbarī, p. 252 and اقطاع سنبل و پانی پتیه M. دو آب و پانی پت و سون پت و هتک و جهجرتا بست گروهی شهر

۸ جهجر M.

۹ ممالک بسر خویش هر یکی پادشاهی شده مال M.

و پایگاه و کل اسباب ملک داری در قبض سعادت خان ماند - مقرب خان را از آمدن سلطان تقویتی حاصل گشت - روز دیگر خلق شهر^۱ از سپاهی و بازاری جمع کرده برای جنگ از دروازه^۲ شهر بیرون آورد - سعادت خان را خبر شد - او نیز با کل لشکر خویش در میدان پیش آمد - میان یکدیگر محاربه شد و مقاتله بسیار رفت - آخر مقرب خان مذهبم گشته درون شهر^۳ در آمد - و مردم شهری بیشتر^۴ پایمال شدند - فاما سعادت خان حصار را سدن نتوانست - مراجعت کرده بالای حوض خاص نزل کرد - چون حصار دهلی قابل فتح نبود و هوای بشکال قریب رسید سعادت خان از آنجا کوچ کرده در فیروز آباد رفت - و با امرائی که موافق او بودند اتفاق کرده که کسی را از فرزندان سلطان مرحوم فیروز شاه طاب ثراه و جعل الجنة مَنوَاه^۵ بر تخت سلطنت در فیروز آباد اجلاس^۶ دهند - نصرت خان^۷ بن فتح خان بن سلطان مرحوم فیروز شاه میان میوات بود - او را آورده در ماه ربیع الاول سنة المذکور بر تخت سلطان در کوشک فیروز آباد بنشاندند - و ناصر الدین نصرت شاه خطاب کردند - اما او را طریق نمونه پیش^۸ داشتند - و کارهای ملکی تمام سعادت خان میکرد - چون چند روز برین طریق^۹ بگذشت بعضی بندگان فیروز شاهي و بعضی پیلانان با سلطان ناصر الدین یار شدند - و سعادت خان بیغم بود - یکایک سلطان ناصر الدین را بر پیل سوار کردند و هر کسی برو جمع شدن گرفت - سعادت خان غیر

۱ شهر را از سپاهی B. and M.

۲ دروازه‌ها شهر M.

۳ درون در آمد M.

۴ بیشتری پایمال M.

۵ جعل الجنة مَنوَاه M. omits

۶ جلوس دهند M.

۷ نصرت خان بن فیروز خان بن سلطان مرحوم B.

۸ پیش نداشته بودند M.

۹ برین بگذشت M.

لوهور رفت - از آنجا شب‌اشب زن و فرزندان^۱ خویش ستده طرف کوه
 جمون^۲ رفت - دوم روز سارنگخان حصار لوهور را قابض شد - و ملک کندهو
 برادر خویش را عادل خان خطاب کرده در حصار^۳ لوهور گذاشته خود
 سمت دیبالپور مراجعت فرمود - در ماه شعبان سنه المذکور سلطان سعاد
 خان را برابر ستده سمت بیانه سواری مصمم کرد - و مقرب خان را با چند
 بیل معدود و خیل خاص او در شهر گذاشت - چون سلطان نزدیک
 گوالیر رسید ملک علاء الدین دهاروال و مبارک خان پسر^۴ ملک راجو و
 ملو برادر سارنگخان بر سعادت خان غدر اندیشند - بنوعی او را خبر شد -
 ملک علاء الدین و مبارک خان را دست آورده بکشت - ملو گریخته
 پیش^۵ مقرب خان در دهلی آمد - سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده
 نزدیک شهر فرود آمده بود^۶ - مقرب خان استقبال نمود و بشرف پابوس
 مشرف گشت - فاما به سبب خوف و هراسی که در خاطر او متمکن شده بود
 باز گشته درون شهر در آمد - و استعداد بنیاد جنگ نهاد - دوم روز سلطان^۷
 و سعادت خان با جمیع امرا و ملوک و پیلان ساخته و مستعد^۸ شده پیش
 دروازه میدان آمدند - مقرب خان حصارى شده جنگ میکرد - تا مدت سه ماه
 بزین نمط میان ایشان جنگ قایم^۹ بود - همچنان سلطان را بعضی نزدیکان
 او در ماه محرم سنه سبع و تسعین و سبعمانه درون شهر بردند - فاما پیلان^{۱۰}

79)

۱ فرزند خویش B.

۲ کوه جون Elliot, vol. IV. p. 29 "Jūdi," and Tabakāt, p. 251

۳ حصار کوهور M.

۴ مبارک خان و پسر ملک B.

۵ گریخته بر مقرب خان M.

۶ آمده مقرب خان M.

۷ سلطان سعادت خان M.

۸ مستعد پیش M.

۹ قایم مانده بود and I قایم بود ممر در آن واقعه سلطان را B.

۱۰ بیل و پایگاه M.

جونپور رفت - بآهستگی اقطاع قنوج و کره و اوده و سندیه^۱ و دلمو و بهراچ و بهار و ترهت را در قبض و تصرف خود آورده بیشتر کفار را قلع و قمع^۲ کرد - و حصارها که کافران آن دیار خراب و نهب و تاراج^۳ کرده بودند از سر بنا کردند - باری تعالی اسلام را قوت و نصرت بخشید - رای جاج نگر و بادشاه لکنوتی پیلان که در دهلی هر سالی می رسانیدند خواجه جهان را رسانیدن گرفتند - هم دران ایام سارنگخان را طرف دیپالپور برای ضبط اقطاع و قلع و قمع شیخا کهوهر نامزد کردند - در ماه شعبان سنه المذکور سارنگخان در دیپالپور رفت - حشم دیپالپور و بندگان را استقامت داد و مستعد کرد و اقطاع دیپالپور در ضبط خود آورد - در ماه ذی القعدة سنه ست و تسعين و سبعمائه رای ذوالجی^۴ بهتی و رای داؤد کمال مین و لشکر ملتان را برابر کرده نزدیک قصبه برهاره^۵ آب ستلدر را عبیره کرد - و نزدیک^۶ دوهالی آب بیاه را گذارا شده در ولایت لوهور در آمد - چون شیخا کهوهر شنید که سارنگخان جانب او می آید او نیز لشکر کشیده حوالی دیپالپور تاخت - و قصبه اجودهن را محصر گردانید - هم چنان خبر یافت که سارنگخان قصبه بهندویت^۷ را نهب کرده فرود آمده است - از اجودهن شب میان کرده در لوهور آمد - دوم روز مستعد جنگ شده پیش رفت^۸ - در ساموتله دوازده گروهی لوهور با یکدیگر مصاف شد - سارنگخان را خدای تعالی فتح بخشید - شیخا کهوهر منهزم شده در

۱ B. and M. شدیده

۲ M. omits قمع

۳ M. omits تاراج

۴ M. رای جلیجین

۵ M. ترهاره آب

۶ B. نزول دوهالی

۷ I. Elliot, vol. IV, p. 29 "Hindupat". وقصبه بهدوئی

۸ M. پیش رفتن

ذکر سلطان محمود ناصر الدین شاه

سلطان محمود ناصر الدین پسر خود سلطان محمد شاه بود - چون سلطان علاء الدین وفات یافت بیشتر امرا و ملوک که اقطاعات ایشان سمت غرب بود چنانچه غالب خان امیر سامانه و رای کمال الدین مین و مبارک خان هلاجون و خواص خان امیر اندری و کرنال از شهر بیرون آمده جوار باغ نزول کرده می خواستند بغیر ملاقات جانب اقطاعات خویش روند - خواجه جهان را خبر شد ترغیب کرده ایشان را در شهر آورد و بر سلطنت سلطان محمود بیعت گذاید - بتاریخ بستم ماه جمادی الاول سنه المذكور بتاتفاق امرا و ملوک و جمهور آئمه و سادات و علما و مشایخ بر تخت سلطنت در کوشک همایون اجلاس دادند - و سلطان ناصر الدین محمود شاه خطاب کردند - عهده وزارت هم بر خواجه جهان مقرر کردند^۱ - مقرب الملک مقرب خان شده و ولی عهد سلطان گردانیدند^۲ و عبد الرشید سلطانی را سعادت خان خطاب کردند - و عهده باربگی یافت - ملک سارنگ را سارنگ خان خطاب کردند - و اقطاع دیپالپور بکواله او گشت - و ملک دولت یار دیپور را دولت خان خطاب کردند - و عهده عماد الملک دادند و عارض ممالک گشت - کار اقطاع^۳ هندوستان از غلبه کفار نگونسا ضعف^۴ پذیرفته بود - خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده و کار تمام هندوستان از قنوج تا بهار بکواله او گردانیدند - در ماه رجب^۵ رجب قدره سنه ست و تسعین و سبعمانه با بیست زنجیر پیل سمت هندوستان روان داشتند - کفار دیار اتاره و کول و کهور^۶ و کذیل و حوالی قنوج را گوشمال داده در عرصه

^۱ M. and B. مقرر داشت

^۲ گردانید B.

^۳ M. اقطاعات

^۴ B. ضعیف

^۵ M. رجب سنه

^۶ M. کهوره کذیل

از محمد آباد سلطان را در شهر در آوردند - و درون حظیره بدر بالای حوض
خاص دفن کردند - مدت ملک سلطان شش سال و هفت ماه بود - و الله
أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

ذکر سلطان علاؤ الدین سکندر شاه

سلطان علاؤ الدین سکندر شاه پسر میانگی سلطان محمد شاه بود و
همایون خان خطاب داشت - چون سلطان محمد شاه برحمت حق پیوست
سه روز شرط عزّا بجا آوردند - بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سنة المذكور
باتفاق امرا و ملک و ایمة^۱ و سادات و قضات که در شهر بودند
در کوشک همایون جلوس فرمود - شغل وزارت هم بر خواجه جهان
مقرر داشت - و عهده و اشغال هرچه کسی در عهد پدر او داشتند بر ایشان
مستقیم گردانیدن^۲ فرمود - همچنین ملک مقرب الملک و امرا و ملوک دیگر
تابوت سلطان مرحوم برابر کرده در دهلی آمدند - و بر سلطنت سلطان علاؤ
الدین بیعت کردند - پیلان و اسپان و هرچه اسباب دارالت بادشاهی بود بتمام
او را تسلیم نمودند^۳ - تا مدت یک ماه برین قرار در تدبیر سلطنت مشغول بود -
بتقدیر الله تعالی زحمتی برتن سلطان پیدا شد - روز بروز زیادت
می گشت - بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنة المذكور برحمت حق
پیوست *

بجز خون شاهان درین طشت نیست

بجز خاک خویان درین دشت نیست

و مدت ملک او یک ماه و شانزده روز بود و الله أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

^۱ I. omits و سادات

^۲ I. گردانید

^۳ I. تسلیم کردند

کرده صورت اصلاح درمیان آورده - کفار مذکور ملاقات کردند - ملک مذکور برابر کرده در قنوج برد - و به بهانه مشورت درون حصار طلبید - همه درون رفتند - مگر سبیر ملعون در پوده^۱ خویش ماند - که آخر همه را دست آورده دوزخ فرستاد - سبیر از بیرون گریخته سمت اتاوه رفت - ملک مقرب الملک مظفر و منصور سمت محمد آباد مراجعت کرده - در ماه شول سنه خمس و تسعین و سبعمائه - سلطان جانب میوات سواری کرد و ولایت ایشان تاخته سمت محمد آباد جتیسر^۲ رفت - درین میان زحمت در تن سلطان پیدا آمد - و روز بروز زیادت شدن گرفت - هم چنان خبر رسانیدند که بهادر ناهر حوالی شهر را تاخت - سلطان اگرچه زحمتی بود در چودول سوار شده قصد کرده - بهادر ناهر نیز از کوتله بیرون آمد - با سلطان مقابل شد - آخر هم باول حمله شکسته و منهزم شده درون کوتله رفت - لشکر سلطان دنبال او کرد - او درون در آمد - بیشتر خلق کوتله اسیر^۳ گشتند - اسب و اسلحه و اسباب ایشان بتمام غارت شده - بهادر ناهر مذکور از کوتله گریخته در کوه جهر خزید - سلطان از آنجا سمت محمد آباد مراجعت فرمود - و دنبال عمارت و آبادانی جتیسر مشغول گشت - فامّا زحمت روز بروز در تن سلطان غالب می آمد - در ماه ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان را با عساکر قاهره بر شیخا کهوکه^۴ که بغی ورزیده و حصار لوهور^۴ را قابض شده بود نامزد کرد - شاهزاده می خواست طرف لوهور روان شود - هم چنان خبر وفات سلطان رسید - شاهزاده هم در شهر توقف کرده - و این واقعه هفدهم ماه ربیع الاول سنه المذكور بود * بیت *

سعدی گر آسمان بشکر پرورد ترا چون می کشد بزهرا ندارد تفضلی

۱ در دایره خویش B.

۲ جتیر I.

۳ اسیر و دستگیر I.

۴ حصار لاهور I.

شهر بود بر سلطان رسید - بر مضمون آنکه اسلام خان می خواهد سمت ملتان و لوهور رود - و آنجا فتنه انگیزد - بمجرد رسیدن^۱ خبر سلطان از جتیسر لشکر گرد^۲ کرده در شهر آمد - و محضر ساخت^۳ و اسلام خان را طلبیده^۴ کیفیت مذکور ازو استفسار کرد - او منکر گشت - جاجر^۵ نام کافری برادر زاده اسلام خان نایاک بسبی ازو رنجیده بود^۶ بدروغ بر روی او گواهی داد - اسلام خان را بنحاق پیش دربار سیاست کردن فرمود - و شغل وزارت بحواله خواجه جهان گردانید - و ملک مقرب الملک را در محمد آباد در جتیسر تعیین کرد و لشکرها نیز^۷ نامزد او گردانید - در سنه خمس و تسعین و سبعمائه خبر جمع شدن سبیر و ادهرن و جیت سنگه راتهور و بیر بهان مقدم بهنو^۸ گانو و ابهیچند مقدم چندوار و فتنه انگیزختن ایشان بسمع سلطان رسانیدند - بجاذب^۹ ملک مقرب الملک^{۱۰} فرمان فرستاد که بنوعی فتنه ایشان را فرونشاند - ملک مقرب الملک سمت خطه قنوج سواری فرمود - کفار مذکور نیز با جمعیت خویش مقابل آمدند^{۱۱} - ملک مذکور ایشان را ترغیب

۱ رسیدن این خبر M.

۲ از جیت کشش کرده در M.

۳ محضر ساخته B.

۴ طلبید کیفیت M.

۵ M. Elliot, vol. IV, p. 26. جاجو نام هندوی Tabakāt Akbarī, p. 248. جاجن M. n. 4 supports the latter reading. The three MSS. have practically one version, but the Tabakāt Akbarī, p. 248 gives a quite different one:

جاجو نام هندوی و برادر زاده او که از اعدای او بودند بدروغ در معرکه گواهی دادند Elliot, vol. IV. p. 26 also translate according to the Tabakāt.

۶ بودند B.

۷ نیز B. omits

۸ مقدم بهنو و فتنه انگیزختن B.

۹ M. omits about 2 foll. (see p. 156, line 10) from بجانب ملک مقرب الملک to کوشک همایون اجلاس دادند

۱۰ بجانب مقدم چندوار ملک مقرب الملک سمت خطه قنوج سواری فرمود الخ B.

۱۱ مقابل آمدند ملک مقرب الملک استظهار فرستاد که تا بنوعی فتنه ایشان B. فرونشاند ملک مذکور ایشان را ترغیب الخ

رای برسنگه ملاقات کرد^۱ - او را جامه داده باز گردانید - از آنجا گذاره آب
 جون گرفته سمت دهلی مراجعت فرمود - در سنه اربع و تسعين و سبعمانه خبر
 ترمذ برسنگه^۲ مذکور و سبیر^۳ و ادهرن و بیر بهان رسید - سلطان برای قلع
 برسنگه - اسلام خان را نامزد کرد - و خود سمت اٹاوه برای قلع و قمع سبیر و
 ادهرن و کافران دیگر لشکر کشید - برسنگه ملعون مقابل^۴ اسلام خان آمد - و
 بجنگ پیوست - بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح^۵ شد - برسنگه ملعون
 منہزم گشت - لشکر منصور تعاقب او کرد - بیشتر کفار را بدوزخ فرستاد و
 ولایت او خراب و تاراج^۶ گردانید *إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا
 وَ جَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أَدْلَةً* آخر برسنگه مذکور بامن و دست^۷ راست
 باسلام خان ملاقات کرد - و برابر شده در حضرت^۸ دهلی آمد - و سبیر ملعون
 و ادهرن قصبة بالرام را تاختند - چون سلطان گذاره آب بیاہ رسید ایشان
 گریخته در اٹاوه محصور گشتند - سلطان بکوچ متواتر پیش اٹاوه نزول فرمود -
 روز اول قدری جنگ شد - چون شب افتاد - حصار^۹ اٹاوه را خالی کرده
 فرار نمودند - روز دیگر حصار اٹاوه را سلطان خراب گردانیده سمت خطه
 قنوج رفت - از^{۱۰} گذر آب گنگ شده کفار قنوج و دلمو را گوشمال داده
 مراجعت کرد - در جتیسر آمد و آنجا حصاری بنیاد نهاد - و محمد آباد نام
 کرد - در ماه^{۱۱} رجب سنه المذكور نبشته خوجه جهان که نایب غیبت در

۱ B. omits کرد

۲ Elliot, vol. IV., p. 25 n. 2 "Firishta calls him Nar Sing which is right, though Har Singh is possible".

۳ Tabakāt Akbarī, p. 248 و سر داد هرن و بیر بهان رسید ; خبر ترمذ برسنگه مذکور و سر داد هرن as Sarvādhara.

۴ B. ملعون منہزم مقابل

۵ B. فتح و فیروزی بخشید

۶ M. ولایت او را خراب گردانید

۷ B. بامن و دست و راست

۸ M. حضرت

۹ B. حصار

۱۰ M. رفت از آنجا گذر آب گنگ

۱۱ B. ماه رجب قدره سنه

اعلی^۱ آمدند - سلطان را شوکت و قوت و مکنت^۲ زیادت حاصل گشت -
 شاهزده همایون خان و اسلام خان و غالب خان و رای کمال الدین و رای
 ذوالجی^۳ را با لشکریهای قاهره برای قلع و قمع^۴ فساد^۵ ابوبکر شه و بندگان
 فیروز شاهي^۵ نامزد کرد - امرای مذکور در قصبه مهذبواری رسیده
 بودند - در ماه محرم سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه ابوبکر شه و بهادر ناهر
 و بندگان فیروز شاهي جمعیت کردند یکایک روز روشن بر لشکر مذکور
 زدند - بعضی لشکر را خسته کردند - اسلام خان با جمعیت خود مستعد
 شده بحرب پیوست - شاهزاده و لشکر دیگر نیز سوار شدند - و هم بحمله
 اول ایشان را^۶ شکستند - لشکر سلطان تعاقب کرد - و بیشتر^۷ منهزم شده
 در حصار کوتله رفتند - و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - چون خبر مذکور
 بسمع سلطان رسید سلطان نیز همان طرف سواری فرمود - نزدیک کوتله کناره
 دهند نزول کرد - ابوبکر شه و بهادر ناهر امان خواسته بر سلطان ملاقات کردند -
 بهادر را جامه داده باز گردانید - ابوبکر شه را برابر کرده در منزل کهندي برد^۸ -
 ز آنجا ابوبکر شه را در خطه^۹ امرهه^۹ جلا کرده و حبس کردن فرمود -^{۱۰} چنانکه
 هم دران حبس برحمت حق پیوست - * بیت^{۱۱} *

مار را چون دم کشی سر بیاید کوفتن

کار مار دم گسسته نیست کاری سرسری

و مدت حکومت^{۱۲} او یک و نیم سال بود - و خود سلطان طرف اتاوه رفت -

۱ M. حضرت آمدند

۲ M. omits مکنت

۳ M. رای جلبین

۴ M. omits قمع

۵ M. فیروز شاهي را نامزد

۶ B. ایشان شکستند

۷ M. تعاقب کرد بیشتری منهزم

۹ M. خطه میرته جدا کرده

۸ M. کهندي مردی بود

۱۰ B. چنانچه

۱۱ M. omits the whole بیت

۱۲ B & M. omits مدت حکومت او یک و نیم سال بود و

چتر بر سر او کشیدند - سیوم روز بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سفته المذکور^۱ سلطان از جتیسر^۲ در شهر آمد - و در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - مبشر جب شغل وزارت یافت و خطاب اسلام خانی مقرر شد - و بندگان مذکور و خلق شهر بر سلطان پیوستند - بعد چند روز معدود از فیروز آباد درون حصار جهان پناه در کوشک همایون آمد - و پیلان از قبض بندگان فیروز شاهي ستیده تسلیم^۳ به پلیدانان قدیم کردند^۴ - سبب این معنی بندگان مذکور فتنه انگیز شدند - چون سلطان قوی^۵ حال بود و پیلان بتمام^۶ در حوزة تسخیر خویش آورد ایشان را مجال مقاومت نماند * بیت *

هرکه را شبخوان خورشید است خالی چون شود

با ولي نعمت مقابل دولتش گردد تمام^۷

شباشب با زن و فرزندان گویخته در کوتله بهادر ناهر بر ابوبکر شه پیوستند - و هرکه از جنس بندگان مذکور در شهر مانده بود ایشان را فرمای داد تا سه روز هیچ کسی از ایشان نماند - شهر از شر آن ناپاکان^۸ پاک شد - چنین روایت می کنند که بیشتر بندگان مخدول بعد سیوم روز در دست شاهزاده آمده اند - هر یکی می گفتند که ما اصیلیم - شاهزاده فرمود هرکه از شما کهر اهری کرجنا گوید او اصیل است - سبب آن بیشتری هندوستانیان نا چیز شدند - و بندگان فیروز شاهي علف تیغ گشتند - چنانچه این حکایت در تمام هند و سند مشهور است - همچنان امرا و ملوک و لشکریهای بلاد ممالک در حضرت

۱ ماه رمضان سلطان M.

۲ جتیره M.

۳ به تسلیم پیل بانان M.

۴ قدیم کرده M.

۵ حال M. omits

۶ و ملتانیان بتمام قبض آمد and پیلان بتمام قبض آمد ایشان را M.

۷ بیت M. omits the

۸ شهر از شر ایشان خالی شد همچنان امرا M.

بر سلطان پیوستند - چون ابوبکر شه را ازین قصه خبر کردند - همان روز وقت
جاشت یکایک با جمعیت خویش هم از راه دروازه مذکور درون شهر در آمد -
ملک بهاء الدین جکی^۱ که از جهت سلطان محافظت دروازه میکرد
همانجا شهادت یافت - چون ابوبکر شه نزدیک کوشک همایون رسید سلطان بیغم
بود - یکایک خبر شد - با چند سواران^۲ محدود از راه درجاک کوشک
بیرون رفت - و در دروازه حوض خاص شده باز در جتیسر بر لشکر و بدگاه خود
پیوست - امرا و ملوک و لشکری که از شهر برابر سلطان بیرون شدن
نتوانستند - بعضی اسیر و بعضی کشته شدند - چنانچه خلیل خان^۳
باریک و ملک آدم^۴ اسمعیل خواهرزاده سلطان مرحوم زنده بدست آمدند -
و سیاست پیوستند - در ماه رمضان سنه المذکور مبشر جب^۵ سلطانی
که اسلام خان شد بود و بیشتر بندگان^۶ فیروز شاهي را بسبی^۷
با ابوبکر شه مخالفتی پیدا آمد - پنهانی عرایض بر سلطان فرستادن گرفتند -
آخر الامر^۸ آشکارا شد - ابوبکر شه را طاقت استقامت نماند - با سوار
محدود و مختصان خویش چنانچه ملک شاهین^۹ عماد الملک
و ملک بحری و صغیر خان سلطانی دهلي را گذاشته در کوتله
بهادر ناهر رفت - بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه المذکور^{۱۰} مبشر جب
و بندگان فیروز شاهي عرایض بر سلطان فرستاده^{۱۱} کیفیت رفتن ابوبکر
شه باز نمودند - و خانخانان پسر خرد سلطان را بر پیل سوار کرده

۱ M. جنکی

۲ چند سوار محدود B.

۳ M. خلیل خان نایب باریک

۴ M. آدم omits

۵ Elliot, vol. IV. p. 24, n. 1., says that Firishta has "Hājib".

۶ M. شاهي را بسبی از بسبب با ابوبکر B. and بیشتر بندگان

۷ M. فیروز شاهي بسبی ابوبکر شه

۸ M. آخر اشکارا

۹ B. ملک شاهین دهلي را

۱۰ B. ماه رمضان مذکور

۱۱ B. فرستاده و کیفیت

گاه ساخته حوالی دهلی را ^۱ خراب میکرد - ابوبکر شه را خبر شد - ملک شاهین عماد الملک با چهار هزار سوار و پیادگان و بندگان ^۲ بی شمار طرف پانی پته نامزد کرد - در موضع نسیمینه ^۳ حوالی پانی پته مذکور میان هر دو لشکر مصاف شد - لشکر ابوبکر شه را خدای تعالی فتح بخشید ^۴ - لشکر شهزاده منبرم شده سمت سامانه مراجعت کرد - خیمه و رخت و بنگاه بتمام بردست ایشان آمد - الغرض چون لشکرهای دهلی را هر بار از فیض ربانی فتح و نصرت روی میداد - سلطان محمد و لشکر او را طاقت مقاومت نماند - و ^۵ بدین سبب ضعیف دل گشت - فاما امرا و ملوک و حشم و خدم ^۶ و رعیت بلاد ممالک کلا و جملة ^۷ با سلطان موافق بودند - ابوبکر شه نمی توانست که شهر را خالی گذاشته تعاقب کند - در ماه جمادی الاول سنه المذکور ابوبکر شه لشکر ساخته کرده سمت جتیسر ^۸ سواری کرد - بیست کروهی از شهر نزول کرده بود - و سلطان را ازین حال ^۹ خبر شد - لشکر و بنگاه همه ^{۱۰} در جتیسر گذاشت - با چهار هزار سوار جراره قصد دهلی کرد ^{۱۱} - بعضی بندگان که برای محافظت در شهر مانده بودند در دروازه بداون مقداری جنگ حصاری ^{۱۲} کردند - چون در دروازه آتش زدند بندگان مذکور ^{۱۳} منبرم شدند - سلطان هم از راه دروازه مذکور درون ^{۱۴} شهر در آمد - و در کوشک همایون نزول فرمود - خلق شهر از ضعیف و شریف و بازاری ^{۱۵} بتمام

۱ حوالی دهلی که خراب M.

۲ بیسه and I. موضع بسینه M.

۳ همانند بدین سبب B.

۴ کلا و جملا B. کلا او جملة M.

۵ ازین حال علم شد M.

۶ دهلی آمد M.

۷ مذکور B. omits

۸ بازار بتمام M.

۹ سوار و بندگان پیاده بی شمار M.

۱۰ فتحیاب بخشید B.

۱۱ حشم و رعیت M.

۱۲ جتیرا M.

۱۳ همه B. omits

۱۴ حصاری شده کردند M.

۱۵ مذکور در شهر M.

امیر قنوج و رای سبیر و رایان و رایگان دیگر موازنه پنجاه هزار سوار و پیاده بی شمار بر سلطان پیوستند - و ملک سرور را خواجه جهان خطاب شد ^۱ و شغل وزارت یافت - و ملک نصیر الملک را ^۲ خضر خان و خواص الملک را خواص خان و سیف الدین را سیف خان خطاب کرد - در ماه شعبان سنة المذكور دیگر بار سمت دهلی عزیمت فرمود - ابوبکر شه نیز استقبال کرد - در موضع کندلی رسید - میان یکدیگر مصاف شد - مقاتله و محاربه بسیار رفت - بتهدیر الله تعالی لشکر سلطان منتهزم گشت - ابوبکر شه غالب آمد - بنگاه و اسباب لشکر سلطان بتمام بر دست بندگان بغارت رفته - موازنه سه کروه تعاقب لشکر کردند - سلطان شکسته باز در موضع جتیسر ^۳ قرار گرفت - ابوبکر شه سمت دهلی مراجعت فرمود - بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذكور بندگان فیروز شاهی را که در خط و قصبات بودند چنانچه ملتان و لوهو و سامانه و حصار فیروزه ^۴ و هانسی بحکم فرمان سلطان محمد در ^۵ یک روز مقطعان و خلق سکنه شهرهای مذکور بنحاق شهید کردند - آخر بسبب مخالفت که میان یکدیگر همه مسلمانان ^۶ را ^۷ برای سلطنت می شد کفار هندوستان ^۸ قوت گرفتند - و دست از ادای جزیه و خراج باز کشیدند - و قصبات مسلمانان را نهب میکردند - در ماه محرم سنة اثنتین و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان و امرا و ملوک را که نامزد او بودند چنانچه غالب خان امیر سامانه و ملک ضیاء الملک ابورجا و مبارک خان هلاجون و شمس خان امیر حصار فیروزه جمع کرده در خطه پانی پتیه لشکر

۱ شده و شغل M.

۲ خطاب خضر خان M.

۳ موضع جتیسر M.

۴ حصار و هانسی و بحکم M.

۵ محمد یکدیگر در یک روز B.

۶ همه omits M.

۷ M. omits را

۸ می شد کفار دیار هند قوت M.

فرمود - ما دام که در حوالی برسد موازنه پنجاه هزار سوار جمع شد^۱ - الغرض ابوبکر شه را آمدن سلطان خبر کردند - بندگان فیروز شاهی بسبب مخالفتی که با سلطان کرده بودند با او موافق شدند - بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدى و تسعين و سبعمانه سلطان در کوشک جهان نما نزول فرمود - ابوبکر شه نیز بعضی حشم و بندگان در فیروز آباد داشته بود - بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه المذكور بندگان مذکور کوچها و دیوارهای فیروز آباد گرفته با لشکر سلطان جنگ قایم داشتند - هم در آن روز بهادر ناهر با جمعیت خویش در شهر آمد - ابوبکر شه را^۲ به آمدن او تقویتی حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه با حشم و سوار و پیاده^۳ بی شمار و پیلان نامدار در فیروز آباد آمد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار رفت - آخر بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم شده طرف اوطان خویش رفتند - سلطان با موازنه دو هزار سوار آب چون عبور کرده سمت میان در آب شده - از آنجا شاهزاده همایون خان پسر میانگی خود را طرف سامانه برای جمع کردن لشکر فرستاد - ملک ضیاء الملک ابور جا و رای کمال الدین مین^۴ و رای خلجین^۵ بهتی که اقطاعات ایشان در آن سمت بود برابر او نامزد گردانیده^۶ خود کفاره گنگ در موضع جتیسر^۷ مقام ساخت - امرای هندوستان چنانچه ملک سرور شعبه شهر و ملک الشرق نصیر الملک مقطع ملتان و خواص الملک مقطع بهار و ملک سیف الدین و ملک کدر و پسران ملک حسام الدین^۸ نوا امیر اوده و پسران ملک دولتیار کنبد^۹

۱ I. جمع آمده

۲ ابوبکر شه با حشم را بآمدن

۳ پیاده در فیروز آباد M

۴ مین I

۵ رای ذوالجی B

۶ گردانید و خود M

۷ M. موضع جیسر and I جیسر See also Elliot vol. IV, p. 22, n. 3.

۸ حسام نوا M

۹ کنبل M

علف تیغ بیدریغ گردانیدند - ابو بکر شه دهلی را قابض شد ^۱ - پیلان و خزانة بادشاهان بر دست او آمد - روز بروز قوت می گرفت - همچنان امیران صده سامانه ملک سلطان شه خوشدل را بغدر بالای حوض سنام بیست و چهارم ماه صفر سنة المذكور بزخم کتاره و تیغ کشتند - آن روز در سامانه رستخیز شد - خانه ملک سلطان شه و خیل و تبع ^۲ او بتمام غارت کردند - و سر ملک سلطان شه مذکوره ^۳ بریده در نگر کونت بر شاهزاده محمد خان فرستادند - و او را استدعا نمودند - مدت ملک سلطان تغلق شاه پنج ماه و چند روز ^۴ بود و الله اعلم *

ذکر سلطان محمد شاه پسر خود سلطان فیروز شاه

سلطان محمد شاه پسر خود سلطان مرحوم فیروز شاه بود - چون خبر کشته شدن ملک سلطان شه رسید سلطان از نگر کونت بکوچ متواتر میان قصبه جالندهر شده در خطه سامانه رفت - در ششم ^۵ ماه ربیع الآخر سنة المذكور در خطه مذکور بار دوم بر تخت مملکت و سریر سلطنت ^۶ جلوس فرمود - امیران صده سامانه و مقدمان ولایات کوه بتمام او را پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه کردند - و بعضی امرا ^۷ و ملوک دهلی نیز از ابو بکر شه روی تافته بر سلطان آمدند - چنانچه ^۸ در سامانه بر سلطان ^۹ بیست هزار سوار و پیاده بی شمار جمع آمد - از سامانه بکوچ متواتر سمت دهلی عزیمت

^۱ M. شده

^۲ M. omits و تبع

^۳ M. omits مذکوره

^۴ M. شش ماه و هزده روز بود

^۵ B. omits در ششم

^۶ M. تخت مملکت جلوس

^۷ L. امرای دیگر و ملوک دهلی

^۸ M. چنانچه هم در سامانه

^۹ M. سلطان موازنه بیست

* رباعی *

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت بر گردون
 برآمد آخر بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی
 نه او را بر کمر کوکب نه مه رویان با غیب
 نه اندر زیر زان مرکب نه در دستش عنان بینی

ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعده ابوبکر^۱ شه را از خانه بیرون آورده بر پیل سوار کردند - و چتر بر سر او داشتند - و سلطان ابوبکر شه خطاب کردند - عهده وزارت بحواله رکن جنده^۲ پلید مردار کشته خداوند شد - آخر میان چند روز رکن جنده بعضی بندگان فیروز شاهي را با خویش یار کرد - و می خواست که ابوبکر شه را بکشد - و خود بادشاه شود - ابوبکر شه را خبر شد - بعضی بندگان که با او یار نبودند پیش دستی کرده رکن جنده را بکشتند - و بر دار^۳ کردند قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَفَرَ بَنًا لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ * بیت *

ان کس که کرد با تن دارا ستم هفوز

نقاش نقش او همه بردار می کنند

لاجرم کشنده ولی نعمت خویش را همین بار دهد - الغرض و بعضی بندگان که با آن^۴ حرام خوار میشوم مردار یار شده بودند ایشان را نیزه

بعد ازین واقعه امرای بیرای ابو بکر بن ظفر 1 Tabakāt Akbarī, p. 242 says خان بن سلطان فیروز را بیادشاهی برداشته ابو بکر شاه خطاب دادند

2 M. رکن جنده شد

3 M. omits from بردار کردند up to بعضی بندگان. The text of M. runs thus بکشتند و بندگان که با او یار شده بودند

4 M. omits ایشان نیز علف تیغ گشتند 5 با آن حرام خوار میشوم مردار

داري نمی دانست و دغابازی فلک غدار ندیده در شراب و لهو^۱ و لعب مشغول گشت - کارهای سلطنت من کل الوجوه مهمل ماند - بندگان فیروز شاهي بحمدی سرباکی و بیباکی کردن گرفتند که ضبط بادشاهي برخاست - هم چنان^۲ سلطان تغلق اسپدار شه^۳ برادر خویش بی موجبى بند کرده - و ابوبکر شه^۴ پسر ظفر خان ازو گنج گرفته - ملک رکن الدین جنده نایب وزیر و بعضی امرا و بندگان فیروز شاهي با او موافق شده بلغاک کردند - ملک مبارک کبیر^۵ را در میان کوشک فیروز آباد وقت باز گشت از در سرای بزخم تیغ یکایک شهید کردند - و میان دیوان غوغا خاست - سلطان تغلق شاه را خبر شد از راه دروازه که طرف آب چون بود بیرون آمد - ملک فیروز وزیر برابر بود - رکن جنده حرام خوار نابکار را علم شد - با جمعیت خویش و بندگان فیروز شاهي تعاقب کردند - گذارا آب چون رسیدند - سلطان تغلق شاه و ملک زاده فیروز را شهید کردند - و سرهای ایشان بریده پیش دربار آویختند - و این واقعه بیست و یکم ماه صفر سنه احدى و تسعين و سبعمائنه بود -

* بیت *

در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک
با صد هزار ناز پیرو در برش

زهی^۶ قدرت خدا - بادشاهي با تاج و تخت که ازان دروازه با هزاران شوکت بیرون آمده بود بیک طرفة العین سر او را بریده هم بر آن دروازه آویختند - تَعَزَّ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ - اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -

۱ لهو مشغول گشت B.

۲ هم چنان سلطنت سلطان B.

۳ سالار شه and Tabakāt Akbarī, p. 242 اسبلاز شه B.

۴ B. omits شه

۵ M. کبیری

۶ M. omits from عنان بینی up to زهی قدرت

خطاب کرد - ملک زاده فیروز^۱ پسر ملک تاج الدین را شغل وزارت داد و به خطاب خانجهانی مشرف گردانید - و خداوند زاده غیاث الدین ترمذی^۲ را عهده سرسلاحداری تعیین کرد - و ملک فیروز علی را از بزدی خانه خلاص داده عهده سر جانداری که^۳ پدر او داشت مفوض گردانید - و اقطاع گجرات بکواله ملک مفرح سلطانی که در عهد سلطان مرحوم داشت کرد - و اقطاعات و اشغال دیگر چنانچه هر کسی را بود مقرر داشت - و ملک فیروز علی و بهادر ناهر را بقصد شاهزاده محمد خان با جمعیت انبوه نامزد کردن فرمود - و امیران اقطاعات چنانچه سلطان شاه امیر سامانه و رای کمال الدولة^۴ و الدین متین و امرای دیگر نیز برابر ایشان نامزد شدند - در ماه شوال سنه المذکور لشکر در کوه سر مور آمد - شاهزاده محمد خان از آنجا عطف کرده بالای کوه در راههای مخالف شده در قلعه کوه بکناری^۵ رفته - لشکر نیز دامن کوه گرفته در دره کوه^۶ بکناری مذکور آمد - میان یکدیگر مقداری جنگ شده - چون کوه محکم بود شاهزاده را نکبتی فرسید - از آن جانب^۷ بالای کوه شده طرف سکیت^۸ رفت - لشکر از بکناری^۹ کوچ کرده در قصبه اروبر^{۱۰} آمد - و درین دره اروبر نزدیک چوتره قیمار^{۱۱} نزول کرده شاهزاده از سکیت دو قلعه نگرکوت رفت - لشکر تا حد گوالیر در دنبال بود - بیشتر آنها^{۱۲} مخالف دیدند - ملک فیروز علی و امرای دیگر از تعاقب مراجعت کردند - شاهزاده هم در نگرکوت قرار گرفت - اما تغلق شاه جوان و بی تجربه بود کار ملک

۱ M. فیروز شاه

۲ B. Tabakāt Akbarī, p. 242 ترمذی

۳ M. سر جانداری پدر

۵ M. omits کوه

۷ M. and I. طرف سکیت

۸ M. لشکر از بکناری and B. رفت از بکناری کوچ کرده

۱۱ M. (Chantara) Station چوتره قیمار

۴ M. کمال الدین مین

۶ I. از آن جا بالای کوه

۹ M. اروبر

۱۲ M. راه مخالف

is strongly
thoroughly examined
before disposal
for re-using all
materials (۱۴۱)

مقطعان و عهده داران و مقدمان آن حوالی - ایمة و قضات و سایر مسلمانان را جمع کرده محضر می ساختند و میت را می نمودند - و سوال با سجد قاضی می نوشتند^۱ که در میت هیچ محلی اثر جراحت نیست - بعده دفن میکردند - در تفحص قضایا و تنفیذ احکام شرع اهتمام تمام داشت - مِنْ كُلِّ الْوَجْهَةِ هیچ قوی مجال نداشت که برضعیفی در عهد دولت او زور تواند آورد -

بعد بسی گردش چرخ آزمای
او شده آوازه عدلش بجای
خدا تبارک و^۲ تعالی بادشاه حلیم کریم عادل را غریق رحمت^۳ گرداند
و در جوار رحمت خلدش^۴ جای دهد *

و مدت ملک سلطان مرحوم فیروز شاه طاب ثراه سی و هشت^۵
سال و نه ماه بود و الله اعلم بالصواب^۶ *

ذکر سلطان تغلق شاه پسر فتح خان ملقب بغیاث الدین

تغلق شاه پسر فتح خان بن فیروز شاه^۷ که پسر خوانده و نبیره سلطان مرحوم سلطان فیروز بود بعد وفات سلطان مرحوم^۸ باتفاق بعضی امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي هم در روز وفات بتاریخ مذکور بر تخت سلطنت در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - و خود را سلطان غیاث الدین

۱ M. بنیشتند

۲ M. omits و تبارک

۳ M. رحمت حق

۴ M. جوار خودش

۵ M. سی هفت

۶ M. omits بالصواب Tabakāt p. 238 says وفات فیروز تاریخ او ست

۷ B. فیروز شاه پسر سلطان and M. فیروز خان پسر سلطان مرحوم بن فیروز بود

مرحوم فیروز بود

۸ M. omits مرحوم

سلطان مرحوم تغلق^۱ شاه پسر فتح خان نبسیه خود را ولی عهد گردانید -
 و امور مملکت و نظام^۲ سلطنت من کل الوجوه بحواله او کرد^۳ - هم
 چنان امیر حسین احمد اقبال داماد سلطان^۴ مرحوم که از جمع شاهزاده
 علیحده افتاده بود امیر هندوان^۵ گرفته بر تغلق شاه آوردند - تغلق شاه
 او را پیش دخول کردن زد - و بر امیر صدقه سامانه فرمان فرستاد تا غالب^۶
 خان امیر سامانه را بند کرده در حضرت آرند^۷ - ملک سلطان شه خوش
 دل مولی زاده ملک مقبول فراز خان عالی خان را بمحافظت بغیر بند
 در حضرت آورد - تغلق شاه او را بند کرد در خطه بهار جلا کرد^۸ - و اقطاع
 سامانه بحواله ملک سلطان شه مذکور گردانید - بتاریخ هژدهم ماه رمضان سنه
 تسعین و سبعمائنه ضعف برتن سلطان مرحوم فیروز شاه طاب الله^۹ ثراه غلبه
 کرد - برحمت حق^{۱۰} پیوست * روایت می کنند مخبران صادق و راویان
 راسخ از پیران کهن سال که در مملکت دهلی بعد سلطان مرحوم
 ناصر الدین پسر سلطان مغفور شمس الدین التمش که نوشیروان ثانی بود
 عادل و حلیم و معمار و مشفق و خدا ترس^{۱۱} و رعیت نواز و غریب
 دوست بادشاهی دیگر مثل خدایگان مرحوم فیروز شاه طاب الله ثراه
 و جعل الجنة مثواه نبود - شوکت عدل او بکسی در دلهای خلائق راه
 یافته اگر غریبی رهنموی بتقدیر الله تعالی میان راه وفات می یافت

۱ شاهزاده تغلق شاه M.

۲ امور سلطنت M.

۳ بحواله او گردانید M.

۴ B. omits سلطان مرحوم

۵ امیر هندوان گشت گرفته M.

۶ M. and Elliot, vol. IV. p. 18 'Ali Khān. Tabakāt Akbarī, p. 238

غالب خان امیر سامانه را نیز بجهت موافقت محمد شاه مقید ساختن جلا وطن کرده
 بولایت بهار فرستاد

۷ حضرت آرند تغلق شاه او را بند کرده M.

۸ جدا کرد M.

۹ B. omits الله

۱۰ M. omits حق

۱۱ خدا ترس تر بادشاهی دیگر M.

پنجم ماه دیگر کار سلطنت سبب ضبط قدیم بر قانون قاعده متمشی می شد - آخر کار رخنه عظیم پیدا آمد - بندگان فیروز شاهي که موازنه یک لک دربنه^۱ دهلی و فیروز آباد ساکن و متوطن^۲ بودند به سبب مخالفت ملک سماء الدین و ملک کمال الدین از شاهزاده روی تافته با سلطان مرحوم پیوستند - و جنگ و خصومت پیدا آوردند - چون شاهزاده را ازین حال خبر شد ملک ظهیر الدین لوهری را به بندگان^۳ که در میدان نزول جمع شده بودند فرستاد - بندگان مذکور بزخم خشت و سنگ ملک ظهیر الدین مذکور را مجروح کرده از^۴ جمع خویش بیرون کشیدند - بهیچ سبیلی باصلاح^۵ راضی نگشتند - ملک ظهیر الدین همچنان مجروح بر شاهزاده رفت - شاهزاده مستعد^۶ بود با جمعیت تمام سوار و پیاده و پیل در میدان^۷ آمد - بندگان مذکور مقابل شدند - چون لشکر و پیلان زور آوردند^۸ بندگان مذکور در کوشک سلطان مرحوم در آمدند و پناه جستند - برین نط تا دو روز جنگ میان یکدیگر قائم بود - سیوم روز فیروز شاهزاده مستعد شده پیش دربار^۹ آمد - بندگان مذکور سلطان مذکور را از دزون بیرون آوردند - چون لشکر و پیل بانان همه پرورده سلطان مرحوم^{۱۰} بودند بیکبارگی از جانب شاهزاده روی تافته بر سلطان مرحوم پیوستند - شاهزاده میدان مقامت تنگ دید روی بهزیمت نهاد - و با جمعی مختصر طرف کوه سر مور رفته - بندگان مذکور خانه او را و خانهای مختص او را غارت کردند - آن روز میان شهر استخیزی عظیم آمد - خلق چون قرار گرفت

۱ M. omits متوطن که دهلې and I. دربنه دهلې

۲ M. omits بر بندگان

۳ M. omits بر اصلاح

۴ M. omits در امیلان نزول آمد and B. در میدان نزول آمد

۵ M. omits زور آوردند و پناه جستند برین نط

۶ M. omits مرحوم

۷ M. omits مستعد شده بود

۸ M. omits از

۹ B. مستعد شده بود

۱۰ M. omits پیش باز آمد

سنة المذكور شاهزاده محمد خان در قصر جهان^۱ نما جلوس فرمود - خطاب و اشغال واقعات و نان و مواجب و انداز و انعام و هرچه کسی در عهد سلطان مرحوم داشت برایشان مقرر و مستقیم کرد - ملک یعقوب امیر اخوریک^۲ را سکندر خان خطاب شد - و اقطاع گجرات یافت - و ملک اجورا مبارز خان و کمال عمر را دستور خان و سماء عمر را معین الملک مخاطب گردانید - و ملک سماء الدین و کمال الدین قرب و اختصاص^۳ گرفتند - و کارهای دیوان بحواله ایشان میشد - ملک یعقوب سکندر خان را با لشکرها در معاری^۴ بر خانجهان نامزد کرد - چون لشکر^۵ در معاری رسید کواکبا ملعون خانجهان را گرفته بر سکندر خان فرستاد - سکندر خان او را کشته سر او را در حضرت اعلی^۶ برد - هم چنان سکندر خان را در اقطاع گجرات روان کرد - و خود شاهزاده در پرداخت^۷ امور و کارهای ملکی مشغول شد - در ماه ذی الحجة سنة المذكور سمت کوهپایه سرور سواری فرمود - تا مدت دو ماه در شکار گرگ^۸ و گوزن مشغول بود - در اثنای آن خبر کشته شدن سکندر خان رسید که او را ملک مفرح امیر کهنابیت و امیران مده گجرات بغدر کشتند - و لشکری که با او از حضرت رفته بود بعضی مجروح و بعضی غارت شده برابر سید سالار در حضرت آمدند - شاهزاده محمد خان باستماع این خبر متامل و متفکر شده سمت دارالملک دهلی مراجعت فرمود - اما جوان بی تجربه بود در لهو و طرب مشغول گشت - و کشته شدن سکندر خان سهل پنداشت - تا مدت

۱ B. جهانابی

۳ M. قرب اختصاص

۵ M. لشکری بدر معاری

۷ M. در پرداخت ملکی

۲ M. امیر اخور را سکندر خان شد

۴ B. معاری

۶ M. omits اعلی

۸ B. کرگدن و گوزن

و سبعمائه مستعد شده با جمعیتی کثیر آخر شب پیش در خانجهان رفت - چون او را ازین حال خبر شد دریا خان بن ظفر خان را از بندی خانه کشیده بگشت - و خود با چند نفر معدود ساخته شده بیرون آمد - و باشاهزاده محمد خان بچنگ پیوست - آخر طاقت آوردن نتوانست - باز عطف کرده درون خانه در آمد - و وقت در آمدن زخمی شد - چون میدانِ مقاومت تنگ دید از راه دری دیگر بیرون آمد و با چند نفر معدود گریخت - میان میوات شده در مکاری بر کوا چوهان رفت - و ازو پناه جست - شاهزاده محمد خان خانه خانجهان را از زر و مال و اسلحه و اسبان^۱ و اسباب بتمام غارت کذائیده و از آنجا باز گشت - با جمعیت تمام پیش دربار آمد - ملک بهزاد فتح خان^۲ و ملک عماد الدوله و ملک شمس الدین بزبان^۳ و ملک مصالح^۴ مکرران را که با خانجهان یار بودند پیش دربار آورده گردن زد - چون کیفیت مذکور پیش سلطان مرحوم گذرانیدند سلطان مرحوم عهده^۵ وزارت بحواله شاهزاده محمد خان گردانید - امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي و عامه خلق بدو رجوع آوردند - سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته بود - بعده ضرورت^۶ اسباب ملک داری از اسپ و بیل و مال و حشم بتمام تسلیم^۷ او کرد - و بخطاب ناصر الدین محمد شاه مشرف گردانید - و خود در خانه خویش بطاعت باری تعالی^۸ مشغول گشت - در مساجد جمعه به تمام بلاد ممالک^۹ خطبه بنام هر دو بادشاه می خواندند - در ماه شعبان

۱ M. اسپ

۲ B. بزبان ؟

۳ B. بزبان

۴ M. عهده و الغرض بحواله

۵ M. بعده بضرورت

۶ M. omits تعالی

۷ M. فتح خانی

۸ M. ملک مصالح

۹ B. تسلیم کرد

۱۰ M. بلاد مملکت

گشتند - و هرکرا مخالف میدید بهر طریق که می توانست پیش سلطان مرحوم گردانیده^۱ بعضی را تلف میکرد - و بعضی را بی دستگه گردانیده - آخرکار بجائی رسید که هرچه خانجهان می گفت سلطان مرحوم همان می کرد - ازین سبب کار مملکت فتور می گرفت - و هر روز نقصان می شد - روزی خانجهان پیش سلطان مرحوم عرضه داشت^۲ که شاهزاده محمد خان بعضی امرا و ملوک چنانچه دریا خان بن ظفر خان امیر گجرات و ملک یعقوب محمد حاجی اخور بک و ملک راجو و ملک سماء الدین و ملک کمال الدین پسر^۳ ملک عمر عارض بندگان خاص را با خویش یار کرده می خواهد که^۴ فتنه انگیزد - سلطان مرحوم چون همه کارها بحواله خانجهان گذاشته بود بغیر فکر و تأمل فرمان داد تا ایشان را دست آرد - این خبر بسمع شاهزاد محمد خان رسید - چند روز در سرای نیامد - هرچند خانجهان طلب می فرستاد او عذر می کرد - خانجهان به بهانه حساب بقایا دریا خان بن ظفر خان امیر مهوبه را موقوف درون خانه خود داشته - ازین سبب شاهزاده را خوف و هراس زیاده تر گشت - پیش سلطان مرحوم کیفیت خویش باز نمود - سلطان او را نیز فرمان داد تا خانجهان را دور کند - دریا خان بن ظفر خان را خلاص دهد - شاهزاده محمد خان ساخته - ملک یعقوب اخور بک اسپان پایگاه را بتمام و ملک قطب الدین^۵ فرامرز شکنه پیل همه پیلان را با عمارى و برگستوان بر شاهزاده آوردند - بندگان فیروز شاهى و امرای دیگر و خلق شهر نیز بیشتری باو یار شدند - در ماه رجب سنه تسع و ثمانین

۱ گردانیده M.

عرضه داشت کرد M.

۳ کمال الدین پسران M.

۴ M, omits که

۵ قطب الدین شیخ فرامرز B.

مقطع شقّ بدائون و سید علاؤ الدین برادر او را کهرکو مذکور بجهت
 ضیافت در خانه خود برده بود و غدر کرد ایشان را بکشت - در سنه اثنین
 و ثمانین و سبعمائه سمت کیتهر^۱ سواری فرمود بانقمام سادات مذکور -
 و ولایت کیتهر را نهب و تاراج کرد - و همه^۲ را اسیر کرد و دستگیر و خوار
 و ذلیل گردانید إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلُوا
أَعْرَظَ أَهْلِهَا أَذَلَّةً فسدند آن دیار را مالش داد - کهرکو مذکور^۳ فرار نموده
 و الْأَعْرَازُ مِنْ مَا لَا يُطَاقُ مِنْ سَنَنِ الْمُرْسَلِينَ در ولایت مهنرگان^۴ که در کوهپایه
 کمایون است در آمد - سلطان ایشان را نیز نهب کرد - چون از آن مهم فارغ
 شده أَقْطَاعِ بدائون بحواله ملک قبول قران خَوَان سر پرده دار خاص
 گردانید - و در شقّ سنبهل برای مالش و ضبط^۵ کیتهر ملک خطاب
 افغان را نامزد کرد - و هر سال باسم شکار هم^۶ در ولایت کیتهر سواری
 میکرد - ولایت مذکور چنان مضطر و^۷ خَرَاب گشت که جز شکار دران
 دیار دیگر^۸ نبود - سنه سبع و ثمانین و سبعمائه^۹ در موضع بیولی هفت
 گروهی از خط بدائون حصار بر آورد و آن را فیروز پور نام نهاد - خلق آن را پور
 آخرین^{۱۰} میگویند - بعده سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته^{۱۱} و عمر قریب
 نود سالگی^{۱۲} رسید - خانجهان که وزیر او بود مطلق العنان شد و همه
 کارهای سلطنت را قبض کرد - امرا و ملوک فیروز شاهي بتمام مستخر او

^۱ کیتهر M.

^۲ أَذَلَّةً up to و همه را اسیر M. omits from

^۳ مذکور گریخته در ولایت M.

^۴ ولایت مهنگان M.

^۵ M. مالش و ضابط

^۶ M. omits در

^۷ M. مضطر

^۸ که جز شکاری دیگر دران روز نبود M.

^۹ Elliot, vol. IV., p. 14 wrongly translates 754 H. (1382 A.D.). See also Tabakāt Akbarī, p. 236.

^{۱۰} بو آخرین B.

^{۱۱} M. گشت

^{۱۲} M. نود سالی

و اکچل^۱ سوازی فرمود - رای سبیر^۲ و ادهرن^۳ مقدمان^۴ اتاوه که
 با سلطان طغیان ورزیده و یک کورت با لشکر اسلام مقابل شده منهنم گشته
 بودند - بترغیب و استظهار در آورده با زن و فرزند^۴ و خیل و تبع روان^۵
 کرده در شهر آورده - و در اکچل^۶ و پتلاهی حصارها بنا کرده ملک زاده فیروز
 پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعیت کثیر و امرای کبیر^۷ نامردی
 آنجا گذاشت - و اقطاع فیروز پور و پتلاهی^۸ بحواله او گردانید - و اقطاع
 اکچل^۹ ملک بلی افغان را داده سمت دار الملک مراجعت فرمود -
 هم دران سال ملک نظام^{۱۰} الدین نوامیر اوده که برابر سلطان بود^{۱۱}
 در لشکر وفات یافت - اقطاع اودهه ملک سیف الدین پسر بزرگ او را
 مفوض گشت - در سنه احدی و ثمانین و سبعمانه سمت سامانه سوازی
 فرمود - چون در سامانه رسید ملک قبول قران خوان امیر^{۱۲} مجلس
 خاص مقطع سامانه خدمتهای بسیار پیش کشید - سلطان در باب او مراجع^{۱۳}
 فراوان و شفقت بی پایان ارزانی فرمود - از آنجا میان قصبه انباله
 و شاه آباد شده در کوهپایه سانتور رفته از رای سرموز^{۱۴} و رایان کوه
 خدمتی و مال سنده سمت دار الملک مراجعت فرمود - هم چنان
 خبر^{۱۵} تهر کهرکو مقدم ولایت کیتهر^{۱۶} رسید - ماناک سید مجید

برادر؟

مید.

۱ اتاوه و اکچک B.

۲ رای سبیر M.

۳ ادهرن و مقدمان M.

۴ فرزندان M.

۵ روانی کرده M.

۶ اکچک B.

۷ امرا نامردی آنجا M.

۸ فیروز پور پتلاهی B.

۹ اکچک B.

۱۰ حسام الدین M.

۱۱ بود هم در لشکر M.

۱۲ امیر مجلس بک خاص B.

۱۳ مراجع فراوان فرمود M.

۱۴ سرموز M.

۱۵ خبر M. omits

۱۶ مقدم کیتهر Tabakāt Akbarī, p. 235 M.

یافت - از آن که سرحداتی مملکت^۱ با امرای بزرگ و هوا خواهان خویش داده^۲ مستحکم گردانیده بود - چنانچه طرف هندوستان سرحد^۳ بنگاله اقطاع کره و مهبوبه و شق دلموه^۴ بکواله^۵ ملک الشرق مردان دولت که نصیرالملک خطاب داشت کرده^۶ - و اقطاع آوده و سندیله^۷ و شق کول بکواله^۸ حسام الملک^۹ حسام الدین ذوا و اقطاع جونپور و ظفر آباد بکواله^{۱۰} ملک بهروز^{۱۱} سلطانی و اقطاع بهار^{۱۲} بکواله^{۱۳} ملک بیر^{۱۴} افغان گردانیده - امرای مذکور در مالیدن فساد کفار آن دیار و ضبط اقالیم سرحد تقصیر نمی کردند - چنانچه سلطان را برای ضبط^{۱۵} و قرار آن سمت تعلقی نبود - اما سرحد خراسان بجهت سد فتنه مغل هیچ امیری درخور آن نبود - بضرورت ملک الشرق نصیر الملک را از^{۱۶} اقطاع کره و مهبوبه طلبیده در عرصه ملتان فرستاد - تا فتنه ملاعین و فساد آن سمت را مالش دهد - و اقطاع با نواحی و مضافات بکواله او گردانیده - و اقطاع هندوستان یعنی کره و مهبوبه هم بر ملک الشرق ملک شمس الدین سلیمان پسر ملک مردان دولت مقرر داشتن فرمود - القصه بعد کشته شدن دامغانی نیابت^{۱۷} اقطاع گجرات بکواله^{۱۸} ملک مفرح ساطانی گردانید - و فرحت الملک خطاب کرد * در سنه تسع و سبعین و سبعمائیه طرف اتاوه

۱ مملکت امرای B.

۳ سرحدات M.

۵ کرده B. omits

۷ حسام الملک و حسام الدین M.

۹ بهروز M.

۱۰ ملک مرافغان B.

۱۲ از M. omits

۲ دیده B.

۴ شق دلموه M.

۶ سدید M.

۸ اقطاع سار B.

۱۱ ضبط B. omits

۱۳ نیابت M. omits

نقل کرد - سلطان ازین سبب بغایت متمایل و متفکر شد - و انکسار بسیار در ذات مبارک او پدید آمد - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شمس دامغانی چهل تک تنگه زیادت بر محصول گجرات از وجه مطالبه و صد زنجیر فیل و دویست اسب تازی و چهار صد برده از مقدم بچکان و حبشی هر سال قبول کرد - بر ملک ضیاء الملک ملک شمس الدین ابورجا که نیابت^۱ گجرات داشت گفتند که مال زیادت اگر او^۲ قبول کند اقطاع گجرات هم برو مقرر دارند - چون دانست که قابلیت ندارد و شمس دامغانی گزاف می گوید قبول نکرد دامغانی مذکور نیز بندرز و چودول نقره^۳ یافت - و بنیابت گجرات از جهت ظفر خان تعیین شد - چون در گجرات رسید سودای باطل و خیال فاسد در دماغ او راه یافت - علامات^۴ طغیان ظاهر گردانید^۵ از سبب مالی که زیادت خراج و خدمتی بر محصول قدیم گجرات قبول کرده بود و حاصل کردن نتوانست - آخر الامر امیران صده گجرات چنانچه ملک شیخ ملک فخر الدین تالد و سران گروه^۶ خروج کرده - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه ملک شمس الدین دامغانی را کشتند - سر او بریده در حضرت فرستادند - این فتنه فرونشست^۷ - و در عهد دولت آن پادشاه نیک بخت و قریبی کار مملکت از قریط عدل و احسان او چنان قرار گرفته بود که از هیچ طرف فتنه سر بر نمی کرد - و کسی را مجال^۸ نبود که پای از دایره اطاعت بیرون کشد - مگر فتنه دامغانی که بمجرد بغی و رزیدن سزای خود

سبب
دولت

۱ نایب گجرات B.

۲ اگر قبول کند M.

۳ مذکور بر بندرز و چودول مقره یانت M.

۴ علامت B.

۵ گردانیدند M.

۶ فخر الدین تا او سران کرده خروج کرده M.

۷ فروست M.

۸ محل نبود B.

گرفته در نگر کوت رفت - آن را فتح کرده از آنجا عزم تهته^۱ نمود - چون در تهته رفت جام بابنهیه^۲ که ضابط تهته بود بقوت آبگیر^۳ محصور شده - مدتی محاربه کردند - در لشکر سلطان مغفور تنگچه^۴ علف و غله بکدی شد که بیشتر مردم بعذاب گرسنگی هلاک گشته - بضرورت ناچار بعد کوشش بسیار جانب گجرات روان شد - ایام بشکال رسیده بود - بعد انصرام بشکال^۵ قصد تهته کرد و اقطاع گجرات ظفر خان را^۶ مفوض گردانید - ملک نظام الملک معزول شده با تمام^۷ خیل خانه در شهر آمد - بعد چند گاه نیابت وزارت ممالک یافت - چون سلطان مرحوم باز در تهته رفت - جام^۸ بابنهیه امان خواست - بکضرت پیوست^۹ و بمراحم مخصوص شد - سلطان^{۱۰} او را با تمام^{۱۱} مقدمان آن طرف برابر خویش در دار الملک دهلی آورد - چون مدتی خدمت کردند سلطان باز جام^{۱۲} را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام^{۱۳} روان گردانید - در سنه اثنین^{۱۴} و سبعین^{۱۵} و سبعمائه خانجهان نقل کرد - خانجهانی پسر مهتر او جونانشه^{۱۶} یافت - در سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه ظفر خان در^{۱۷} گجرات نقل کرد - شغل اقطاع گجرات بر پسر مهتر او شد - در دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کنتهور^{۱۸}

۱ B. تهته

۳ M. تنگچه

۵ M. omits را

۷ جام و بابنهیه M.

۹ M. سلطان ایشان را

۱۱ M. سلطان بار حام

۱۳ M. اثنه

۱۵ M. جونانشه بزرگ

۱۷ Tabakāṭi Akbarī p. 234 در منزل کتھوار وفات یافت

۲ B. بقوت انکیر

۴ M. بشکل

۶ M. با تمامی خیل خانه

۸ M. پیوستند

۱۰ M. با تمامی مقدمان

۱۲ M. با ترتیب باز گردانید

۱۴ B. ستین

۱۶ B. ظفر خان در نقل

را بکشت - و سیرم^۱ و دم و دندان ایشان بیاورد چنانچه درین محل

ضیاء الملک رباعی گفته است - * رباعی *

شاهی که ز حق^۲ دولت پاینده^۳ گرفت

اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت

از بهر شکار پیل در جاج نگر

آمد دو بکشت سی و سه زنده گرفت

سلطان از آنجا بکوچ متواتر باز گشته در کوه رسید - و از کوه در سمت

دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه اثنین^۴ و ستین

و سبعمانه مظفر و منصور درون شهر در آمد - بعد چندگاه شنید که نزدیک

پور^۵ کوهی است از گیل - و آبی [از] میان آن^۶ کوه بزرگ^۷ می آید و در

ستلدر می افتد - آن را سرستی می گویند - و این طرف آن کوه جوئی

است آن را جوی سلیمه خوانند - اگر کوه گلین بکاوند آب سرستی

درین جوی در آید از آنجا در سهند^۸ و منصور پور و از آنجا در سنام

برود دایم جاری باشد - چون آنجا رسید در حفره^۹ آن کوه چندگاه مشغول

شد - و سهند را تا ده کوهی^{۱۰} بهحواله ملک ضیاء الملک شمس الدین

ابورجا^{۱۱} از شق سامانه خارج گردانیده تا آبادان کند - و آنجا حصار

برآورده فیروز پور نام کرد^{۱۱} - چون سلطان کافتن کوه مذکور قابل ندید ترک

۱ M. سیرمر و دندان

۳ M. پاینده

۵ B. Firishta "Parwār".

۶ B. و آبی میان آن و کوه

۸ M. سهند و منصور بود و از آنجا

۱۰ M. شمس الدین ابوجا شق سامانه

۲ B. که بحق

۴ M. اثنه و ستین

۷ B. کوه بزرگ لب آب می آید

۹ M. تا ده کوهی

۱۱ M. نام کرده

بشکال بگذشت ^۱ در ماه ذی الحجة سنة المذکور با لشکری قاهره از راه بهار طرف جاج نگر عزیمت کرد - فرمان داد تا ^۲ لشکر ستور و عورات و اسب لاغر و مردم ضعیف نیاید ^۳ - ملک قطب الدین برادر ظفر خان وزیر را با پیلان و بنگاه در کوه گذاشته خود بکوچ متواتر روان شد - چون در سیکره ^۴ رسید آن را بتاخت - رای سیکره انحراف نمود - از آنجا شکر خاتون ^۵ دختر رای سادهن ^۶ با دایه بدست آمد - سلطان او را در محل دختران بهرورد - چون سلطان پیشتر شد ملک عماد الملک را با بعضی بندگان برابر بنگاه یک منزل عقب گذاشت - هم درین محل احمد خان که از لکهنوتی عطف کرده در کوه رفته بود ^۷ مانده بود بعضرت پیوست - بمراحم مخصوص گشت - سلطان از آنجا در شهر بنارس ^۸ که مسکن رای بود رسید - لب آب مہاندی را بگذشت ^۹ و رای فرار نمود - جانب تلنگ رفت - سلطان یک منزل بر عقب او پیشتر شد - چون معلوم شد که رای دور رفته است ^{۱۰} سلطان باز گشته هم دران حدود شکار می کرد - رای بیر بهان دیو کسان فرستاد و صلح جست تا خلق او کشته نشود - و سلطان بعبادت باز گردید - سی و سه زنجیر پیل و تحف و نفایس دیگر بوجه خدمتی پیش فرستاد - سلطان از آنجا باز گشته در بدموتی و برمتلاوی ^{۱۱} که مرغزار پیلان بود شکار می کرد - دو پیل

۱ بشکال گذشت B.

۲ تا در لشکر B.

۳ ضعیف بیاید M.

۴ see also Elliot, vol. IV., p. 10, و سنکرة Tabakāt Akbarī, p. 232 note 3.

۵ شکر خان B.

۶ Rajah Senkara Tabakāt Akbarī, p. 232 see Elliot, vol. IV., p. 10, note 4.

۷ زینتھور M.

۸ شهر بنارس Tabakāt Akbarī, p. 232

۹ مہاندی را گذشت M.

۱۰ دور رفته است بر عقب سلطان M.

۱۱ برمتلاوی M.

خطاب فرمود - و سید رسولدار از برلند برابر رسولان لکهنوتی آمده بود باز در
 لکهنوتی نامزد شد - سلطان سکندر سید رسولدار را با پنج زنجیر پیل
 و تحفه و نفایس در حضرت فرستاد - و پیش از رسیدن سید رسولدار - عالم
 خان از لکهنوتی در حضرت آمد - بروی فرمان شد که سلطان سکندر نادان
 و بی تجربه است راه اخلاص گذاشته است - ما اول نخواستیم که تیغ
 در میان آریم - چون او چنانچه شرط اطاعت است بجا نیاورد ایفک^۱
 ما خود می رسیم - سلطان بعد بشکال^۲ با لشکر^۳ ها جانب لکهنوتی
 روان شد - در اثنای راه شاهزاده فتح خان اسباب ملک داری چنانچه پیلان
 و فراش خانه لعل یافت - و سکه بنام او زدند و اصحاب شغل تعیین شدند -
 چون سلطان در حد پندوره رسید سلطان سکندر در حصار اكداله جایی که
 سلطان شمس الدین به دژ^۴ او حصارى شده بود حصارى شد - سلطان
 سیزدهم ماه جمادی^۵ الاول سنه احدى و ستين و سبعمائه بر در حصار
 اكداله نزول فرمود - چون چند روز در استعداد حصار گیرى گذشت
 ایشان را معلوم شد که ما را حد مقاومت با این^۶ لشکر نخواهد بود -
 بضرورت امان خواستند و صلح جستند - پیل و مال و اسباب خدمتی
 قبول کردند - سلطان بیستم ماه جمادی^۷ الاول سنه المذكور از پیش
 اكداله کوچ کرده مراجعت فرمود - چون در پندوره رسید سلطان سکندر
 سی و هفت زنجیر پیل و تحفه و نفایس دیگر خدمتی فرستاد - سلطان
 بکوی متواتر در جون پور آمد - موسم بشکال شد - همانجا ماند - چون

۱ م. نیارود آنکه ما خود

۲ م. برشکال

۴ م. بزر او حصارى

۶ م. با آن لشکر

۳ م. با لشکر جانب

۵ م. جماد الاول

۷ م. جماد الاول

سامانه عزیمت فرمود و آنجا شکار^۱ می باخت - در اثنای آن خبر رسید که فوجی از مغل در حدود دیپالپور رسیده است - ملک قبول سر پرده دار با لشکرها نامزد شد - مغل^۲ از پیش لشکر عطف کرده در ولایت خود رفته - سلطان بر سمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - و در آخر سنه المذکور ملک تاج الدین فتنه^۳ و چند امرای دیگر از لکهنوتی با سم رسالت با تحفه و خدمتیاران^۴ در حضرت آمدند - و بانواع مواحم مخصوص گشتند^۵ . سلطان نیز اسپان ترکی و تازی و میوه های خراسان از هر جنس و تحفه دیگر بر دست ملک سیف الدین شعبه^۶ پیل برابر ملک تاج الدین فتنه برای^۷ سلطان شمس الدین در لکهنوتی روان کرد - چون در بهار^۸ رسیدند شنیدند که سلطان شمس الدین وفات یافت - و پسر او سلطان سکندر بادشاه شد - رسولان لکهنوتی را در بهار داشتند و این کیفیت در حضرت اعلی باز نمودند - فرمان شد تحفه و نفایس در حضرت بفرسند - و اسپان^۹ حشم بهار را بدهند و رسولان را در کوه برسانند - همچنان کردند - در سنه ستین و سبعمانه سلطان با لشکرها انبوه عزیمت لکهنوتی مصمم کرده روان شد - خانجهان را در دهلی گذاشت - و تاتار خان را از حد ولایت غزنین^{۱۰} تا ملتان شقدار کرده آنجا داشت - چون سلطان در ظفر آباد رسید هوای بشکال قریب شد - همانجا مقام کرد - و درین منزل اعظم ملک شیخ زاده بسطامی که بر حکم فرمان از مملکت بیرون رفته بود از خلیفه خلعت آورد - سلطان در باب او مرحمت کرد - و اعظم خان

۱ M. و انجانب شکاری می تاخت

۳ M. بیته

۵ B. گشته

۷ M. بر سلطان

۹ B. اسپان بهار را بدهید

۲ M. omits مغل

۴ M. خدمتیاران

۶ M. شعبه پیل

۸ M. بهار رسیدند

۱۰ M. غزنین ملتان

در هانسی رسانیدند - از آنجا در اراس^۱ برد و آنجا حصاری مستحکم
 بنا فرمود و حصار فیروزه نام کرد - و زیر کوشک آن حوضی وسیع بگفت - و از
 آن جوی پر آب گردانید و جوی دیگر از کههر^۲ کشیده زیر حصار سرتی برد
 و از آنجا تا هرنی^۳ کههر رسانید - و درین میانه حصاری ساخته فیروز آباد
 نام کرده و جوی دیگر از لب آب بدهی^۴ جون کشیده در حصار فیروزه برد -
 و در حوض انداخته از آنجا نیز پیشتر برد - در ماه ذی الحجه روز عید
 اضحیه^۵ سنه المذکور خلعت و منشور خلیفه الحاکم بامر الله ابو الفتح
 ابی بکر بن^۶ ابی الربیع سلیمان از دار الخلافه مصر متضمن تفویض ممالک
 همد رسید - و هم درین^۷ سنه المذکور رسولان لکنوتی از الیاس حاجی
 با تحفه و نفایس بسیار رسیدند - بمراحم فراوان و عواطف بی پایان مخصوص
 شده باز گشتند - و در کورت دیگر خدمتیان^۸ و تحفه از الیاس حاجی
 بیاوردند - و در حصار فیروزه پای بوس کردند - فرمان شد این متاع بر بندگان
 کمیته ما بیشتر ازین باشد - باید که بعد ازین پیلان چیده که از بنادر^۹ حاصل
 میشود بیاوند - سنه ثمان و خمسمین و سبعمانه ظفر خان محمد کو^{۱۰}
 فارسی از سنار گزون تافته از راه دریا در توسائین^{۱۱} با درونچیر
 پیل خدمتی بدرگاه پیوست - و بمراحم مخصوص گشت و نیابت
 وزارت یافت - در ماه ذی الحجه سنه تسع و خمسمین و سبعمانه طرف

حصار فیروزه
با شد

756

758

759

^۱ برالین Tabakāt Akbarī, p. 230

^۲ کههر Tabakāt Akbarī, p. 230 ^۳ see Elliot, III. p. 8. هرنی کههر M.

^۴ M. بدهنی

^۵ M. عید الضحیه

^۶ M. بن

^۷ M. در سنه

^۸ B. خدمتی باب

^۹ M. که از برادر

^{۱۰} M. ظفر خان فارسی Tabakāt, p. 230 کز فارسی

^{۱۱} B. دریا توسائین

بیست - لکه تفکّه نقد و دو زنجیر پیل خدمتی آورد - و بمراحم خسرواده
 مخصوص گشت - سلطان بیست و هفتم^۱ ماه ربیع الاول یکایک درون حصار
 اكداله^۲ در رفت - آنجا جنگی محکم شد^۳ که در تکویر و تقریر نگنجد
 بنگالیان بشکستند و بسیار کشته شدند^۴ - ستیدانو^۵ مقدّم نایکان آن روز
 کشته شد - بیست و نهم ماه مذکور لشکر از آنجا بیرون رفته کنار لب آب
 گنگ^۶ فرود آمد - الیاس حاجی در اكداله حصاری^۷ شده بود - در پنجم
 ماه ربیع الآخر با جمیع حشم و خدم و بنگالی بی شمار مستعد جنگ شده^۸
 بوقت نماز پیشین از حصار بیرون آمد - سلطان لشکرها فوج کرده صف
 بکشید^۹ - بمجرد آنکه نظر الیاس حاجی بر سلطان افتاد هراسیده روی
 بهزیمت نهاد - لشکر حمله کرده چتر و چهل زنجیر^{۱۰} پیل او بدست آمد -
 و سوار و پیاده بشمار علف تیغ گشت - سلطان روز دوم مقام کرد - سیوم روز^{۱۱}
 بر سمت دار الملک دهلی مراجعت فرمود - بعد چندگاه شهر معظم فیروز
 آباد را حرسها الله عن الآفات بنیاد نهاد - در سنه ست و خمسين و سبعمانه
 طرف شهر دیبالیور عزیمت کرد - جوئی از آب ستلدر^{۱۲} بکشید تا جعبز که
 چهل و هشت کوه باشد ببرد - و در سال دوم جوئی فیروز آباد از حوالی
 کوه مذدتی^{۱۳} و سرمور کشید و هفت لب آب دیگر در آن آب انداخته

۱ بست و هشتم M.

۲ محکم شد بنگالیان M.

۳ سهدیو مقدّم بایکان M.

۴ حصاری شد M.

۵ صف کشید M.

۶ آب ستلدر کشیده تا جعبز Tabakāt Akbarī, p. 230

۷ نهری از آب چون از حوالی مندل و سرمور کشید Tabakāt Akbarī, p. 230

و هفت نفر دیگر بار جمع کرده

۱ اكداله محل برون در رفت B.

۲ گسسته شدند M.

۳ آب کذکی فرود M.

۴ شده M. omits

۵ زنجیر M. omits

طرف کلانور سواری فرمود - و در جانب منجهر شکار^۱ کرده جانب
دار الملک دهلی باز گشت^۲ - همداران سال مسجد جامع نزدیک
کوشک و مدرسه بالایی حوض خاص بنا کرده^۳ - هم درین سال شیخ
زاده صدر الدین نبیسه شیخ کبیر قطب الاولیاء بهاء الحق و الشرع و
الدین زکریا رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ شیخ الاسلام شد - و قوام الملک^۴ مقبول
که نایب وزیر بود وزارت مملکت یافته^۵ و به خطاب خانجهانی مشرف
گشت - مسند و بانجهای زر دوزی ارزانی فرمود^۶ - و خداوند
زاده قوام الدین خداوند خان شد - و شغل^۷ و کیلدری یافت -
و تاتار ملک تاتار خان شد^۸ - هر سه نفر^۹ چترهای گوناگون یافتند -
و ملک الشرق^{۱۰} شرف الملک نایب و کیلدر و سیف^{۱۱} الملک شکار
بک و خداوند زاده عماد الملک سر سلاح دار و عین الملک^{۱۲} مشرف
ممالک و ملک حسین امیر میهران مستوفی ممالک شدند - و هم ماه
شوال سنه اربع و خمسين و سبعمائه سلطان با لشکریهای انبوه طرف
لکهنوتی بیرون آمد - و خانجهان را در شهر^{۱۳} گذاشت - امور مملکت
و احکام سلطنت کلی و جزوی بدو مقوض گردانید - و بکوچ متواتر در
لکهنوتی روان شد - چون نزدیک گورکپور رسید^{۱۴} آدی سنگه در حضرت پیوست

۱ M. منجهر شکارها کرده

۲ B. باز گشته

۳ M. بنا فرمود

۴ M. قوام الملک ملک مقبول نایب

۵ M. یافت و بخطاب

۶ M. زر دوزی دادند

۷ M. omits و شغل

۸ M. تاتار خان گشت

۹ M. هر سه ملک

۱۰ B. ملک شرف الملک

۱۱ M. و خداوند سیف الملک

۱۲ B. عین الملک مستوفی ممالک مشرف و ملک حسین

۱۳ M. در سر گذاشت

Gorekhpore

حجابات^۱ ایستادند - فرمان شد احمد ایاز را^۲ بکوتوال هانسی تسلیم نمایند - و ملک خطاب را به تبرهنده ببرد^۳ و مقتدی خاص حاجب را در سنام جدا کنند^۴ و شیخ زاده بسطامی را فرمان شد از مملکت بیرون رود - و حسام الدین ادهک و مسن در حبس سالار در افتادند - سلطان در ماه رجب رجب قدره سنة المذکور در سواد شهر نزول فرمود - عامه خلایق^۵ استقبال کردند - و بمراحم خسروانه^۶ مخصوص شدند - و بطالع سعد و به پیروزی^۷ دوم ماه مذکور در قصر همایون^۸ فرود آمد - و در پرداخت مصالح مملکت و امور سلطنت مشغول گشت - در ماه صفر سنه ثلاث و خمسين و سبعمائه طرف سرمور سواری کرد - بعد چهار ماه جانب شهر مراجعت فرمود - روز دو شنبه سیوم ماه جمادی الاول سنة المذکور شاهزاده^۹ محمد خان در شهر ولادت یافت - این بشارت فرخنده و این خبر خجسته به سلطان رسانیدند - وصول مقدم^{۱۰} مبارک اوزا میمون داشتند * بیت *

مبارک باد و میمون باد و فرخ باد و فرخنده

وصول امید این کرکز بدرج نیر اعظم

جشنها ساختند و شادیا^{۱۱} کردند - خلقی که در نوبت بادشاهی تولد شد همین شاهزاده بود - و از آن روز باز که این شاهزاده از کم عدم بصحرای وجود آمد کار مملکت هر روز تضاعف می پذیرفت - و رونق سلطنت ازدیاد می یافت^{۱۲} - الغرض بعد چند ماه هم در سنة المذکور

۱ حجاب ایستادند M.

۲ ایاز را کوتوال B.

۳ ببرند M.

۴ جدا کند B.

۵ عامه خلق M.

۶ M. omits خسروانه

۷ M. omits و به پیروزی

۸ قصر حانور M.

۹ و شاهزاده B. and M.

۱۰ M. قدم مبارک

۱۱ M. omits the couplet and B. شادی کردند

۱۲ M. ازدیاد یافت بعد

کمال الدین گفت هر که اول در مملکت شروع کرده است او اولی تر است - و آن حضرت خدایگان اند^۱ - رسولان که آمده بودند سید جلال الدین کرمتی و مولانا نجم الدین راضی و ملک دیلان هم در لشکر ماندند - داؤد مولا زاده خواجه جهان را باز گردانیدند - فرمان شد بر خواجه جهان بگوئی اگر حقوق نعمت ما را و قدّم خدمت خود را یاد کنی از استبداد و جهل و ضلالت باز آئی و راه اطاعت سپری - مراحم در حق^۲ تو بیشتر شود و گناه تو بخشیده گردد - داؤد در شهر آمد و آنچه فرمان شده بود بدر رسانید - او بدید^۳ که شوکت و قوت خدایگانی تضاعف می شد و خلق از هر طرف می پیوست درین ایام ملک ابو مسلم و ملک شاهین بک پسران ملک محمود بک با عرایض و خدمتی ها بدرگاه پیوستند و بمراحم مخصوص شدند - چون سلطان در خطه^۴ سرستی رسید ملک قوام الملک^۴ روز پنجشنبه آخر ماه جمادی الآخر سفة المذكور بوقت نماز پیشین با جمیع حشم و خدم^۵ خود اسلحه پوشیده از شهر بیرون آمد - احرام حضرت جهان پناه بگرفت - و امیر معظم کتبغه نیز موافقت نمود - و همان روز الاغان او در منزل فتح آباد بحضرت پیوستند - هم درین منزل شاهزاده مبارک قدم فتح خان ولادت یافت - و هم درین منزل خبر کشته شدن طغی از گجرات رسید - دوم روز از بیرون آمدن قوام الملک - خواجه جهان بضرورت بر سمت حضرت بیرون آمد - بالای حوض خاص نزول کرده در منزل^۶ هانسی با امرای دیگر در حضرت پیوست - دستارها در گردن کرده در مجلس

۱ خدایگانی است M.

بیشتر ازان B. and مراحم در حقیق پیشتر M.

۳ او بزور و شوکت M.

۴ قوام الدین B.

۵ خدم و حرم خود M.

۶ منزلها هانسی M.

کرد - او در آمدن اهل مال نمود و عرضه داشت متضمن اخلاص پیش تخت
اعلی روان کرد - و بر خداوند زاده ترمذ و عین الملک در ملتان
نیز نبشته‌ها فرستاد - ایشان عین آن نبشته‌های خواجه جهان را در حضرت
روان کردند^۱ و سلطان را خبر اختلاف و اختلال خواجه جهان روشن شد -
و ایشان متعاقب در لشکر سلطان پیوستند - بمراحم خسروانه و عواطف
پادشاهانه^۲ مخصوص گشتند - خواجه جهان شنید که بکوچ متواتر
سلطان می‌رسد و جمیع خلائق با او متفق است - سید جلال الدین کرمتی
و ملک دیلان و مولانا نجم الدین راضی و داؤد مولا زاده خود را
برسالت در لشکر روان کرد و باز نمود که سلطنت و بادشاهی هنوز در
خاندان سلطان محمد است - حضرت خدایگانی باسم نیابت ملک داری
و ولعهدی مصالح ملک را تلقی نماید - و باستقلال پرداخت
امور ملکی مشغول گردد - و یا چند اقطاع از اقطاعات هندوستان اختیار
کند - و هر امیری را که خواهد برابربرد - چون رسولان مذکور در لشکر
رسیدند سلطان محضر کرد - و سلطان المشایخ قطب الاولیاء نصیر الحق
و الشرع و الدین رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس
الدین باخرزی^۳ را حاضر گردانید و فرمود شما را معلوم است که من پیش
خدایگان مغفور چه حد قرب داشتم - شنیده باشید که خواجه جهان پسری
را بدروغ پسر سلطان محمد ساخته - اگر سلطان را پسری^۴ بودی از من
پنهان نمادی - و برای پرورش هیچ کس قریب تر و مشفق تر از من نبودی -
او را بر تخت نشانده است و خلق شهر را با او بیعت داده - اکنون رای
شما چه اقتضا می‌کند - و چه رخصت می‌دهد و صواب چیست - مولانا

۱ کرده سلطان M.

۲ بمراحم و عواطف مخصوص M.

۳ باخرزی حاضر M.

۴ پسری بودی M.

روان شد - عنقریب در شهر رسید - و این خبر خواجه جهان را بگفت - خواجه جهان از راه عجلت بی تفحص و ^۱ تأمل کودکی مجهول النسب و مفقود الحسب را آورد و پسر سلطان محمد ساخت - و باتفاق امرا و ملوک که در شهر بودند در سیوم ماه صفر سنة المذکور بر تخت مملکت و سرپر سلطنت ^۲ نشاند ^۳ - و سلطان غیاث الدین محمود خطاب کرد - خود کار گزار شد - سید رسولدار و ملک سیف الدین در شهر رسیدند - ایشان فرمان همایون سلطان که بروی صادر ^۴ بود رسانیدند - چون او آنچنان کاری فاشایسته بی تفکر کرده بود بضرورت هم بران قرار باطل مصر ماند - بعضی امرا و ملوک چنانچه ملک نتهو خاص ^۵ حاجب و اعظم ملک حسام الدین شیخزاده ^۶ بسطامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین ادهک بروی پیوستند - و بعضی امرای دیگر چنانچه شرف الملک و ملک دیلان ^۷ و امیر قتلغه ^۸ و ملک خلجین و ملک حسن امیر میران و قاضی مصر و خواجه بهاء الدین تهیکره و ملک منتجب باخچی و ملک بدرالدین بوتهارمی باخفا ^۹ عرایض خود پیش تخت اعلیٰ اعلاۀ الله ^{۱۰} تعالیٰ فرستادند ^{۱۱} - و حال اخلاص و بندگی خود باز نمودند - خواجه جهان محمود بک را از سنام طلب

۱ M. بی تأمل

۲ M. omits سلطنت و سرپر

۳ B. omits نشان

۴ M. صادر شده بود

۵ M. نتهو صاحب حاجب

۶ B. ملک حسام الدین متواد هک بروی پیوستند و بعضی امرا

۷ B. دهیلان Tabakāt Akbarī, p. 226 ملک دیدان

۸ M. قتلغه و ملک ذوالجی و ملک حسن B. and قتلغه

۹ B. باخفاء عرض عریضه

۱۰ M. تعالیٰ

۱۱ B. فرستادند - و شیخ زاده نظامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین

و حال اخلاص

تا کذا، آب سنده گرفته روان شود - و لشکرها بار دوم طرف بنگاه شده رود - هم چنان کردند^۱ - لشکر مغل نمودار شد و اندک مایه نکبت زیر پایان بنگاه رسانید^۲ - لشکریهای سلطان بیشتر شدند - لشکر مغل منهزم شده جانب ولایت خویش رفت - سلطان سلامت بکوچ متواتر در سیوستان رسید - روز جمعه خطبه بنام مبارک سلطان خواندند - هم درین مهم شغل فایب باریکی ملک ابراهیم یافت - و شغل عارضی ملک بشیر را شد و به خطاب عماد الملک مشرف گشت - هم ازین جا قمر الدین دبیر ملک الشرق ملک کبیر مرحوم در عرصه گجرات بر ملک بهرام غزنین ملک نور سردواتدار و ملک نوا و شیخ حسن سر پهنه و ملوک دیگر که آنجا بودند با خلعتهای خاص و مراحم فراوان نامزد شدند - و سید علاء الدین رسولدار و^۳ سیف الدین و ملک سیف الدین شکنه پیل در دهلی بر خواجه جهان تعیین گشتند - و مولانا محمد^۴ عماد مذکور و ملک علی غوری بر والی سنده و تهته بر طغی رفتند - و الاغان^۵ دیگر بر خداوند زاده^۶ قوام الدین و عین الملک در ملتان آمدند - و بعضی در سنام بر ملک محمود بک و بعضی در خطط و قصبات دیگر رفتند - و فرمان عام در کل بلاد ممالک بر مضمون مرحمت و شفقت و لطف و تربیت^۷ صادر گشت - و خود تابوت سلطان محمد بالای پیل داشته و چتر بران زه کرده بکوچ متواتر بر سمت دار الملک دهلی روان شد - درانگه که سلطان محمد برحمت حق پیوست برای^۸ رسانیدن این خبر مایه بنده خواجه جهان سیوم روز

۱ کردند هم چنین لشکر مغل B.

۳ رسولدار والدین و ملک سیف B.

۵ الاغان دیگر M.

۷ لطف و تربیت M.

۲ رسانیده M.

۴ مولانا عماد مذکور M.

۶ بر خداوند زاده بر قوام M.

۸ رای رسانیدن B.

ذکر سلطان الاعظم ابوالمظفر^۱ فیروز شاه طاب ثراه

سلطان فیروز شاه پسر اسپدار^۲ رجب بوادر خرد سلطان غازی غیاث الدین تغلق شاه بود - چون باری تبارک و تعالی واهب المواهب^۳ تَرْتِی الْمَلِکَ مِنْ تَشَاءُ است دور مملکت و نویت سلطنت برین بادشاه^۴ ملک سیرت - مُصطفی سِرِیْت^۵ - حلیم کریم عادل رسانید - هر ظلم و تعدی و جور و ستم و خرابی ملک و شورش خلق که در عهد خدایگان مغفور محمد تغلق شاه^۶ بود بعدل و انصاف و آرایش^۷ ملک و قرار جهان و امن طریق^۸ بدل گشت - و وفور علم و کثرت علما و مشایخ پیدا آمد - بیست و سیوم ماه محرم سنه المذکور در کفاره لب آب سنده بر تخت مملکت و سرپر سلطنت جلوس فرموده - خلق از هر جنس در دولت سرای گرد آمد - جمیع ارکان مملکت و اعیان دولت بفرحت و بهجت تمام^۹ بیعت عام کردند و موافقت نمودند - سلطان لشکرها را برسم طویله^{۱۰} فرود آورد - و روز دوم عزیمت جانب دهلی اختیار شد - صفها بیاراست - همان روز مغلان که برای مدد آمده بودند باشتعال نوروز^{۱۱} کرکز بدبخت صفها کشیده اتفاق جنگ کردند - بنگاه را فرمان شد

۱ B. ابوالمظفر فیروز شاه السلطان

۲ B. اسپدار

۳ M. واهب مواهب

۴ B. برین ملک سیرت

۵ M. سیرت

۶ M. omits شاه

۷ M. انصاف آرایش ملک

۸ B. امن طریقت

۹ B. بهجت تمام عالم کردند

۱۰ M. برسم طویل

۱۱ Barānī, p. 533 and Ṭabaḳāt Akbarī, نوروز کرکن داماد نرسی شیرین

p. 225 نوروز کرکین که داماد برمه شیرین

کیفیت اسباب خرابی ملک و تعدی سلطان درین تاریخ صواب نیست -
که بیان خطای بزرگان میشود * مصرع *

خطای بزرگان^۱ گرفتگی خطاست

فاما برای نصیحت اصحاب دولت و ابواب مکتب در قلم آمده تا بشنیدین
این قضیه^۲ اعتبار گیرند و متنبه^۳ شوند - فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ - القصه چون
از غایت ظلم و تعدی کار مملکت و امور سلطنت قصور و فتور^۴ پذیرفت
ازین اندیشه و اندوه^۵ زحمت برتن سلطان مستولی شده - مع هذا قصد
تهته^۶ کرده تا طغی را که آنجا پناه گرفته با آن طایفه بدست آورده بکشند -
بعد چند روز از آن زحمت صحت یافته امیر قرغن^۷ نایب بادشاه
خراسان موازنه پنج هزار سوار با التون بهادر مغل بمدد سلطان فرستاده
بود - سلطان التون بهادر را با لشکر او به رحمتی وافر و انعامهای فاخر
مخصوص گردانیده - و ایشان همه برابر سلطان بودند - چون سلطان نزدیک
تهته رسید باز همان زحمت عود کرد - بیست و یکم ماه محرم سنه اثنین
و خمسین و سبعمائه بر لب آب سنده^۸ برحمت حق پیوست * بیت *

آنکه پا از سر نخوت نهاده^۹ بر خاک

عاقبت خاک شده خلق بر او می گذرند^{۱۰}

مدت ملک او بیست و هفت سال بود وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

۱ خطا بر بزرگان B.

۲ قصه M.

۳ و متنبه شوند B.

۴ قصور رفیق پذیرفت M.

۵ اندوه و زحمت M.

۶ تهته Barani, p. 524

۷ قرغن and Barani, p. 524

۸ بر لب آب رسید برحمت M.

۹ نهاند بر سر خاک M.

۱۰ خاک شود بر سر او بر گذرند M.

می شد یک مجلس مفتیان مذکور را باز می گردانید - برای دفع حجت ایشان جوابی می اندیشید - اگر ایشان را مجال حجت نماندی همان وقت او را سیاست میکرد - و اگر سلطان معجوج می شد همدران ساعت خلاص میداد - و این رعایت شرع معلوم نیست که از جهت آرام خلق^۱ میکرد یا سببی^۲ دیگر داشت - می آرند وقتی کفش پوشیده در محکمه دیوان قضای شهر قاضی کمال الدین صدر جهان رفت - و التماس کرد - شیخ زاده جامی مرا^۳ بذالحق ظالم گفته است - او را طلب شود تا ظلم بر من ثابت کند تا^۴ هرچه بر نهج شرع آید برو^۵ کردن فرمایند - قاضی کمال الدین - شیخ زاده را طلب کرد - و جواب دعوی مذکور پرسیده شد^۶ - شیخ زاده اقرار کرده^۷ - سلطان آغاز کرد که ظلم مرا بیان^۸ کند - شیخ زاده گفت هر که را سیاست میکنی حق یا ناحق العهده^۹ علیک^{۱۰} - اما این که زن و فرزندان او را گرفته به جلدان می سپاری تا ایشان را بفروشند - این چنین ظلم و ستم در کدام مذهب آمده است - سلطان ساکت شد و هیچ جوابی نداد - چون از محکمه قاضی برخاست فرمود که شیخ زاده جامی را مقید کرده در قفس آهنگین^{۱۱} بدارند - هم چنین کردند - در مهم دولت آباد قفس آورده بالای پیل داشته می بردند - چون باز گشت در دهلی آمد - پیش محکمه از قفس بیرون آورده گردن زد^{۱۱} - غرض از آوردن

۱ M. آرام می کرد

۲ مینتی دیگر

۳ B. حامی را بذالحق

۴ B. با هرچه

۵ بدو کردن فرمان شده قاضی M.

۶ B. omits شد

۷ M. اقرار کرد

۸ B. پایان کند

۹ B. العهده علیک

۱۰ M. مقید کرده در میان قفس او را بالای پیل داشته برده بود

۱۱ M. آورده دو نیم زد

می شد - چنانکه جلادان از کشیدن پوست کشتگان^۱ بستوه آمده بودند - و کار مملکت بکلی فتور پذیرفته بود - و امور سلطنت مطلقاً قصور گرفت^۲ - از هر جانب که سد فتن مملکت منظور^۳ می شد از جانب دیگر رخنه عظیم می افتاد - و از هر جهت که قرار سلطنت در خاطر می گذشت جهت دیگر خللی فاحش^۴ میزداد - و اساس سلطنت که بادشاهان ماضی قرار داده بودند بکلی منهدم گشت - سلطان درین کار حیران و متعیر می بود - البته از آنچه بر خویش گرفته^۵ بود و بدان خلل ملک و نقصان دین و تشویش باطن و پریشانی ظاهر خود معاینه میکرد باز نمی آمد - و اسباب ملک^۶ داری و دستگاه شهر یاری از هیچ به هیچ نمانده بود - سبحان الله گوئی آن جمله را پیش خود از منزل دنیا روان کرده بود - خود جریده ماند - تا چون وقت در رسد خود نیز بر ایشان به پیوندد - همچنین روایت میکنند که در کشتن^۷ و سیاست بعدی اتمام داشت که چهار نفر مفتی را درون کوشک - خانها داده بود - هر که را که به تهمتی میگرفت اول از جهت^۸ سیاست او با مفتیان مذکور گفتار میکرد - و ایشان را گفته بود اگر کسی بفاحق کشته شود و شما در گفتن حق از جانب او تقصیر کنید^۹ خون آن کس در گردن شما باشد - مفتیان مذکور در گفتن حجت فرو گذاشت نمی کردند - اگر ایشان محجوج می شدند آن مهتم^{۱۰} را^{۱۱} فی الحال اگرچه نیم شب می بود میکشت - فاما اگر سلطان محجوج

۱ M. جلادان کشتگان ستوه

۲ B. قصور گشت

۴ M. فاحشه می زد - سلطان درین

۶ B. اسباب داری

۸ B. از سیاست

۱۰ B. آن مهتم

۳ M. مملکت منظوی

۵ M. گرفت بود

۷ M. کشش و سیاست

۹ M. تقصیر کنند

۱۱ M. را omits

خلق دهلی را بتمام در دولت آباد روانه^۱ کردند - و خلق قصبات جوار را در شهر آوردند - و بار دیگر روانه^۲ کردند - و اسبابها که از آبا و اجداد بر ایشان رسیده بود همچنان در خانها نهاده و آماده بگذاشتند - بعد از آن نه آن اسباب بر ایشان رسید و نه اسباب دیگر توانستند کوب - و نه شهر آبادان شد و نه قصبات - سبب پنجم آنکه موازنه هشتاد هزار سوار در کوه قواجل^۳ نامزد کردند - خارج غلام و چاکر^۴ که در تبع^۵ ایشان بود - جمله لشکر به یکبارگی در سوراخ اجل^۶ در رفت - و به تمام کشته شد - چنانکه دو سوار از ایشان^۷ باز نگشت - و آنچه از لشکر بار دیگر جمع نشد - سبب ششم آنکه هر که از خوف جان در دیاری بلغاک می کرد خلق آن^۸ دیار بعضی بوسمت کشته می شد و بعضی بخوف متخلف^۹ می گشت - فی الجمله آن دیار خراب میشد و مقدمان^{۱۰} و مفسدان قوی گشتند - و ایشان خون ریزها کردن گرفتند و هیچ کسی مانع نشد - زیرا که سلطان تمام حشم و خدم خویش را این چنین خراب و ایترا کرده بود که کسی را خوردنی نبود - سبب هفتم آنکه شهر^{۱۱} و اطراف از امرا و ملوک و معارف^{۱۲} و مشاهیر و علما و سادات و مشایخ و مسکین و گدا و فقیر و محترف و مهاجرین و مزارع و زعم^{۱۳} و مزدور بتیغ جور و قهاری و ستم و ظام و^{۱۴} جباری به سیاست می پیوستند - و پیش داخل از کشته^{۱۵} پشته و از مرده توده

۱ روانی کردند M.

۲ قواجل Barani, p. 477

۳ چاکری B.

۴ طبع B.

۵ سوراخ در رفت M.

۶ سوار نیز از M.

۷ خلق دیار M.

۸ متخلف فی الجمله M.

۹ سبب upto و مقدمان M. omits from

۱۰ خلق شهر M.

۱۱ ملوک و علما M.

۱۲ زعم M. omits

۱۳ ظلم جباری M.

۱۴ کشته و پشته B.

جایجا می گشت - و او دو کرت با سلطان مقابل شد^۱ و منهزم گشته بود - هم درین مهم ملک فیروز ملک را از دهلی طلب شد - او بحضرت پیوست - بعد چند گاه ملک کبیر پسر قبول حلیفتی^۲ نقل کرد - خواجه جهان و ملک مقبول قوام الملک در دهلی بودند - و درین ایام تمامی^۳ سعی و کوشش و جهد و جهاد سلاطین ماضیه أَنَّا لِلَّهِ بَرَهَانُهُمْ که برای^۴ ظهور اسلام و شفقت دین و خصب نعمات و امن طریق و آسایش خلق و آرامش ملک و آبادانی ولایت و ضبط اقالیم کرده بودند خصوصاً سلطان علاء الدین خلجی نَوَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ آن همه^۵ بضعف اسلام و فتور دین و قصور اسباب و فساد متمردان و خوف راهها و محضت خلق و شورش ملک و اقالیم بدل گشته بود - و ظلم بجای عدل و کفر بجای اسلام استحکام یافته - و این را وجوه و اسباب بسیار است - سبب اول آنکه ترمه^۶ شیرین مغل بیشتری خلق قصبات و رعایا و قریات را نهب و تاراج کرده^۷ بعد آن ولایت آبادان نشده^۸ - سبب دوم^۹ آنکه ابواب ولایت یکی بده و یکی به بیست و مواشیا را برای چوایی^{۱۰} داغ کردند - خلق خانها و مواشیا گذاشته در مواسات و محلهای قلب رفته^{۱۱} - و مفسدان قوت گرفتند بعده ولایت نهب شد و بخرابی روی نهاد - سبب سیوم^{۱۲} آنکه امساک باران و قحط مهلک در کل ولایت عام شد چنانچه مدت هفت سال قطره از آسمان نبارید و ابری در روی هوا پدید نشد - سبب چهارم آنکه

۱ شد منهزم B.

۳ تمامی M.

۵ M. omits آن

۷ تاراج کرده B.

۹ سبب دیگر B.

۱۱ رفت مفسدان M.

۲ ملک کبیر نقل کرد B.

۴ که ظهور B.

۶ ترمه شیرین بیشتری خلق M.

۸ نشد M.

۱۰ چوایی M.

۱۲ سبب آنکه B.

الدین خطاب کردند - این خبر بسمع سلطان رسید پیشتر شد - و لشکر بدفع
امیران صده دیهویی و بروده^۱ فرستاد^۲ - امیران صده با لشکر سلطان
جنگ دادند - آخر منہزم شده در دولت آباد رفتند و با امیران صده
دولت آباد پیوستند - سلطان هم از آنجا راه دولت آباد گرفت - با اسمعیل
مع مصاف کرد - اسمعیل طاقت مقاومت نیاورد منہزم شده در حصار
دهاراگر^۳ بر نشست - خلق بسیار کشته شد - و مسلمانان دولت آباد
بعضی اسیر و غارت شدند - و بعضی برابر اسمعیل رفتند - سلطان همانجا
بود که خبر طغیان ملک طغی از گجرات رسید که ملک مظفر را کشته^۴
و مال و اسبان او بتمام دست آورده است - سلطان ملک جوهر^۵
و خداوند زاده قوام الدین و شیخ برهان الدین بلارامی و چند امرای دیگر
را در دهاراگر^۶ گذاشت - و ملک عماد الدین سرتیز^۷ را با لشکری
قاہرہ^۸ دنبال لشکر دولت آباد که منہزم شده جانب بدر رفته بود نامزد
کرد - و خود سمت گجرات دنبال طغی روان شد - لشکر دولت آباد که
حسن کانکو سر ایشان بود کمین ساخته بر عماد الملک زد و او را بکشت -
لشکر عماد الملک منہزم شده در دولت آباد پیامد و ملک جوهر
و امرای دیگر که در دولت آباد پیش دهاراگر^۹ فرو آمده بودند طاقت
استقامت نیاوردند - از آنجا برخاستند - حسن کانکو متعاقب ایشان در
دولت آباد آمده^{۱۰} - اسماعیل مع را دور کرد - خود بادشاه شد و سلطان
علاء الدین خطاب کرد - از آن مدت باز اقطاع دولت آباد در قبض و تصرف
حسن کانکو و پسران او مانده - سلطان طرف گجرات دنبال طغی

۱ B. بروده

۳ M. دهاراگر

۵ M. جوهر که خداوند زاده

۷ B. عماد الملک شیخ

۹ B. دهاراگیر

۲ B. فرستاده

۴ M. کشته مال

۶ M. دهاراگیر

۸ M. با لشکر ها دنبال لشکر

۱۰ B. آمد اسمعیل

دهلي مراجعت فرمود - و قتلغ خان را از دولت آباد با خيل و تبع او در حضرت طلب شده - قتلغ خان بر حکم فرمان برادر خود عالم ملک را آنجا گذاشته متوجه گشت - در سنه ثمان و اربعين و سبعمائه اميران صده ديهوئي^۱ و بروده - مقبل بنده خواجه جهان را که نايب وزير گجرات بود^۲ و در حضرت مي آمد بزدند - و بلغاک کردند - رخت و خزانه و اسباب و اسلحه بتمام بردست ايشان آمده^۳ - ملک عزيز^۴ غابط دهار^۵ قصد امير صده مذکور کرد - او نيز کشته شد - سلطان بدفع اين فتنه با لشکرهاي انبوه بيرون آمد - چون نزديک گجرات رسيد بعضي امرا چنانکه ملک علي شير^۶ جاندار و ملک احمد لاجين^۷ و چند امرای ديگر را در دولت آباد بر عالم ملک فرستاد - تا اميران صده دولت آباد را حضرت آرند - عالم ملک اميران صده مذکور را بر حکم فرمان اعلی^۸ روان کرد - چون ايشان بامرای مذکور درگهی^۹ مانک گنج رسيدند خوف در باطن ايشان راه يافت که ما را برای کشتن مي برند - شب اتفاق غدر کردند - بوقت کوچ بر امرای مذکور زدند - ملک احمد لاجين کشته شد - ديگران گريختند - اميران صده مذکور^{۱۰} در دولت آباد رفتند - عالم ملک^{۱۱} در کوشک دولت آباد حصاري^{۱۲} شده - اميران صده مذکور عالم ملک را سبب آنکه با ايشان زندگاني نیکو کرده بود امان داده جانب شهر فرستادند - اسماعيل ميم^{۱۳} را باسم پادشاهی اجلاس دادند - و سلطان ناصر

بروده B. and صده ديهوئي و بروده مقبل بنده خواجه M. 1

بود M. omits 2

ملک عزيز B. 4

علي سر جاندار M. 6

فرمان روان M. 8

در دولت آباد حصاري شده B. 10

حصاري شده B. omits 12

اسلحه بردست ايشان آمد M. 3

غابط دهار M. omits 5

ملک احمد احمد لاجين M. 7

مذکور در کهنی بآنکه گنج رسيدند M. 9

ملک عالم B. 11

اسماعيل را باسم M. 13

الملك اسپان و پیلان از گذارا دست آورده و طوایف مذکور را نیز ترغیب کرده برابر خود روانه کرد ^۱ - عین الملك و او با پیلان و اسپان و حشم تافته بکوچ متواتر فرودست قفوج رسیدند - از آنجا گذارا شده فرود آمدند - سلطان بعضی امرا و ملوک را که پیش ازین بجانب ^۲ اقطاعات خویش وداع داده روان کرده بودند - چنانچه خواجه جهان را جانب دهار و ملک عماد الملك را جانب ملتان - و ایشان تا بیانه رسیده بودند - طلب فرمود - و امرای دیگر از اطراف نیز بیامدند - سلطان هم از آنجا پیشتر شده متصل حصار قفوج نزول کرد - عین الملك بوقت نماز دیگر در گذر لیدبه ^۳ گذارا شد - این خبر به سلطان رسید - گفت لیدبه ایشان را فال بد است و ما مستعدیم - چون آخر شب شده در لشکرگاه بیامدند - پیاده شده بر طریقی که در جنگهای هندوستان ^۴ جنگ میکردند بحرب پیوستند - سلطان ازین طرف پیلان و حشم را فوج فوج کرده بود - حمله اول هزیمت در ایشان افتاده - شهر الله با زخم در لب آب گنگ افتاده غرق شده - همچنین بتمام لشکر با اسپ و اسلحه در آب می افتادند و غرق می شدند - بعضی که سلامت بیرون آمدند ^۵ بدست هندوان غارت شدند - عین الملك زنده اسیر و دستگیر گشت - اورا ابراهیم بنگی ^۶ برهنه برلاشه سوار کرده پیش سلطان آورد ^۷ - چند روز پیش داخل حضرت موقوف بود - آخر رها شد - و بمراحم خسروانه ^۸ مخصوص گشت - سلطان از آنجا سمت دارالملك

۱ مذکور را بترغیب برابر خود روان کرد M.

۲ بجانب او اقطاعات M.

۳ دیگر در گذارا به گذارا شد B.

۴ بر طریقی که در جنگهای هندوستان جنگ می کردند M.

۵ بیرون می آمدند M.

۶ سلطان آورده M.

۷ ابراهیم نیکی M.

۸ بمراحم فراوان M.

فرمود - چون قتلخ خان آنجا رسید^۱ علی شه با جمعیت خودش پیش آمده بجنگ پیوست - آخر منہزم شدہ درون حصار در^۲ آمدہ - قتلخ خان حصار را^۳ محصر کرد - بعد چند روز علی شه با برادران زندہ اسیر و دستگیر شد - قتلخ خان ایشان را بر سلطان در سرگداوری^۴ فرستاد - سلطان همه را در غزنین جلا^۵ کرد - ایشان را از آنجا باز آرانید و پیش داخل سیاست پیوستند - در سنہ سبع و اربعین و سبعمائہ سلطان^۶ طرف ہندوستان لشکر کشید - چون در سرگداوری رسید عین الملک در حضرت پیوست - مال و اسباب و نفایس دیگر بوجہ خدمتی بسیار آورد - سلطان را اتفاق آن شد کہ اورا با خیل و تبع و برادران در دولت آباد فرستد^۷ - قتلخ خان را در حضرت طلبید - این سخن^۸ نوعی در سمع عین الملک رسید - گمان برد کہ مگر بدین بہانہ ما را از ہندوستان بیرون آوردہ تلف خواهد کرد - ازین جہت خوف در خاطر او جای گرفت - از سرگداوری^۹ شباشب گریخت - و گذارا لب آب گنگ شدہ در اودہ رفت - و پیش از آنکہ او متخلف^{۱۰} شود سلطان بیشتر پیلان و اسپان و سلاح داران و طوایف دیگر برای فراخی علف ہم با عتماد عین الملک گذارا لب آب گنگ فرستادہ بود - چیزی پایگاہ داشتہ - و آن ازان بود کہ ماک فیروز ملک نایب باریک عرضہ داشت کرد کہ جملہ اسپان پایگاہ گذارا می روند - بجهت شکار البتہ حاجت خواهد بود - جملہ فرستادن مصلحت نیست - آنگاہ چیزی اسپان در پایگاہ داشتہ بودند - شہر اللہ برادر عین

۱ آنجا برسید M.

۲ حصار آمدہ M.

۳ حصار محصر M.

۴ سرک داوری M.

۵ جدا کرد M.

۶ سلطان M. omits

۷ فرستاد M.

۸ این نوعی بسمع M.

۹ از سرک داوری شباشب M.

۱۰ مختلف شود M.

سرای اعلیٰ همین طایفه می نمود - و از هر^۱ جنس متاع از برده و زر و نقره و کاغذ و کتاب بود ایشان خورده در خراسان^۲ فرستادند - در سنه خمس و اربعین و سیمعمائه ملک نظام مقطع کره باغوا و غرور چند غلامی که ایشان را گرد آورده بود^۳ بلغاک کرد - شهر الله برادر عین الملک از اوده لشکر ساخته کرده بر وی زد - لشکر او منهزم گشت - و او را زنده اسیر و دستگیر کرد - آن فتنه فرونشست - بعد آن هم در سنه المذكور شهاب سلطانی در بدر بلغاک کرد - و خلق بدر را ترغیب کرده با خود یار^۴ گردانید - قتلغ خان برای دفع^۵ شر او آنجا رفت - پسر خود^۶ شهاب الدین مذکور با جمعیت خویش پیش آمد - و مقاومت نتوانست کرد - منهزم شده^۷ درون حصار بدر در آمد - پدر و پسر هر دو حصارى شدند - قتلغ خان ایشان را بامان دست^۸ آورد و در حضرت فرستاد - و در سنه ست و اربعین و سیمعمائه علی شه^۹ خواهرزاده ظفر خان علائی امیر صده قتلغ خان برای تحصیل [از] ^{۱۰} دیوگیر [به گلبرگه] رفته بود - آن طرف از لشکر و مقطعان و والیان خالی دید برادران خود را با خود یار^{۱۱} گردانید - بهرن^{۱۲} متصرف گلبرگه را بغدر کشت - مالهای فراوان غارت کرد از آنجا در بدر آمد - نایب بدر را بکشت و اسباب فراوان بدست آورد - ولایت بدر ضبط کرد - ازین حال خبر کردند - قتلغ خان را با^{۱۳} بعضی امرا و ملوک و حشم ده هزار بدفع فتنه او نامزد

گرد آورده بلغاک B. ۳ می فرستادند M. ۲ از جنس متاع M. ۱

پسر خود M. ۶ برای فتنه شر M. ۵ باز گردانید M. ۴

بامان در آورد M. ۸ شد درون B. ۷

علیشه که خواهر زاده ظفر خان علائی که امیر Baranī, p. 488 and علیشه M. ۹ صده قتلغ خان بود

علیشه مذکور از Baranī, p. 488; تحصیل در دیوگیر رفته بود B. and M. ۱۰ دیوگیر به تحصیل در گلبرگه رفته بود

یار کرد M. ۱۱

بهرن Baranī, p. 488 ۱۲

خان را بعضی B. ۱۳

کرد - در آن ایام در شهر هنوز قحط مهلک بود - چنانچه آدمی
آدمی را ^۱ می خورد

* بیت *

قحط ^۲ تا حدی که شخص از فرط بی قوتی چو شمع

جسم خود را سوختی بر آتش و بر دمی بکار

الْفَرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنَ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ - چون سلطان در حدود دیپالپور رسید
شاهو طاقت مقاومت ^۳ نیاورد - فرار نمود - در کوه پایه برفت - سلطان از
دیپالپور باز گشته ^۴ اقطاع ملتان بعماد الملک سرتیز تفویض کرده میان
سنام و سامانه شده ^۵ و سادات کیتهل و مسلمانان دیگر را بکشت -
و مقدمان آن دیار را بتمام روانی کرده در حوالی شهر برد ^۶ - و ایشان را
دیوها و اقطاع تعیین فرمود - و هر یک را کمرهای زر و کلاههای مرصع
و مکمل ^۷ بخشید و همان جا ساکن گردانید - و خود درون شهر در آمد -
خلق شهر را فرمان داده تا هر کسی جانب هندوستان برود و چند
ماه ^۸ بگذراند - و خود را از بلای قحط و رهاند - در این ^۹ ایام
اهل خراسان بطمع بخشش سلطان که در باب آن طایفه ^{۱۰} بافراط
و اسراف می کرد رسیده بودند - هریکی را بر اندازه حال ایشان سیم و زر
و مروارید و اسپ و جامه و ^{۱۱} کمر بند و کلاه و برده و تحف و تنسج
دیگر از هر جنس چندان داده که هرگز ندیده بودند ^{۱۲} - و در شهر دولت

۱ آدمی آدمی می خورد M.

۲ M. omits the lines and the Arabic quotation. The author of these lines is Salmān Sāvājī.

۳ طاقت استقامت M.

۴ گشت B.

۵ شد سادات M.

۶ برود و ایشان B.

۷ کلاهها بخشید M.

۸ چندگاه M.

۹ و دران ایام M.

۱۰ در باب این طایفه بود بافراط M.

۱۱ و جامه و زر و کمر و کلاه برده M.

۱۲ ندیده بود و در شهر M.

شمس الدین و فرزندان او بود - بعد آن در ضبط بادشاهان دهلی نیامد -
و در سنه اثنین و اربعین و سیمانه سید حسن کیتلی پدر ملک ابراهیم
خریطه دار در معبر بلغاک کرد - حشمی که از دهلی برای
ضبط ^۱ معبر نامزد بود بعضی را بکشت - و بعضی را بترغیب
بر خود داشت - و تمامی ولایت معبر ضبط کرد - سلطان بدفع
آن فتنه در ^۲ دیوگیر رفت تا تلنگ رسیده بود که زحمتی شد -
از آنجا باز گشت - و آوازه شایع شده بوده ^۳ که سلطان را در پالکی
مرد می آرند - ملک هوشنگ بدیده ^۴ از فتنه متواری شد - چون
تحقیق کرد که سلطان زنده است باز گشته بحضرت پیوست - سلطان
بکچ متواتر در دهلی آمد و قتلخ خان را در دولت آباد گذاشت -
فتنه معبر همچنان قائم ماند - و دران ایام در دهلی قحط آغاز شده بود -
و در سنه ثلاث و اربعین و سیمانه گلچندر ^۵ و ملک هلا چون غدر کرده
ملک تنار خرد مقطع لاهور ^۶ را بکشتند و بلغاک کردند - سلطان ^۷ خواجه
جهان را بجهت دفع شر ایشان نامزد کرد - چون در لاهور رسید ملک
هلاچون و گلچندر کهوکر مقابل آمدند آخر مغرزم گشتند - خواجه جهان
آن فتنه را مالش داده باز گشت - در سنه اربع و اربعین و سیمانه بسبب
تنگ آوردن لشکر ^۸ فخرالدین بهزاد بغدادی بنیاد نهاده بود - شاهو لودی
افغان در ملتان بلغاک کرده فخرالدین بهزاد را بکشت - ملک نوا ^۹
برابر او بود از آنجا گریخته بحضرت آمد - سلطان خود قصد ملتان

۱ ضبط معین نامزد بودند M.

۲ دفع آن فتنه لکهنوتی دیوگیر M.

۳ آوازه شایع شده که سلطان M.

۴ بدیده را فتنه متواری M.

۵ گلچندر و ملک هلاچون B.

۶ لاهور بکشتند M.

۷ سلطان M. omits

۸ لشکر را فخر M.

۹ ملک بهوره از ملتان گریخته بدلهی آمد Tabkāt Akbarī, p. 207

جمع کردن زیان دارد - خلق طمع می بندد و کم دانان در گمان می افتند که چه سبب در حضرت نمی فرستد - مال خزانه هرچه جمع شود در خزانه بادشاه رسیده بهتر - او نمی شنید - ^۱ نه حق لشکر به لشکری داد و نه مال بخزانه می رسانید - لشکر دران طمع بسته بود - همچنان ملک فخر الدین ^۲ بیامد - لشکر او با فخر الدین یار شد - او را بکشتند - فخر الدین در سنار گانو بنشست و مخلص غلام خود را در لکهنوتی گذاشت ^۳ - علی مبارک عارض لشکر قدر خان غلام مذکور را بکشت - و لکهنوتی را بگرفت - اما علامت بادشاهی ظاهر نکرد و در حضرت عرایض فرستاد که من لکهنوتی را بدست آورده ام اگر بدهد از حضرت تعیین شود در لکهنوتی بنشیند ^۴ من متوجه حضرت شوم - سلطان اتفاق کرد که یوسف شعبه شهر را مراتب خانی داده ^۵ روان کند - هم دران ایام ملک یوسف برحمت حق پیوست - سلطان بدان نپرداخت - و کسی را در لکهنوتی نفرستاد - بضرورت علی مبارک سبب مخالفت فخر الدین علامت ^۶ بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان علاء الدین خطاب کرد - بعد چند روز ملک الیاس حاجی صاحب خیل بود و جمعیت بسیار داشت با بعضی امرا و ملوک و خلق لکهنوتی یار شده علاء الدین را بکشتند - ملک الیاس حاجی بادشاه شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه بقصد سنار گانو روان شد - و ملک ^۷ فخر الدین را زنده بدست آورده مراجعت فرمود - بعد چند روز او را هم در لکهنوتی بکشت - ازان باز لکهنوتی ^۸ مدتی در قبض سلطان

۱ او نمی شنیدند حق لشکر بلشکر می داد M.

۲ ملک فخر الدین یار شده او را بکشتند B.

۳ غلام خود در لکهنوتی برداشت M.

۴ بنشستند M.

۵ داد روان M.

۶ M. omits ملک

۷ ازان باز مدت لکهنوتی B.

که استقامت یافته بودند کوهیان بگرفتند - و بتمامی^۱ تهانه داران را بکشتند - و لشکر که درون رفته بود بتمام و کمال^۲ کشته شد - و بعضی سران لشکر اسیر شدند - و مدتی پیش رای بماندند - آنچنان لشکر بعد از آن جمع نشد - و این واقعه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائنه بود - بعده^۳ بهرام خان در سنار گانو برحمت حق پیوست - در سنه تسع و ثلاثین و سبعمائنه^۴ ملک فخرالدین سلاحدار بهرام خان بلغاک کرد^۵ - و بادشاه شد - و خود را سلطان فخرالدین خطاب گردانید - ملک پندار خلجی قدر خان که ضابط لکنهوتی شده بود و ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک و اعظم ملک^۶ عزالدین یحیی مقطع ست گانو و فیروز خان پسر نصرت خان امیر کوه بدفع فساد فخرالدین در سنار گانو رفتند - او با جمعیت خویش مقابل آمد - یکدیگر مقاتله شد - آخر الامر فخرالدین منهزم گشت - و از آن مقام فرار^۷ نمود - پیل و اسپ او نیز بدست آمد - قدر خان همانجا ماند - و امرای دیگر در اقطاع خویش رفتند - چون بشکال رسید اسپان^۸ لشکر قدر خان بیشتر سقط شدند - و او از سبب آنکه مال بسیار از جنس تنکهای نقره جمع کرده بود بعد دوسه ماه درون در سرای آورده یکجا توده^۹ میزد و می گفت همچنین پیش داخل توده خواهم زد - هرچند که بیشتر جمع کنم بهر خدمتی بهتر باشد - ملک حسام^{۱۰} الدین می گفت که مال بسیار در اقطاع دور دست

^۱ M. omits بتمامی

^۲ M. بتمام کشته

^۳ B. چون بهرام

^۴ B. تسع و سبعمائنه

^۵ B. بلغاک کردند

^۶ B. omits ملک

^۷ M. فرار نموده

^۸ M. اسپان و لشکر قدر خان بیشتری

^۹ M. بوده می زد

^{۱۰} M. حسام می گفت

گانی و آن را به یک تنگه حال نرخ نهاد - هرکه درستدن آن مهر تعلل^۱
و تامل میکرد بسیاست می پیوست - هذدوان و مفسدان مواسات^۲
و موالات ولایت در هر دیهی دارالضرب ساختند - و مهر مس می زدند -
و در شهر می فرستادند - بدان^۳ زر و نقرة و اسپ و اسلحه و نفایس
می خریدند - بدین سبب مفسدان قوت گرفتند^۴ - چنانچه در قریب ایام^۵
خلق دور دست مهر مس را نمی ستدند - و تنگه زر به پنجاه
تنگه و شصت تنگه مس^۶ رسید - چون در آن سکه کشاده^۷ دید
بضرورت دور کرد و فرمود که هرکه را مهر مس در خانه باشد بیارد
و از خزانه تنگه های زر برد - مبلغی مال^۸ خلق بردند - و بدین سبب
غنی گشتند - و از خزانه تنگه های زر برده و آن مهر مس مردود شد -
تا غایت در کوشک تغلق آباد چون پشته مانده بود - و فرمود تا کوه
قراجل^۹ که میان ممالک هند و چین حایل شده است ضبط کنند -
هشتاد هزار سوار با سران لشکر نامزد کرد و فرمود از آنجا که در گهتی در آیند
در راه تپانها مستقیم کنند تا لشکر را بوقت باز گشتن دشواری نباشد -
چون لشکر در آنجا رسید تپانها مستقیم شد - و لشکر بتمام درون کوه قراجل
در آمد - اما^{۱۰} تنگهی علف و تنگی راه بر ایشان غالب شد - و تپانهائی

۱ M. مهر تامل

۲ B. مواسات ولایت در دهی

۳ M. بران زر

۴ B. قوت کردند

۵ B. قریب الایام

۶ M. omits مس

۷ M. کشاد دید

۸ M. مبلغی خلق برین سبب غنی گشت

۹ M. Elliot vol. III., p. 241, Karājal and - قراجل - Barānī, p. 477

کوه هماچل - Tabakāt Akbarī, p. 204

۱۰ M. در آمد یاران تنگی

کنند - کهری و جرایی^۱ پیدا کرد چنانچه مواشیدها را داغ می نهادند و رعایا را خانه می شمردند و کشتها می پیمودند^۲ و وفاها فرمانی می گرفتند^۳ و نرخ فرمانی می بستند -^۴ ازین سبب خلق - مواشی را نواحی گذاشته در جنگلها می خزیدند و مفسدان قوت می گرفتند - بعده فرمان قضا مضا^۵ صادر شد - تا جمیع ساکنان^۶ دهلی و قصبات جوار را قافله سازند و در دولت آباد روان کنند - و خانهای شهر از شهریان بخورند - و بهای خانها از خزانه نقد بدهند - بحکم فرمان اعلی^۷ تمامی اهل شهر و حوالی را جانب دولت آباد روان کردند - شهر دهلی چنان خالی شد که چند روز دروازهها بسته مانده^۸ بود - و سگ و گربه درون شهر بانگ نمی کردند - مردم عوام و اوباش که در شهر مانده بودند جمله اسباب شهریان از خانها بیرون می آوردند - و تلف می کردند - بعد ازان^۹ فرمان شد تا علما و مشایخ که معارف خط و قصبات بزرگ را از اطراف بیاورند و درون شهر ساکن^{۱۰} گردانیدند - و ایشان را انعامها و ادرارها دادند - بتمامی دولت آباد از خلق شهر معمور شد - چون سلطان بخششها و انعامها بافراط کرد و مالها و اسبابها باسراف بخشید مال خزاین نقصان پذیرفت - و طریق درآمد و ابواب داخل و خارج^{۱۱} بکلی مسدود و مندرس^{۱۲} شد - مهر مس را سکه^{۱۳} فرمود - و مهری مقدار^{۱۴} بیست

۱ کهری و جرایی M.

۲ کشتها می نمودند M.

۳ می بستند M.

۴ نرخ فرمانی می بستند M. omits

۵ قضا مضا صادر M. omits

۶ ساکن B.

۷ اعلی M. omits

۸ بسته بود M.

۹ بعد ازین M.

۱۰ ساکن کردند B.

۱۱ داخل بکلی M.

۱۲ مسدود شد M.

۱۳ تیکه فرمود M.

۱۴ و مهری بمقدار بیست پنجگانی و انرا یک تنکه حال نهال هرکه درستند M.

بشیخ بخشید - و اقطاع ملتان در سرحد بلاد^۱ سنده است^۲ - قوام الملك مقبول را تعیین کرد - بعد چند سال بهزاد را فرستاد - چون شاهو لودی بهزاد را بکشت سلطان تا دیپالپور رسید - شاهو بگریخت در کوه رفت - در آن وقت وفات شیخ قطب العالم شده بود - آن اقطاع سلطان^۳ ملک عماد الملك سلطانى را مفوض کرد - بعضی امرا و ملوک نامدار با پنجاه هزار سوار داخل ملک عماد الملك شدند - سلطان از آنجا بدار الملك دهلي مراجعت فرمود - در سنده تسع و عشرون و سبعمانه ترمه شیرین مغل برادر قتلغ خواجه بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه در ولایت دهلي در آمد - و بیشتری حصارها را فتح کرد - و خلق لاهور و سامانه و اندری تا حد بداون اسپر گردانید تا کفاره آب - چون لشکرهای او برسید همان زمان^۴ باز گشت - سلطان میان دهلي و حوض خاص لشکرهای فراوان گرد آورده نزول کرده بود - چون ترمه^۵ شکسته و از آب سنده عبیره کرد سلطان با لشکرهای خویش متعاقب او تا حد کلاپور^۶ برفت - و حصار کلاپور که خواب و مندوس^۷ بود عهده^۸ ملک مجیر الدین ابورجا گردانید تا او مرتب کزانند^۹ - و بعضی سران ملوک^{۱۰} جلد و نامدار هم در عقب ترمه مذکور پیشتر فرستاده خود بسمت دار الملك دهلي مراجعت کرد - بعد از آن سلطان را اتفاق شد که خراج ولایت یکی^{۱۱} به بیست

است M. omits^۲ بلاسنده B.^۱

برسید همچنان باز^۴ شده بود شیخ هود سلطان ملک عماد M.^۳

کلانور M.^۶ چون مندوس شکسته او از آب سنده عبیره کرده M.^۵

عهده^۸ معی الدین ابورجا M.^۷ مندوس M.

سران جلد و M.^{۱۰} گردانید و مرتب کزانند M.^۹

یکی بده و یکی به بیست M.^{۱۱}

ترش آمیز می گفت - چنانچه ایشان از آن خوف می کردند - روزی لولی داماد بهرام آینده از خانه می آمد - علی خطی می گفت شما چرا خیلخانه خود را روان نمی کنید - مگر می خواهید نروید - حرامزادگی^۱ می کنید - گفت حرامزاده کرا می گوئی - علی گفت آنکه درون خانه نشسته است او را میگویم - او گفت ترا چه اندازه باشد که این چنین توانی گفت - علی خطی بدوید جعد لولی بگرفت - او علی را بر زمین انداخت و سلاحدار را فرمود که سرش از تن جدا کن - علی را کشته سر او بر نیزه کردند - آنکه قدری برای این کار اندیشه می کردند و بیرون دادند - دوم روز بهرام آینده عصیان ظاهر کرد - سلطان را از بغی بهرام خبر کردند - سلطان^۲ از دیوگیر دهلی رسید - و^۳ لشکریهای قاهره جمع کرده بیرون آمد - و عزیمت ملتان مصمم کرد - چون در ملتان رسید بهرام آینده مقابل آمد^۴ - میان هردو لشکر مقاتله شد - آخر الامر لشکر ملتان منهزم گشت^۵ - بهرام کشته شد^۶ - سر او را بریده پیش تخت اعلی^۷ آوردند - بیشتری^۸ از مقربان لشکر او علف تیغ گشتند - سلطان بران شده بود که از ملتانیان جوی خون براند - شیخ الاسلام^۹ قطب العالم شیخ رکن^{۱۰} الحق و الشرع و الدین در باب عامه^{۱۱} ملتان شفاعت کرد - در پیش درگاه سر مبارک خرویش برهنه گردانیده ایستاده ماند - سلطان شفاعت بندگی شیخ قبول کرد - و ملتانیان را که با بهرام آینده یار بودند هم

رسید واز دهلی لشکریهای M. 3 سلطان M. omits 2 حرام زادگی کنید B. 1

منهزم گشته M. 5 مقابل آمد مقابل شد آخر الامر M. 4

اعلی M. omits 7 بهرام مذکور کشته گشت M. 6

بیشتر از مقربان B. 8

رکن الدین الحق و الشرع و الدین B. 10 شیخ الاقطاب الاسلام B. 9

علم ملتان M. 11

کَهِت^۱ بر نشانده بر سر کرانه دهاوه بدهاوه برسانند^۲ - و در هر منزلی کوشکی بنا^۳ فرمود و خانقاهی ساخت - و شیخی مستقیم کرد - مایده معین گردانید تا هر وقت که کسی برسد طعام و شربت^۴ و نذبول و مقام موجود یابد - و هر دو طرف راه متصل درختان نهال کرد چنانچه اثر آن تا غایت باقی است - و دیوگیر را دولت آباد نام کرده دارالملک ساخت - با مخدومه جهان مادر سلطان جمیع خیلخانهای امرا و ملوک و معارف و مشاهیر و خواصان و بندگان و پیلان و اسپان و خزاین و دفاین درگاه در دولت آباد برد - و بعد رفتن مخدومه جهان سادات و مشایخ و علما و اکابر دهلی را در دولت آباد طلب شد - همه آنجا رفتند و بشرف زمین بوس مشرف گشتند - انعامات و ادرات یکی بدو شد - و از برای عمارت خانها زر^۵ علیحده یافتند - همه مفروح^۶ الحال گشتند - و هم در آخر سال مذکور^۷ ملک بهادر گرشاسب^۸ عارض لشکر در سفر بلغاک کرد - سلطان خواجه جهان را با عساکر قاهره بجهت دفع شر او نامزد فرمود - چون خواجه جهان آنجا رسید بهادر مذکور با مقدار^۹ جمعیت خویش پیش آمد و بچنگ پیوست - آخر الامر طاقت نیاورد و منهزم شده بدست هندوان اسیر و دستگیر گشت - او را زنده بحضرت آوردند - و آنجا بسیاست پیوست - بعده علی خططی برای آوردن خیلخانه بهرام آینه^{۱۰} بحضرت در ملتان تعیین شد - چون آنجا رسید از جهت روان کردن خیلخانه سختی می نمود - و بهرام آینه^{۱۰} را در دیوان نشسته تشنعات میکرد - و سخنان

۱ در گهنت M.

۲ برساند M.

۳ بنا M. omits

۴ شراب M.

۵ زرها M.

۶ مروح الحال B.

۷ سنه المذكور M.

۸ کرشناسب B.

۹ مقدار از جمعیت M.

۱۰ M. and Barani, p. 479 بهرام آینه

سفوات جلوس سلطنت اقالیم بسیار مضبوط گشت امرا و ملوک و اعیان و ارکان خویش را که موافق^۱ و متفق سلطنت بودند^۲ بر حسب حال - هر یکی را خطاب و القاب تعیین فرمود - چنانچه ملک فیروز برادر اودری سلطان نایب باریک شد - و ملک^۳ ایاز احمد شکنه عمارت را خواجه جهان - و ملک قبول را ملک کبیر - و ملک سرتیز را عماد الملک - و ملک مقبول را قوام الملک - و ملک خورم موبز را ظهیر الجیوش خطاب کرد - حمید کوملی^۴ اشراف یافت و رضی الملک گشت - ملک پندار خلجی قدر خان شد - و اقطاع لکهنوتی یافت - ملک حسام الدین ابورجا را نظام الملکی و وزارت لکهنوتی داد - ملک عز الدین یحیی بدلت را اعظم ملک و اقطاع ستگانو تفویض کرد - مولانا قوام الدین را قتلغ خان و شغل وکیلداری فرمود - و محمد پسر مهتر او البخان شد و اقطاع گجرات یافت - و مولانا کمال الدین برادر قتلغ خان صدر جهان - و مولانا نظام الدین برادر دیگر او عالم الملک - و نظام الدین کمال سرخ^۵ مخلص الملک - و شهاب سلطانی تاج الملک - و مولانا یوسف داور ملک^۶ مخاطب گشتند - و یک دختر سلطان در حباله مولانا یوسف آمد - و ملک قیران صفدر الملک و ملک بیگی سر دواتدار^۷ و ملک شهاب الدین ابورجا ملک التجار و اقطاع نوساری یافت - و در سنه سبع و عشرين و سبعمائنه سلطان محمد عزیمت دیوگیر کرد - و از دهلی تا دیوگیر در هر گروهی دهواره آبادان گردانید - و ایشان را همان جاها زمین داد تا مجمل مواجب ایشان محصول آن باشد - و هر الاغی که بیابد در

سلطنت بوده اند چنانچه ملک فیروز M. 2 موافقت و متفق B. 1

ملک زاده احمد عیاض M. 3

حمید لویکی M. 4

سرخ B. 5

دوار الملک M. 6

سرود انداز و مولانا شهاب M. 7

والدین بود که وقت عزیمت سلطان شیخ بزبان دُرر بار فرموده بودند که دهلی از تو دور است - چون سلطان با فتح و نصرت در افغان پور آمد فرمود که بر سیئه دشمن پای داده بسلاست آمدم - اما این خبر بسمع حضرت شیخ الاقطاب رسید فرمود که دهلی از تو دور است - و این واقعه در ماه مذکور بانجام رسید *

جهان گر کنی در ته پای خویش بخشپی سر انجام بر جای خویش
مدت ملک سلطان غیاث الدین تغلق شاه مرحوم چهار سال و چند ^۱ ماه بود وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ إِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمآبُ ^۲ *

ذکر سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان

غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود - چون سلطان تغلق شاه شهید شد سه روز شرط عزاجا آورد - در ماه ربیع الاول سنة المذکور در قصر دولت خانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و بعد چهل روز از تغلق آباد در دهلی رفت - پیش از آن در شهر قنجا بسته بودند و بازارها و کوچهها بجامهای منقش و رنگین آراسته - و از زمان در آمدن سلطان درون شهر تا آن وقت که در دولت خانه نزول فرمود تنگهای زر و نقره بر پشت پیلان نهاده ^۳ بر ^۴ خلق نثار و ریختنی می کردند - و در کوچه و محلت زر می ریختند - و در خانهها می اداختند - چون بعد چندگاه کار مملکت قرار گرفت و هم در اوایل

^۱ سال و هشت ماه M.

^۲ M. omits from اللَّهُ up to الْمآبِ

^۳ M. omits نهاده

^۴ M. بر خلق ریختنی می کردند در کوچه و محلت می ریختند چون بعد چندگاه

جاجنگر^۱ لشکر کشید - آنجا^۲ چهل زنچیر پیل زنده بدست آمد - مظفر و منصور باز^۳ در ارنکل آمد - چند روز مانده سوی حضرت اعلی مراجعت کرد^۴ - در سنه اربع و عشرين و سبعمائه سلطان^۵ سمت لکهنوتی عزیمت فرمود - الغ خان را که ولیعهد کرده بود به نیابت ملک رانی در دار الملک تغلق آباد که در سه سال و چند ماه عمارت شده بود گذاشت - و مصالح غیبت تفویض کرد - و خود کوچ بکوچ متواتر^۶ در لکهنوتی رفت و آن را فتح کرد - و هم درین محل خبر اسیر شدن بهادر شاه عرف نوده^۷ بادشاه لکهنوتی بر دست هیبت الله قصوری رسید - سلطان از آنجا بجانب^۸ دار الملک مراجعت کرده و بهادر شاه مذکور را نیز برابر خود در حضرت می آورد - چون در موضع افغانپور رسید بر کوشکی^۹ که برای بار عام ترتیب کرده بودند و تربوتر بتعجیل بر آورده بار داد - و فرمود تا پیلان که از^{۱۰} نهب لکهنوتی آورده اند بیارند و یکجا بدوانند^{۱۱} - کوشک تر بود زمین از اقدام پیلان کوه پیکران خلل پذیرفت و بافتاد - و سلطان غیاث الدین^{۱۲} تغلق شاه مرحوم با یک نفر در زیر کوشک آمد و شهادت یافت - و این واقعه در ماه ربیع الاول سنه خمس و عشرين و سبعمائه بود^{۱۳} - چنین^{۱۴} روایت می کنند که در این جا هم نفس شیخ الاقطاب شیخ محی الدین نظام الحق و الشرع

۱ جاجگر B.

۲ کشید و چهل پیل زنده M.

۳ آمد از آنجا باز مظفر و منصور در M.

۴ کرد M. omits

۵ سلطان M. omits

۶ متواتر M. omits

۷ بوده B.

۸ سلطان از آنجانب بدار M.

۹ بر کشتگی که بواي بارجا ترتیب M.

۱۰ که نهب لکهنوتی M.

۱۱ بدوانند زمین بلرزد تقدیر الله تعالی خلل M.

۱۲ غیاث الدین مرحوم تغلق شاه M.

۱۳ B. omits بود

۱۴ بانجام رسید up to چنین روایت M. omits from

این عبید شاعر از ملازمان و خدمتگاران شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین بود - و با امیر خسرو دائماً عکس می کردی - بسبب آن خاطر عاطر شیخ المشایخ متردد می شد - درین اثنا هندی پیش آمد و مسلمان شد - شیخ نظام الدین او را تربیت می کرد - یک روز او را دو مسواک دادند - آن نو مسلمان عبید را پرسید که این مسواک را بچه طریق کنم - آن بد بخت گفت یکی در دهن کند و یکی در کون - او هر روز همچنین می کرد - تا دبر او آماسیده گشت - یک روز پیش شیخ المشایخ غمگین آمد - و گفت ای شیخ دو مسواک که شما لطف فرموده بودید یکی بغایت خوب است که در دهن می کنم و دومی نهایت بد است که در دبر می کنم - بشرف شیخ المشایخ متغیر گشت - فرمود که این چنین کردن ترا که اموخت - گفت عبید شاعر - فی الحال شیخ از زبان دُرّ باز فرمودند که ای عبید با چوب بازی می کنی - ازان بار هر یکی دانستند که این شخص را بر دار خواهند کرد تا سخن شیخ بفضا رسید - و این قصه در سنه اربع و عشرين و سبعمائه بود که ¹ الغ خان را باز در تلنگ نامرد کردند - رای لدر مهادیو باز حصارى شد - بعد ² چند روز بزخم تیر و ناوک و سنگ و مغربی - حصار درونی و بیرونی بگرفت - و ارنکل ³ را فتح کرد - رای مذکور را با تمامی رایان ⁴ با زن و بچه و خزاین و پیلان بدست ⁵ آورد و فتح نامه در حضرت فرستاد - در شهر ⁶ قبا بستند و شادیهها کردند - و تمام ⁷ ولایت تلنگ در ضبط آمد - مقطعان و کار کنان خود نصب فرمود - و از تلنگ جانب

در دار کردند سنه اربع و عشرين و سبعمائه الغ خان را M. 1

بعد سه چند B. 2

رایان دایگان و زن B. 4

فرستاد چون بدلی رسید قبا M. 6

رانکل M. 3

برداشتنه آورد M. 5

تمام M. omits 7

و آدمیان از جانبین کشته می شدند - چون چند روز برآمد عبید شاعر سبب نارسیدن خبر دهلی آوازه کرد که سلطان غیاث الدین نماند^۱ - و برحمت حق پیوست - امرا و ملوک چنانکه ملک تکیں^۲ و امرای دیگر را اشتعال کرد تا الغ خان را بکشند و بلغاک کنند - الغ خان را ازین حال خبر شد - با پنجاه نفر سوار از آنجا بیرون آمد - امرای حرامخور همه از آنجا هر کسی بجانب اقطاع خود رفتند - چون الغ خان بکوچ متواتر در حضرت آمد و حال بتمام عرضه داشت - سلطان فرمانها فرستاد تا هر کجا که ایشان را دریابند بکشند - امرای مذکور هنوز در ولایت خویش نرسیده بودند - چون فرمان بدین منوال^۳ صادر شد ایشان را هم دران جنگل ها تلف کردند - ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک را فرمان شد تا در اودهه برود - خیلخانه ملک تکیں را بیارد - او آنجا رفت و همه را بگرفت - ملک تاج الدین طالقانی^۴ داماد ملک تکیں از بندی خانه بگریخت - ملک تاج الدین مذکور^۵ در کرانه سرو گرفتار شد - او را همانجا گردن^۶ زدند - پسر ملک تکیں و خیل خانه او را در حضرت آوردند^۷ - سلطان همه را از عورات و مرد و خرد و بزرگ پیش داخل^۸ دار الخلافت در زیر پای پیل انداخت - و عبید شاعر را واژ گونه بردار^۹ کردند - چنین روایت^{۱۰} می کنند راویان اخبار که

۱ نماند امرا و ملوک M.

۲ ملک تکیں B.

۳ بدین نوع M.

۴ طالقانی B.

۵ بگریخت در کرانه سرو M.

۶ گردن زد M.

۷ حضرت آورد M.

۸ داخل M.

عبید شاعر + + Baranī, p. 449 and Tabakāt Akbarī, p. 195 در دار کردند M.
باز گونه B. را زنده بر دار کردند

و این قصه در to up چنین روایت می کنند M. omits from¹⁰

و ظفر خان و نصرت خان و محمود خان شدند - و ملک اسد الدین برادر زاده را نایب باریک گردانید - و ملک بهاء الدین خواهر زاده عرض ممالک و اقطاع سامانه یافت - و گرشاسب^۱ ملک خطاب داد و^۲ دیوان وزارت بعهده شادی^۳ داد و داماد خود کرد و اعوان و انصار قدیم را شغلها مناسب حال^۴ ارزانی داشت - چون کار مملکت قرار گرفت در سفة المذكور الغ خان را با عساکر قاهرة جانب ولایت تلنگ و معبر^۵ نامزد فرمود - الغ خان مذکور با کوبه و دبدبه^۶ پادشاهی بیرون آمد^۷ - لشکر چندیبری و بداون و اودهه و کره و دلمو و بنکرمو^۸ و اقطاعات دیگر بدو پیوست - میان دیوگیر شده در ولایت تلنگ^۹ در آمدند - لشکر دیوگیر نیز^{۱۰} بیامد - الغ خان در ارنکل که دار الملک هفصد سال^{۱۱} رای کرن مها دیو و آبا و اجداد او بود رفته محصر کرد - رای مذکور با جمعیت مقدّمان و سران خویش حصارى شد - و ارنکل را دو حصار است - سنگین و گلی - و هر دو در غایت^{۱۲} استحکامی - چون الغ خان حصار گلی^{۱۳} را محصر کرد - فرمود تا ولایت تلنگ را نهب و^{۱۴} تاراج کنند - غذایم و علف بجهت لشکر بیارند - بدین سبب^{۱۵} لشکر را در مایحتاج وسعتی پیدا آمد - در کار حصار گیری بدل و جان سعی می نمودند^{۱۶} - جنگهای مردانه^{۱۷} از طرفین سخت می شد -

۱ گرشاسب ملک B.

۲ داده دیوان M.

۳ بعده منادی داد M.

۴ مناسب ارزانی M.

۵ M. omits معبر

۶ الغ خان با کوبه پادشاهی بیرون M.

۷ آمده M.

۸ دلمو و سکرمو M.

۹ ولایت ملتان در آمدند M.

۱۰ نیز M. omits

۱۱ B. سال را ارن مهادیو و آبا

۱۲ غایت محکمی M.

۱۳ گلین M.

۱۴ نهب کنند M.

۱۵ بدین سبب M. omits

۱۶ می نمود M.

۱۷ مردانه M. omits

بگرفتند - همچنان کردند - بعده سیاست پیوست - و این واقعه در سنه

احدی و عشرین و سبعمائیه بود *

هرچه کنی باز نشانت دهند^۱ آنچه دهی باز همانست دهند
و مدت ملک ناصر الدین خسرو خان چهار ماه و چند روز بود و الله اعلم
بِالصَّوَابِ و إِلَيْهِ الْمَرْجِعُ و الْمآبُ^۲ *

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بادشاه کریم و عادل بود و در طبیعت او همه^۳ فراهمی و عمارت و آبادانی و دانایی و هشیاری^۴ و عصمت و پاکی و پاکیزگی مجبول و مذکور بود^۵ - و در کیاست و کفایت و فراست^۶ و دانایی و هوشیاری نظیر نداشت - دایماً خمس اوقات فرایض بجماعت گذاردی - و تا نماز خفتن نگذاردی درون حرم نرفتی -
الغرض چون ناصر الدین مذهب شد سلطان غیاث الدین روز شنبه غره ماه شعبان سنه المذكور باتفاق امرا و ملوک و ائمه و سادات و قضات و سایر انام^۷ در دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - امرا و ملوک علائقی را بذواخت - مراتب و منازل و اقطاع بر ایشان مقرر داشت - و خاندانهای قدیم که بر افتاده بودند احیا گردانید - و بعضی اقربایی خود را القاب و اشغال تعیین فرمود - چنانچه ملک فخر الدین پسر بزرگ را الغ خان خطاب^۸ شد و وی عهد خود کرد - و شاهزادگان دیگر بهرام خان

۱ B. کنند

۲ M. omits والیه المرجع و المآب

۳ B. فراهمی

۴ M. omits و هشیاری

۵ M. omits بود

۶ M. omits فراست

۷ M. سایر الانام

۸ M. خطاب او شد و ولی خود گردانید

ناصر الدین منہزم گشت - خانخانان و صوفی خان پیلان و مراتب کم کردہ در دہلی رفتند - غازی ملک از آنجا جانب دہلی راند و بکوچ متواتر روان شد - ناصر الدین خسرو خان نیز خود بیرون آمد و لشکرهای اطراف جمع کردہ نزدیک بیلکوش^۱ لشکر گاہ ساخت - چنانچہ یک سر لشکر در حوض خاص سلطان بود - و یک سر در اندبہتہ^۲ و خزائے سلطان علاؤ الدین کشیدہ سہ گان چہار گان^۳ سال مواجب و انعام لشکر را دادن گرفت - و بعضی شاہزادگان علائی را کہ پیش ازین کور کردہ بود از درون حرم بیرون آوردہ بکشت - و غازی ملک نیز نزدیک روضہ سلطان رضیہ منگلگاہ کردہ مستعد فرود آمد - روز جمعہ ناصر الدین خسرو خان غیر اتفاق سوار شد و صف کشیدہ ترتیب جنگ کرد - ازین طرف غازی ملک نیز لشکر خود مستعد ساخت و بایستاد - بعدہ^۴ ہر دو لشکر بجنگ پیوستند - اول لشکر ناصر الدین غالب آمد - لشکر غازی ملک را بشکست - آخر غازی ملک بایک فوج خاص بمقدار سیصد سوار کہ چون کوہ بر جای ماندہ بود بر چندان ہزار سوار بزد - چنانچہ ہم در اول حملہ ترتیب مراتب و پیلان و سواران بشکست - ناصر الدین خسرو خان منہزم شدہ با بعضی امرای خود در متک رفت و همانجا تلف شد - غازی ملک مظفر و منصور در سرا^۵ پردہ خویش فرود آمد - شب همانجا کرد - پگاہ بامداد درون دہلی در آمد و بر تخت مملکت جلوس فرمود - و سلطان غیاث الدین خود را خطاب کرد - دوم روز آن خبر شد کہ خانخانان برادر ناصر الدین در باغ خریدہ است - ملک فخر الدین را فرمان شد تا آن باغی را از باغ بیرون آوردہ در بازار دہلی

۱ M. بیلکوس لشکرہا

۲ M. اندبہتہ

۳ B. مکان چہار گان

۴ M. omits بعدہ

۵ M. در پردہ

نیز مستعد شده مقابل آمد ^۱ - یک لکھی مذکور هم در اول حمله شکست و مغهزم شده در سامانه رفت - می خواست در دهلی بر ناصر الدین برود - همچنین خلق سامانه حشر کرده او را بکشتند - و ملک عین الملک ملتانی در دهلی بود - چون نبشته غازی ملک برو هم ^۲ رسید او نیز جواب نبشت که من آمدن نتوانم اما عطف کرده در ولایت خویش خواهم رفت - یاری دهی هیچ یکی نخواهم کرد - هر که در میان ^۳ شما دهلی بگیرد با او موافقت کرده خواهد شد - چون جواب مکتوبات ^۴ هر یکی بر غازی ملک رسید خشم ^۵ شد - و ملک بهرام ایبه ^۶ را طلب فرمود و محضر ساخت که مملکت اسلام هندوان گرفتند - و خاندان علانی بر افتاد - اکنون می خواهم که انتقام آن خاندان بکشم - چنانچه سالها با من موافقت نموده اید ^۷ این زمان نیز موافقت باید کرد - تا بیارم شما برسم حاکم خواران تیغ زنیم - هم برین عهد بستند و اتفاق بیرون آمدن کردند - همچنین خبر رسید که مال خراج ملتان و سیوستان و اسپان بی شمار و بی عدد بدلهی میروند - ملک غازی ملک که حیدر ثانی ^۸ بود لشکر را فرمود تا بتمام مال و اسپان غارت کنند - و هر یکی را از ^۹ لشکریان مواجب دو سال مفروغ کرده بدهند - همچنین کردند - چون غازی ملک را این چنین یمن روی نمود از دیپالپور کوچ کرد ^{۱۰} و بتواتر در سرتی رسید - ناصر الدین خسرو خان نیز خانخانان برادر خود و صوفی خان را با لشکریهای انبوه پیش فرستاد - در حوض بهاتی جای مصاف اختیار کردند - آنجا هر دو لشکر را جنگ شد - حق تعالی غازی ملک را ظفر بخشید - لشکر

۱ مقابل آن یک لکھی مذکور M.

۲ بدو هم رسید B.

۳ حشم خود M.

۴ حیدر ثانی M. omits

۵ هر که میان شما که دهلی M.

۶ ایبه M.

۷ M. omits از

۸ مکتوب B.

۹ نموده اند B.

۱۰ کرده M.

سامانه فرستاد - و بجهت استدعای خون^۱ سلطان قطب الدین ایشان را تحریض نمود - و ملک بهرام آینده^۲ بمجرد رسیدن مکتوبات بر ملک غازي ملک آمد - و مغلتي^۳ امیر ملتان جواب نوشت مضمون آنکه من امیر ملتانم با چندین هزار سوار و پیاده بی شمار با دهلي خلاف نمی توانم کرد - علی الخصوص امیر دیبالپور زینهار این خیال فاسد از دماغ بیرون برد - و سر در رقبه اطاعت کشد - چون امیر ملتان برین نوع جواب نبشت ملک غازي بخفیه مکتوبی دیگر برای ساکنان و مقطعان ملتان فرستاد - بهرام سراج که یکی از معارف ملتان^۴ بود با جمعی انبوه مستعد شده در آمد - مغلتي را خبر شد - فرار نموده در جوئی که غازي ملک حفر کرده بود خزید - خلق ملتان سوار و پیاده تعاقب کردند - و از آنجا بیرون آوردند و کشتند^۵ - و محمد شاه پسر امیر سیوستان پیش ازین بر دست سیوستانیان محبوس بود - چون مکتوب غازي ملک رسید سیوستانیان بر محمد شاه^۶ گفتند اگر غازي ملک را اطاعت کنی ما ترا بگذاریم - همچنان کرد - او را گذاشتند - محمد شاه جواب نبشت که متعاقب مکتوب احرام گرفته می آیم^۷ - و قدری کیفیت از حبس خود و غیر مستعد بودن لشکر باز نمود - اما یک لکهی امیر سامانه عین مکتوب^۸ غازي ملک بر ناصر الدین خسرو خان فرستاد - و کیفیت مخالفت غازي ملک باز نمود - و لشکر خود مستعد کرده^۹ بجانب دیبالپور بیرون آورد - چون در حدود دیبالپور رسید ملک غازي ملک

۱ M. استدعا چون

۲ M. ایبه

۳ M. مغلتي

۴ M. معارف ملک

۵ B. آوردند بکشتند

۶ M. بر محمد شاه را گفتند

۷ M. می آید

۸ M. سامانه عین الملک و غازي ملک بر ناصر

۹ M. خود را مستعد کرده از شهر دیبالپور

الدین سنبل را حاتم خان خطاب کرد - و کمال الدین صوفی و کیلدر
و ملک فخر الدین جونا پسر غازی ملک آخور بگ قطبی آخور بگ
گشت - آن گاه خواست تا جمله امرا و ملوک اطراف را در حضرت آرد -
بعضی می آمدند و بعضی سرکشی میکردند - روزی ملک فخر الدین
آخور بگ را گفت که چند از سر اسپ^۱ تازی برق کند - ملک
فخر الدین که همه وقت در اختلال خاندان سلطان علاؤ الدین تاسف
میکرد بهانه یافت - بر غازی ملک^۲ بخشیه مکتوبی نبشت - که زینهار
این^۳ کافر نعمت را استوار نداری و اتفاق آمدن^۴ نکنی - بلکه اگر
خواست خدای تعالی^۵ باشد این فرزند نیز^۶ بخدمت می رسد -
بعد از چند روز فرصت یافت هم بران اسپان سوار شده جانب دیپالپور
راند - پسر ملک بهرام آینه^۷ را نیز برابر خود برد * بیت *
نشسته بران تازیان براق همی راند یگرو بیک اتفاق
ناصر الدین را از رفتن ملک فخر الدین خبر شد - یک فوج سوار متعاقب
او فرستاد - ایشان^۸ سه شبان روز دنبال کردند نتوانستند رسید - ملک
فخر الدین با پسر ملک بهرام هرچه تعجیل تر بر غازی ملک رفت -
و مزاج فساد و اهانت اسلام بتمام^۹ باز گفت - ملک غازی ملک همان
زمان مکتوبات^{۱۰} بجانب بعضی امرا و ملوک علایی چنانکه ملک بهرام آینه
و ملک مغطی امیر ملتان - و ملک عین الملک شهاب ملتانی
و محمد شاه پسر امیر سیوستان^{۱۱} و ملک بک لکهی بنده علایی امیر

۱ گفت تا چند سر اسپ M.

۲ ملک غازی M.

۳ نبشت که سخن این کافر نعمت را M.

۴ اتفاق باین بد عهد نکنی M.

۵ M. omits تعالی

۶ نیز M. omits

۷ بهرام امیر را M.

۸ M. omits ایشان

۹ بتمام M. omits

۱۰ مکتوب B.

۱۱ موصتان B.

سرانجام گوهـر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد
 القصة بعد کشتن سلطان قطب الدین مرحوم و شاهزادگان - خسرو خان در
 برانداختن خاندان علائی دست بر آورد - و بعضی شهزادگان و پسران سلطان
 علاؤ الدین مرحوم که در حادثاتِ ماضیه از آفاتِ مادرِ دهر بی مهر درون
 حرم در کنار مادران مانده بودند چنانچه فرید خان و بو بکر خان و علیخان
 و بهار خان همه را بیرون آورده در ^۱ سنه احدی و عشرین و سبعمانه میل
 در چشم کشید - و بعضی امرا و ملوک علائی را که مخالف خود دید دست ^۲
 آورده بخواری و زاری تمام نابود و نیست گردانید - و بعضی را
 چنانچه عین الملک ^۳ و شهاب تاج ملتانی و چند نفر دیگر ^۴ را متفرق
 گردانید - اغلب هغود فرمانده و حاکم گشتند - و آن جماعت بر اعتماد
 قریب ^۵ ناصر الدین خسرو خان در میان مسلمانان ظلم و تعدی کردن
 گرفتند - و عورات از درون حرم می بردند و خزان و دفاین که از سلطان
 علاؤ الدین مانده بود بتمام پیریشان و تلف می کردند *

همه گنج و انباء دیرینه سال که نارد کسی حصر آن در خیال
 کلید درش هندوان را سپرد که هریک بمقدار بایست برد
 و بعضی امرا و ملوک که بردست او محبوس نشدند حیران و مضطر
 می بودند - تا ناصر الدین خسرو خان فرمانهای استظهار در اطراف فرستاد -
 و خلق را بر خود استدعا کرد - و از مقربان خود هر یکی را بخطاب
 و القاب مشرف گردانید - چنانچه حسام الدین برادر خود را خانخانان
 و یوسف صوفی را صرفیخان و عین الملک ^۶ ملتانی را علم خان و اختیار

۱ M. omits در

۲ دست آورده بکشت و بعضی M.

۳ عین الملک شهاب M.

۴ چند فردی را متفرق M.

۵ ناصر الدین در میان M. and اعتماد قریب B.

۶ عین الملک و اختیار M.

را بگرفت - و سلطان را بر زمین زد و خنجر در سیغه مبارک چنان زد که سلطان شهید از دار فنا بدار بقا رحلت نمود - چون آن حرام خوار کار آن پادشاه پاک اعتقاد را تمام ساخت خود بر تخت سلطنت بنشست - و سلطان ناصر الدین خود را خطاب کرد و زن سلطان را در حباله خویش آورد^۱ - و این واقعه^۲ در پنجم ماه ربیع الاول در سنه عشرين و سیمائه بود *

شد خار خار بستر آن شخص نازنین کآزار می رسید ز دیبا و ششترین^۳ مدت ملک سلطان قطب الدین چهار سال و چند^۴ ماه بود و الله اعلم بالصواب^۵ *

ذکر سلطان ناصر الدین خسرو خان

ناصر الدین خسرو خان از بندگان علانی بود - در عهد طفولیت خسرو خان و برادر او از فہب مالوہ بردست لشکر^۶ اسلام اسیر گشته - و میان بندگان خاص جمع آمده در عهد سلطان قطب الدین مرحوم قربت و احتشام و اختصاص^۷ گرفت و نایب مملکت گشت - چون در اصلش خطا بود در عقلش نقصان - صواب کار خویش درین^۸ کار ناصواب دید - و کمال^۹ کفران نعمت ورزید *

درختی که تلخ است^{۱۰} او را سرشت گوش در^{۱۱} نشانی بباغ بہشت
در از جوی خلدش بہنگام آب بہ بیخ^{۱۲} انگبین ریزی و شیر ناب

۱ M. omits from آورد up to وزن

۲ B. omits ماه ربیع الاول

۳ M. ششترش

۴ M. چهار سال و دو ماه و یازده روز بود

۵ M. omits بالصواب و الله اعلم

۶ B. omits لشکر

۷ M. احتشام گرفت ان مملکت

۸ M. درین دید

۹ M. بکمال

۱۰ M. تلخ آمد

۱۱ M. برنشانی

۱۲ M. ہمہ انگبین

و نفایس دیگر بوجه خدمتی خسرو خان را داد - و شرط اطاعت و خدمت گاری^۱ بها آورد - و خلعت از خسرو خان پوشید - از آنجا خسرو خان بجانب ملکی^۲ نهضت کرد - و بیست زنجیر پیل و یک الماس بوزن شش درم دست آورده در ولایت معبر در آمد - از ایشان نیز پیل و مال فراوان گرفت - چون مالهای بیشمار و پیلان^۳ بسیار بدست او افتاد^۴ خواست تا از سلطان عاصی شده هم دران طوف بماند - امرا و ملوک حضرت که برابر او نامزد بودند چنانچه ملک تلبغه بغده^۵ و ملک تلبغه فاگوری و ملک حاجی نایب عرض و ملک تمر و ملک تکیه و ملک مل و امرای دیگر همه متفق شده او را بزور در دهلی آوردند - و این معنی بحضور^۶ سلطان توجیه کردند - سلطان در حق او گفته ایشان مسموع نداشت - بلکه مرحمتهای فراوان و شفقتهای بی پایان ارزانی فرمود - و در حق آن حلال خواران سیاست فرمود - بعد ازان^۷ چندگاه خسرو خان حرام خوار غدیری بجه^۸ غدر اندیشید - و چند نفر براو اقبالی خویش آورده درون خانه پنهان داشت تا سلطان را بکشد - در وقت نماز خفتن آن حرامخوار بدبخت^۹ با برادران و قریبتان در آمد - سلطان در آن شب مست بود - بگرفت^۹ و خنجر بر خنجر مبارک راند - سلطان از قوت جوانی و زور مستی خود را از دست حرامخوار رها کنانید و عزیمت سراچی معروسه کرد - آن حرام خوار تعاقب نمود - و جعد مبارک

۱ و خدمتگاری M. omits

۲ مثلی نهضت و بیست M.

۳ پیل بسیار M.

۴ بدست افتاده M.

۵ تلبغه بغده Tabakāt Akbarī p. 181 بغره M.

۷ بعد ان چندگاه M.

۶ آوردند بحضور سلطان M.

۹ بد بخت M. omits

پاک عنقاد up to و خنجر and بگرفته کشت و خورد بوتخت M. را تمام ساخت

* بیت *

خدا داد ما^۱ را بشمشیر و رای نیارد سند دیگری جز خدای
 آنگاه طرف دیوگیر عزیمت فرمود - و چندگاه آنجا سکونت کرده یک
 لکهی را در دیوگیر گذاشت - و خود بحضرت دارالملک باز گشت -
 چون در بالا کهی^۲ ساکونه رسید اسد الدین پسر ملک خموش غدر
 اندیشید - و چند نفر دیگر باو یار شدند - آرام شه پسر خورم کهچوری وکیل
 جلالی نیم شب سلطان را خبر داد - چون بامداد شد^۳ اسد الدین و ملک
 مصری را بگرفتند - ایشان مقرر شدند - بسیاست پیوستند - سلطان از آنجا
 کوچ متواتر در دهلی آمد - بعد ازان یک لکهی در دیوگیر عصیان ورزید
 و علامات بادشاهی ظاهر گردانید - سلطان لشکریهای قاهره^۴ خسرو خان را
 داده در دیوگیر بجهت^۵ دفع فتنه یک لکهی نامزد فرمود - چون خسرو
 خان آنجا رسید لشکریهای دیوگیر که آنجا جمع شده بودند^۶ یک لکهی
 را گرفته غل در گردن و زنجیر در پای کرده خدوه^۷ فخلوه^۸ بر خسرو خان آوردند -
 خسرو خان او را در حضرت فرستاد - و آنجا بسیاست پیوست - خسرو خان
 از آنجا کوچ کرده طایفه راکهو^۹ را نهب و تاراج کرد^{۱۰} - و غنایم فراوان
 از زر سامت^{۱۱} و ناطق بدست آورد - بعد از آن جانب تلنگ رفت -
 چون در حدود تلنگ رسید رای تلنگ طاقت مقاومت نیاورد - حصار
 شد - خسرو خان حصار را محصر^{۱۲} کرد - بعد از^{۱۳} چند روز رای
 مذکور عاجز گشت - صد و چند زنجیر پیل و خزاین و دفاین

۱ M. خدا داد ها را

۳ B. بامداد اسدالدین

۵ M. سبب دفع

۷ M. راکهو

۹ M. غنایم فراوان بدست آورد بعد از جانب تلنگ

۱۱ M. بعد از آن چند

۲ M. بالا کهی

۴ M. لشکر قاهر

۶ B. جمع شده بود

۸ B. تاراج نهاد

۱۰ M. حصار را مهر کرد

۱۲ M. omits مذکور

خان خطاب کرد - و محمود محمد مولی^۱ میر خان - و ملک دیفان
ظفر خان شد - و ملک فخرالدین^۲ جونا پسر غازی ملک امیر آخور -
و ملک قیصر خاص حاجب^۳ - و اصبح قریبک میسره^۴ - و یک لکھی معو
قریبک میمنه - و بشیر معزی^۵ نایب خاص حاجب - و بیدگ روزمئی
سر جاندار میمنه - و حسن بیگی سر جاندار میسره - و خواجه حاجی شب
نویس نایب عرض ممالک گشتند - همدران سال جلوس اتفاق کرد که
جانب دیوگیر رود - امرا و ملوک عرضه داشت کردند این معنی
پسندیده نیست - بادشاه را در ابتدای جلوس که ملک نوگیر بود
مصلحت نباشد که بدور دست عزیمت کند *

* نظم *
پسندیده نبود ز فرهنگ و رای جهان بادشاه را خرامش ز جای
که داند که در پرده بد خواجه کیست بصدق اندرون مخلص شاه کیست
بنه^۶ به که جا گیرد اول فراخ پس انکه زند سوی هر بیخ شاخ^۷
بعده سلطان فرمود^۸ هیچ کس را از شما گمان بود که ملک بوجود
چندین برادران بمن رسد - گفتند نبود - پس گفت چون حق تعالی
بی واسطه و بی منت کسی ملک بمن داد مقدور که باشد^۹ که از من
بستاند - و آن وقت که بستاند حد کیست که باز^{۱۰} دهد - و این بیت
می گفت^{۱۱} *

1 Barani, p. 379 and Tabakāt Akbarī, p. 175 شیر خان ملک محمد مولی

و محمد مولی عم خود را شیر خان خطاب فرمود

2 Barani, p. 379 فخر الدین اخربگ جونا برید ملک

3 Barani, p. 379 قریبک و میسره M. 4 ملک تاج الدین حاجب قیصر خان

5 M. معزی 6 M. تنه آن که جا 7 B. بیخ و شاخ

8 M. گفت 9 B. مقدور باشد که از 10 M. باز دهاند

11 M. omits و این بیت می گفت

و سرها^۱ در بنا گوش بسته یکسر بالا رفتند - و تیغ بران^۲ بران حرامخوار
 انداختند - او گریخته در پرده^۳ حرمگاه خزید - از آنجا بیرون^۴ آورده سرش
 بریدند - بعد از آن مبارک خان که درون پنهان مانده بود^۵ از حرم محترم
 بیرون آمد - سلطان شهاب الدین^۶ را خدمت کرد - خود نایب ملک شد
 تا^۷ مدت چهار ماه - چون سلطان شهاب الدین خرد بود صلاح
 و فساد مملکت نمی دانست - امرا و ملوک نیز بر مبارک خان^۸ نظر داشتند
 اما بیرون نتوانستند داد - بعده^۹ مبارک خان سلطان شهاب الدین را
 جلا کرد^{۱۰} و خود^{۱۱} را سلطان خطاب کرد و بر تخت سلطنت جلوس فرمود -
 و این واقعه در سده ست و سیم^{۱۲} بود * بیت *

تا جهان بود چنیس بود و چنیس خواهد بود

همه را عاقبت کار همین خواهد بود

و مدت ملک سلطان علاء الدین بیست و یک سال بود و الله اعلم بالصواب *

ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاه

سلطان قطب الدین مبارک شاه پسر سلطان علاء الدین بود - چون
 سلطان شهاب الدین را جلا^{۱۰} کردند روز یکشنبه بیستم ماه محرم سده
 المذكور در قصر دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و کسان
 خود را بالقاب و اشغال معین گردانید - چنانچه خسرو پاسبان را خسرو

- ۱ B. بر کشیدند و پرها در بنا گوش بسته بمکر بالا
 ۲ M. omits بران
 ۳ M. آوردند سرش بریدند
 ۴ M. مانده بود بیرون مبارکخان از حرم
 ۵ M. omits الدین
 ۶ B. مدت
 ۷ B. مدت چهار ماه بگذشت
 ۸ M. بر مبارکخان آن نظر
 ۹ M. omits بعده
 ۱۰ M. جدا کردند
 ۱۱ M. omits خود

بوسه بر سر و روی^۱ آن شاهزاده یوسف صفت - فرشته منش داد و فرمود
 برو مادر را ببین - چون خضر خان بدیدن مادر رفت ملک نایب
 حرامخور^۲ قواشی بردار پس دریده پیش بریده محل خلوت یافت -
 پیش سلطان عرضه داشت کرد که اگر^۳ خضر را اتفاق ملک گرفتن
 نیست بی فرمان بادشاه چرا در حضرت آمده است - سلطان را چندان
 غبط و هوش نمانده بود^۴ فرمود تا خضر خان را و شادی خان را بند
 کرده در گوالیر^۵ فرستند - هر دو برادر بی گناه^۶ را بند کرده سیوم روز در
 گوالیر بردند - چون چند روزی بر آمد سلطان را زحمت غالب شد -
 و همدران زحمت برحمت حق پیوست - در هفتم ماه شوال سنه
 خمس عشر و سیمائنه ملک نایب پسر سلطان را که شهاب الدین
 لقب بود بر تخت بنشاند^۷ و سلطان شهاب الدین خطاب کرد
 و خود^۸ نایب ملک شد - و ملک اختیار الدین سنبل را در گوالیر
 فرستاد تا چشم خضر خان و شادی خان بکشد^۹ - چون این خبر بر
 خضر خان رسید^{۱۰} چشم پر آب کرد و دل بر قضای مرگ^{۱۱} نهاد - سنبل
 حرامخور ایشان را میل کشیده باز گشت - ملک نایب در تدبیر آن شد
 که امرای علایی^{۱۲} را بدست آورده دفع کند - همدران^{۱۳} اندیشه فاسد
 بود که مبشر و بشیر پایگان خوابگاهی سلطان علاؤ الدین اندیشه کردند
 که حرامخور را بکشند - دران شب نوبت ایشان بود تیغ برکشیدند

۱ M. بوسه بر روی او داد فرمود

۲ M. حرام خوار محل خلوت

۳ B. نمانده بود و خوف گشته فرمود

۴ M. omits بی گناه

۵ M. بکشند

۶ B. اعلایی

۷ M. نشاند

۸ M. رسید

۹ M. بعد ازان اندیشه

۱۰ M. اگر

۱۱ M. کالیر

۱۲ M. کرد و چون نایب

۱۳ M. دل زیر فساد سنبل

که خضر خان را در ملک بفشاند و خود نایب ملک شود - و بعد از چندگاه او را نیز^۱ تمام کند - و مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ خود مُلک بگیرد - سلطان را زحمت غالب شده بود - از خود^۲ خبر نداشت - این معنی تحقیق پنداشت - فرمان شد تا البغان را بکشند - چون البغان در سرای آمد ملک کمال الدین کرک و ملک نایب هر دو البغان را گرفته بکشند - چون ملک نایب کار البغان^۳ پرداخت بر سلطان عرضه داشت کرد - چو البغان کشته شد نباید خضر خان ازین سبب هراسی گیرد - بجانب خضر خان فرمان اصدار یابد و اقطاع امرود بدو مفوض گردد تا آنجا باشد - بمضمون آنکه آن فرزند در امرود بنشیند و تا دامن کوه شکارگاه خود سازد - و تا فرمان طلب صادر نگردد اصلاً^۴ در حضرت اعلی نیاید - چون فرمان اعلی بر خضر خان رسید بغایت متروّد و متماّم^۵ شد - و از هتھناپور در امرود رفت - و در امرود نیز فرمانی دیگر رسید که چتر و دور باش و آنچه علامت بادشاهی باشد بحضرت اعلی^۶ فرستد - خضر خان اطاعت کرد و هرچه علامات بادشاهی بود بحضرت فرستاد - بعد از چند روز با خود گفت که من خیانتی نکرده ام که موجب سیاستی و مستوجب ملامتی گردم - اگر بغیر فرمان در حضرت روم سلطان البته شفقت پدری از من دریغ ندارد - و اگر گناهی و با خطائی در وجود آمده باشد بگذارد^۷ - سوار شد - دوم روز از امرود در حضرت آمد - پای بوس کرد - سلطان از شفقت پدری در گذار گرفت -

و سلطان از خود خبر. B. ۲ چندگاه کار او نیز تمام. M. ۱

البغان منجر پرداخت. B. and البغان را پرداخت. M. ۳

نگردد در حضرت نیاید. M. ۴ M. omits ۵

در حضرت فرستد. M. ۶ بگذرد. B. ۷

ملک نایب باریک^۱ با عساکر قاهره در ملک معبر نامزد شد - چون لشکر اسلام^۲ در حد معبر رسید ولایت معبر^۳ نهب و تاراج کرد و مال بسیار و دفاین بی شمار^۴ بردست آمد - و صد زنجیر پیل بدست آورد - و چند هزار مفسد نامدار بدوزخ فرستاد^۵ - اقالیم معبر در ضبط و تصرف بندگان حضرت اعلی آمد - و ملک نایب مظفر و منصور باز گشت - چون سلطان علاؤ الدین از کار جهانگیری و شغل کشور کشائی فارغ شد کار خیر شاهزاده^۶ بنیاد نهاد - فرمود تا اهل تقویم و اصحاب تنجیم به^۷ نیکوترین فال روز اختیار کنند - منجمان^۸ بر حکم فرمان اعلی از شمار تقویم و حساب تنجیم به بهترین روزی و خوبترین ساعتی کار خیر شاهزاده^۹ مد الله عمه اختیار کردند - بطالع سعد و اختر میمون در شهر قبهای فلک سامی^{۱۰} بر آوردند - و بکنج و مهرتاب^{۱۱} پوشانیدند - و اهل طرب از^{۱۲} مسلم و هندو بقبها نغمه ساز گشتند - و فلک را در چرخ^{۱۳} آوردند - بعد ازان چندگاه سلطان را زحمت تب^{۱۴} غالب آمد - خضر خان پسر بزرگ سلطان به نیت صحت نذر کرد - که اگر حق تعالی سلطان را شفای عاجل کرامت کند پیاده بزیارت پیران هتھناپور رود - حق تعالی^{۱۵} سلطان را اندک مایه صحت رومی داد - خضر خان بر حکم نذر در هتھناپور بزیارت پیران^{۱۶} رفت - ملک نایب بسطان باز نمود که البکخان را اتفاق آنست

۱ M. omits ۲ M. omits ۳ M. omits

۴ M. omits ۵ B. omits

۶ M. omits ۷ M. omits

۸ B. omits ۹ B. omits

۱۰ B. omits

۱۱ B. omits

۱۲ B. omits

۱۳ M. omits

۱۴ M. omits

۱۵ B. omits

۱۶ M. omits

تا ۱ مفسدان آن دیار را قلع و قمع کند - و شرّ ایشان بکفایت رساند - و هر که سر در ربنه اطاعت آرد او را بخلعت امان و تشریف استظهار مشرف گرداند - و دران ایام در مالوه کوا نام مقدّمی بود - بقیاس چهل هزار سوار و یک لک پیاده داشت - چون لشکر دران نواحی رسید کوا طاقت مقاومت نیارود - فرار نمود - ولایت او بتمام تاراج و نهب گشت ۲ - و دران ایام در سیوانه مفسدی بود سَلْدیو ۳ نام - با جمعیت انبوه در قلعه سیوانه حصاری شد - لشکر بسیار کوشش نمود ۴ اما نتوانست کشاد - سلطان بر طریق شکار بیرون آمد و آنجا رفت - هم در اول روز قلعه مذکور زیر و زبر ۵ گردانید - زهی اقبال و نصرت که الله سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل رعیت نواز حشم پرور را عنایت فرموده بود - فتح کرد و سَلْدیو لعین را بدوزخ فرستاد - و همدران سال جالور بدست کمال الدین کرک فتح شد - و کسمر ۶ دیو مفسد بدوزخ رفت - بعده ۷ رایات اعلی بجانب دارالملک دهلی ۸ مراجعت فرمود - در سنه اثنین و سبعمائه لشکرها بجانب تلنگ نامزد شد - چون لشکر در حدود تلنگ رسید رای تلنگ پیلان و سوار و پیاده بی شمار داشت - مع هذا نتوانست که با لشکر اسلام مقاومت کند - حصاری شد - لشکر ۹ حصار را گرد کرده ولایت بتمام نهب و تاراج فهاد - رای تلنگ امان خواست - پیل و مال و خزاین و دفاین بوجه خدمتی پیش آورد - و سر در ربنه اطاعت کشید - از آنجا لشکر اسلام بعضرت باز گشت - بعد ازان

۱ مفسدان دیار را قلع کند M.

۲ نهب گشت - بعده ازان در سوانه M.

۳ کوشش نمودن نتوانست کشاد M.

۴ قلعه مذکور فتح کرد و سَلْدیو M.

۵ بعده omits

۶ دهلی M. omits

۷ سَلْدیو نام جمعیت M.

۸ کسمر دیو M.

۹ لشکر اسلام حصار B.

شدند - بعضی از ایشان برای همیہ دیو در جہاين رفتند و بعضی جانبين پراگندہ گشتند - و الغ خان از آنجا بکوچ متواتر در حضرت رفت - و در سنہ تسع و تسعين و ستمائہ الغ خان با عساکر اندوہ جانب رنتھپور^۱ و جہاين نامزد شد - در آنجا^۲ رای بود همير^۳ دیو نام حصاري شد^۴ - و حصاري بر سر کوه باستحکام تمام داشت کہ عقاب بدستون بر آن کوه بی ستون نتوان گذشت^۵ - و او را دوازده^۶ هزار مرد تازی سوار و پیدادہ بی شمار و پیلان نامدار بودند - چون الغ خان آنجا رسید لشکرها^۷ ساختہ کرد - هر دو لشکر^۸ از آن مقام پسترباز گشت و نزول کرد - از آنجا الاغان بحضرت فرستاد تا از استحکام حصار و استعداد پیدادہ و سوار عوضہ^۹ دارند - و رکاب^{۱۰} دولت بانهدام و انہزام ان مقام ترغیب نمایند - چون الاغان کیفیت حال بحضرت باز نمودند سلطان لشکرها جمع کردہ بکوچ متواتر در رنتھپور رفت و آن را فتح کرد - و همير دیو لعین را بدوزخ فرستاد - پیل و مال و خزاین و دفاين او بتمام^{۱۱} در دست ارکان دولت آمد - و دران قلعه کوتوالی تعیین فرمود و اقطاع جہاين^{۱۲} بالغ خان مفوض شد^{۱۳} - از آنجا قصد قلعه^{۱۴} چتر کرد و ان را نیز^{۱۵} فتح کرد - و آنجا خضر خان چتر لعل یافت - و چترور خضر آباد نام کردہ بخضر خان انعام فرمود - از آنجا رایات اعلی^{۱۶} بپیروزی و پیروزی بجانب دارالملک دهلي باز گشت - و در سنہ سبع مائہ سلطان^{۱۷} ملک عین الملک شہاب ملتانی را با لشکری بسیار در مالوہ نامزد کرد -

هميرہ M. 3 از آنجا B. 2 جہاين and رنتھپور Barani, p. 213 رنتھپور M. 1

نتوان گذشت upto کہ عقاب M. omits from 5 نام حصاري بر سر کوه M. 4

لشکرها B. and M. 8 لشکرها M. 7 ده هزار M. 6

امکان دولت B. 10 عرض دارند M. 9

شد M. omits 18 جہاين M. 12 بتمام دست آورد M. 11

سلطان M. omits 18 اعلی بجانب M. 15 ان را فتح M. 14

فارغ شد در سنه ثمان و تسعين و ستمائه الغ خان را ¹ با عساکر گردون مآثر قاهره طرف گجرات نامزد فرمود - تا دمار ² ازان دیار برآرد - در آن ایام کرن رای گجرات سی هزار سوار جوار و هشتاد هزار ³ پیاده نامدار و سی زنجیر پیل مهیب سه رخ رو و کوه پیکر و عفریت هیکل داشت - چون الغ خان نزدیک گجرات رسید رای کرن طاقت مقاومت نیاورد - منهنم گشت - الغ خان در گجرات در آمد - تمامی ولایت را زهب و تاراج کرد و بیست زنجیر پیل بدست آورد - و تعاقب رای کرن مذکور ⁴ تا سومنات کرد - بتخانه که در سومنات ⁵ بود از قدم میشوم او خراب گشت - و آن بتخانه که قبله گاه هندوان و رای رایان بود مستاصل و منهدم گردانیده و مسجدی بر آورده از آنجا بسوی حضرت باز گشت - چون در حد جالور رسید بجهت اموالی که لشکر را از زهب گجرات و سومنات بدست آمده بود تفحص آغاز کرد - خلق را دمه ⁶ می نهاد و نمک آب میداد - بعضی طایفه مغل که برابر الب خان ⁷ و الغ خان بودند چنانچه یلجق ⁸ و کسری و بیگی ⁹ و تمغان و محمد شه و تمر بغه ¹⁰ و شادی بغه و قتلغ بغه ¹¹ طاقت نتوانستند آورد و غنیمت باز نتوانستند داد - از الغ خان برگشتند ¹² و قصد کشتن او کردند - اما مقهور و مخدول ¹³

تاده از ازان دیار بر آرد M. ²

سی هزار سوار و هشتاد هزار پیاده و سی زنجیر پیل داشت M. ³

مذکور M. omits ⁴

سومنات بود خراب کرده مسجدی بر آورد و بسوی M. ⁵

دمه M. ⁶

الب خان M. omits ⁷

ملحق B. ⁸

تبه M. ⁹

تمر تغه M. ¹⁰

قتلعه M. ¹¹

باز گشتند M. ¹²

مخدول M. omits ¹³

پیش داخل بشکستند - و خود از شراب توبه کرد و فرمود که شراب در شهر نفروشد - و هرکه شراب خورد در زندان ابد^۱ گذد - بعد ازان در سنه سبع و تسعین و ستمائه سلطان بجهت بر انداختن طایفه مغل^۲ نو مسلمانان اندیشه می کرد - اثنای^۳ آن نو مسلمانان تنی چند^۴ که در شهر بودند بر سلطان غدر کردند - سبب آنکه سلطان بر ایشان اندیشه میکرد - و سخت گرفته بود - و بر خلق ایشان بدگمان شده - قرار غدر بدان دادند که چون سلطان در سیرگاه نا مستعد شکره پراند و خلق بنظاره^۵ مشغول گردد ما سوار در آئیم - بروی بزیم^۶ - او را و نزدیکان او را بکشیم - منعیان این خبر بسمع مبارک سلطان^۷ رسانیدند - بعده^۸ سلطان خفیه بر مقطعان^۹ بلاد و ممالک فرمان نبشست - و موعود مستقیم گردانید تا بیک موعود و بیک اتفاق و یک روز نو مسلمانان کل بلاد ممالک را بکشند^{۱۰} - چنانچه هیچ یکی از مغلی^{۱۱} گویان در مملکت هندوستان نماند - بعد ازان بجانب هندوستان بیرون آمد^{۱۲} و دیوگیر را که در نوبت امیری فتح کرده بود و غنایم فراوان^{۱۳} و نفایس بی پایان بدست آورده بار دیگر لشکر کشید - و آن بلاد را مضبوط گردانید - و چون ممالک دهلی حق تبارک^{۱۴} و تعالی او را صاف گردانید و از انهرام لشکر ملاعین

۱ M. omits ابد

۲ M. و نو مسلمانان

۳ M. در اثناء

۴ B. نو مسلمانانی چند

۵ M. خلق نظاره

۶ B. بروی بزیم

۷ M. این خبر شنیع بسلطان

۸ M. omits بعده

۹ B. بر مقطعان و M. and بر متعلقان بلاد ممالک

۱۰ M. بکشند

۱۱ B. مغل

۱۲ M. آمده

۱۳ M. فراوان بدست آورده بار دیگر بکشاد و چون ممالک دهلی

۱۴ B. omits تبارک و

شکسته و پیریشان باز رفتند - کُرت پنجم اقبال^۱ منده و کیک - لشکرها جمع کرده به انتقام محمد توتق و علی بیگ در حد ملتان تاختند - و این بار لشکری عدد بود - اما چون^۲ فیروزی سلطان علاؤ الدین معاينه کرده بودند و کرات منهزم و مقهور و مخدول^۳ گشته بیشتر آمدن نتوانستند - سلطان ملک نایب و ملک تغلق را^۴ با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون ایشان در حد ملتان رسیدند لشکر مغل^۵ تاخته و غنیمت کرده باز گشته بود - ملک نایب و ملک تغلق تعاقب کرده بر ایشان زدند - کیک ملعون که یکی از مبارزان آن دیار بود زنده^۶ اسیر و دستگیر شد - غذایم که بدست ملاعین آمده بود تمام باز شدند^۷ - لشکر اسلام مظفر و منصور بحضرت اعلی^۸ باز گشت - بعد ازین لشکر مغل از مهابت عساکر هندوستان گرد آن دیار^۹ نگشت و رخ بدین^{۱۰} طرف نهداد - چننین می آرند که سلطان در شراب شربی^{۱۱} تمام داشته با حریفان مجلس شراب همی خورد - حاضران مجلس را^{۱۲} بیگانه شده بود - یکدیگر را اشارت کردند که بر خیزیم - سلطان را بر اشارت دادن ایشان نظر افتاد - گفت^{۱۳} غدر غدر - قاضی بها را بکشت - دیگران را باز گردانید^{۱۴} - چون روز شد قاضی بها را طلبید - گفتند او در شب گشته شد - سلطان همان زمان فرمان داد تا شراب خانه را بتمام^{۱۵}

۱ اقبال B.

۲ چون از روزی سلطان M.

۳ و مخدول M. omits

۴ را M. omits

۵ لشکر تاخته غنیمت M.

۶ بود به تمام اسیر B.

۷ بتمام باز خریدند M.

۸ اعلی M. omits

۹ گرد این نگشت M.

۱۰ برین طرف M.

۱۱ شربتی B.

۱۲ را M. omits

۱۳ گفت غدر قاضی M.

۱۴ دیگران باز گشتند M.

۱۵ بتمام M. omits

رفت - کرت سیوم ^۱ ترغی که یکی از مرکنان ^۲ آن دیار بود با لشکر انبوه
 بقدر یک لکه و بیست هزار سوار دلیر و نامدار دامن کوه ^۳ گرفته تا حد برن
 رسید - ملک فخر الدین امیر داد مقطع برن حصار ی شد - سلطان بجهت ^۴
 دفع ملاعین ملک تغلق را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون لشکر اسلام
 در برن رسید ملک فخر الدین امیر داد نیز بیامد - یکجا شده شبخون بر
 ملاعین زدند - بعذایت الله تعالی لشکر ملاعین شکسته و منهزم شده
 باز گشت - ترغی مذکور زنده بدست آمد - ملک تغلق او را در حضرت
 آورد - کرت ^۵ چهارم محمد ترنق ^۶ و علی بیگ که بادشاهزادگان
 خراسان بودند لشکر بی شمار و مردان جلد و نامدار جمع کردند بدو فوج -
 یکی در دامن کوه سر مور تا حد آب بیا - دوم جانب ناگور تاختند -
 سلطان ملک نایب ^۷ بنده خود و ملک تغلق امیر دیپالپور را در امروزه
 نامزد فرمود - چون ایشان در امروزه رسیدند چنان تحقیق شد که مغل
 بسیار غذایم ^۸ بدست آورده است - گزاره آب رهب گرفته
 می آید - ملک نایب با استعداد جنگ پیش آهنگ در آمد - هر دو
 لشکر را مصاف شد - لشکر اسلام ظفر یافت - و هر دو بادشاهزادگان مذکور اسیر
 و دستگیر گشتند - غل ^۹ و زنجیر که مشتاق گردن آن ملعونان بود
 معانقه کرد - خذوه ^{۱۰} فغلوله - لشکر اسلام ایشان را غل در گردن کرده در
 حضرت آوردند - و جمله غذایم و بهایم که بر دست مغل آمده بود
 را کفایت کردند - و بیشتری از ملاعین علف تیغ بی دریغ ^{۱۰} گشتند - باقی

^۱ M. نزعی

^۳ کوه کروه M.

^۵ M. کرت

^۷ B. and M. ملک نایب و ملک نایب خود

^۹ M. omits from غل to آوردند

^۲ M. مرکنان

^۴ M. سبب دفع فتنه ملاعین

^۶ M. ترنق

^۸ B. بسیار غذایم بی شمار

^{۱۰} M. omits بی دریغ

ابوهر رسید فرمان^۱ جهان مطاع صادر گشت که همانجا ارکلیخان و سلطان رکن الدین را در^۲ چشم میل کشند - و البخان ایشان را در هانسی تسلیم کوتوال کرده بحضرت آید - همچنان کردند - و احمد چپ و الغورا نیز میل کشیده در گوالیر^۳ فرستادند - اقطاع ملتان ملک هرمار یافت - الغ خان بحضرت پیوست - طایفه دیگر که با ارکلی خان یار بودند ایشان را نیز کور کرده در کهرام فرستادند - و ارکلی خان^۴ و ارسلان خان را از سامانه بند کرده در بهرایچ جلا^۵ کردند - و همانجا زه در گردن انداخته بیاریختند - و هرمار از ملتان طلب شد او را نیز کور کرده در اچه فرستادند - اقطاع ملتان بالبخان مغرض شد - همچنین لشکر ملاعین در حد منجهور تاخت - سلطان^۶ الغ خان و ملک تغلق امیر دیپالپور را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون آنجا رسیدند خبر تحقیق شد که لشکر مغل تاخته است و غنیمت بسیار دست آورده میبرد - بالغ خان کمین ساخته بر ایشان زد - چنانچه هم در اول حمله انهرام در ملاعین افتاد - بعضی شکسته باز رفتند و بعضی زنده اسیر و دست گیر گشتند - کورت دوم قتلغ خواجه بادشاه ترکستان^۷ خود قصد ولایت هندوستان کرد - چنانچه لشکر مغل تا حد کیلی در آمد^۸ - سلطان الغ خان و ظفر خان را با عساکر قاهره نامزد فرمود - هر دو لشکر را در کیلی مصاف شد - و ظفر خان شهادت یافت - لشکر ملاعین منهره گشت - قتلغ خواجه با بعضی لشکر جانب ترکستان^۷ روی نهاده بعد از^۸ رفتن همانجا در دوزخ

۱ M. فرمان آمد تا همانجا.

۲ B. omits in در چشم.

۳ M. کالپور.

۴ M. omits خان ارکلی.

۵ M. جدا کردند.

۶ M. ملک الغ خان.

۷ M. خراسان.

۸ B. and M. omits رفتن همانجا.

ذکر سلطان علاء الدین محمد شاه

سلطان علاء الدین محمد شاه پسر ملک شهاب الدین خلجی بود - چون سلطان رکن الدین بجانب ملتان رفت بیست و دوم ماه^۱ ذی الحجه سنة المذكور بانفاق امرا و ملوک در قصر دولتمخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و همان زمان در کوشک لعل آمد - هر کسی را بر اندازه حال او خطاب و اشغال معین گردانید - چنانکه الماس بیگ برادر خود را امیر حاجب باربک و الغ خان خطاب کرد - ملک هرنمار وکیلدر امین خان و ملک سونچ^۲ نکشیخان و ملک امالچی ارسلان خان شدند - اقطاع سامانه ارسلان^۳ خان را مفوض شد - یوسف خواهرزاده ظفر خان و سنجر حربون^۴ البیخان و سلیمان شه برادر زاده البیخان و برادرزاده دوم قتلغ خان و ملک خموش بغوشخان^۵ و ملک نصرت نصرت خان^۶ مخاطب گشتند - ملک تاج الدین کوچی تمغاج خان^۷ و فخر الدین کوچی بغرا خان و مولانا تاج الدین سر پرده داری یافت - در ماه محرم سنه ست و تسعین و ستمائه سلطان علاء الدین - الغ خان و البیخان را در ملتان^۸ بقصد ارکلیخان و سلطان رکن الدین فرستاد - چون الغ خان در ملتان رسید ایشان طاقت مقاومت نداشتند - حصارى شدند - ساکنان و متوطنان ملتان امان خواستند و صلح جستند - ارکلیخان و سلطان رکن الدین را بند کرده بر الغ خان آوردند - الغ خان ایشان را برابر کرده در حضرت می آورد - چون نزدیک

۱ M. omits ماه.

۳ B. از ارسلان خان را مفوض.

۵ M. بغر شیخان.

۷ کوچی و تمغاجخان.

۲ M. ملک سونچ نکشیخان.

۴ M. سنجر خسر پوره البیخان.

۶ M. omits نصرت خان.

۸ M. omits در ملتان.

دهلي با او بيعت کردند - بعده ملک علاء الدين بکوچ متواتر بجانب دهلي رانده مي آمد - در هر منزلی که مي رسيد اجپوها^۱ زر لشکر را ميداد - چنانچه خلق تمام رخ بر^۲ علاء الدين نهادند - چون در کنار^۳ جون رسيد عراده و منجنیق^۴ نهاد و اجپوها را بيرون انداختن گرفت^۵ - امرای دهلي^۶ بر ملک علاء الدين عهدها فرستادند و بيعت کردند - بعده دوگان سه گان^۷ امرا هر روز ازین جانب مي تافتند و بر ملک علاء الدين مي پيوستند - چون سلطان رکن الدين را اين حال معلوم شد طاقت استقامت نتوانست آورد - رخ بسوی ارکليخان نهاد - ملک قطب الدين و ملک احمد چپ و بغرا گيلاني موافقت نمودند و در ملتان رفتند - روز ديگر ملک علاء الدين آب جون عبیره کرد و در سیري نزول فرمود - بعد از سي^۸ روز ديگر بر تخت مملکت بنشست - و اين واقعه در نوزدهم ماه ذی الحجه سنه خمس و تسعين و ستمائه بود - اين رباعي مي گفت^۹ -

ديدی چه کرد چرخ ستم گار^{۱۰} و اخترش

نامش مبر چه چرخ نه چرخ و نه چنبرش

در خاک او فگند چه خورشيد ملک را

گردون که خاک بر سر خورشيد انورش

مدت ملک سلطان جلال الدين مرحوم هفت سال و چند ماه بود

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ^{۱۰} *

۱ M. اجپوها زد.

۲ M. ملک علاء الدين آوردند.

۳ M. عراده منجنیق.

۴ M. بيرون انداختن طرف امرا.

۵ Tabakāt Akbarī, p. 137:

ملک علاء الدين هر روز منجنیق پر زر کرده در لشکر پراکنده ساختی *

۶ M. دوگان یگان امرا.

۷ M. بعد از پنج روز.

۸ M. اين رباعي مي گفت.

۹ M. چرخ ستم گار اخترش.

۱۰ M. بالصواب و اليه المرجع والمآب.

برود و او را بیاراد - امرا و ملوک درین سخن رضا نمی دادند - سلطان گفته ایشان نشنید - با چند نفر معین چنانچه خورم وکیل در و ملک فخر الدین کوجی و ملک عوض قریبک و ملک جمال الدین ابوالعالی و نصیر الدین کهرامنی و اختیار الدین نایب و کیلدر و ترمتی طشتدار بوقت نماز دیگر گذار لب آب گنگ شد - هم در کرانه آب جایگاهی راست کرده بودند - سلطان آنجا بنشست - ملک علاء الدین با جمعیت انبوه در آمد و پهای سلطان پاک سیرت^۱ افتاد - و سلطان از غایت شفقت محاسن^۲ ملک علاء الدین گرفت و ببوسید - گفت که من ترا پدرم و^۳ چندین سال بهر این^۴ پروردم که از من هراس گیری - ملک علاء الدین دست سلطان بگرفت - محمود سالم سلاحدار^۵ تیغ از نیام کشید و بر سلطان بزد - بیک زخم^۶ بکشت - سر مبارک او را بر نیزه کردند - امرای دیگر زخم خورده روی بکشتی آوردند^۷ - ملک علاء الدین دویده طناب کشتی بگرفت - بیشتر خود را در آب انداخته^۸ غرق شدند - ملک فخر الدین کوجی زنده بدست^۹ آمد - ملک علاء الدین همانجا بادشاهی ظاهر کرد - ملک احمد جب لشکر سلطان باز گردانیده و در دارالمک بر قدر خان آورد - ارکلیخان پسر میانگی سلطان که درخور سلطنت ولایق بادشاهی بود تا آمدن او از ملتان توقف نکردند - ملک رکن الدین قدر خان را در دهلی بر تخت^{۱۰} نشاندند - و سلطان رکن الدین^{۱۱} ابراهیم شاه خطاب شد - جمله امرا و ملوک

۱ M. سلطان افتاد.

۲ M. محاسن مبارک.

۳ M. omits و پدرم.

۴ B. بهر آن.

۵ B. سالم پلید مردار.

۶ Barani, p. 235 says:—

در هفدهم ماه معظم رمضان بکشت

۷ M. آورده.

۸ M. انداختند و غرق.

۹ B. بر دست.

۱۰ M. omits بر تخت.

۱۱ M. رکن الدین را ابراهیم.

آمده است - سلطان فرمود شما از برای خاطر من میگوئید ^۱ فاما عیب آن من درین در بیت ظاهر کنم بعده این رباعی فرمود * رباعی * باشد که درین جا گذر کس ^۲ باشد کش خرقه و رای چرخ اطللس باشد باشد ز دم یا ^۳ قدم معتبرش یک ذره بما رسد همان بس باشد بعد آن چند روز دیگر خبر ملک علاء الدین تحقیق شد که در دیوگیر رفت و نهیب کرد و مال و پیل و اسب بی شمار دست آورد و بجانب کرة باز گشت - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - و ملک عماد الملک و ضیاء الدین مشرف را بر ملک علاء الدین فرستاد - ملک علاء الدین ایشان را موقوف کرد و ساخته شد که از بادشاه بتابد و طرف لکهنوتی برود - ملک ریحان عرضه داشتی بحضرت ^۴ اعلی ارسال کرد که ملک علاء الدین هراس گرفته است او را مستظهر گردانند - و محمد خطاب را که از ملک علاء الدین تافته بود و در حمایت قدر خان افتاد بند کرده بدو سپارند تا مگر ^۵ ملک علاء الدین مستظهر گردد - چون عرضه داشت ریحان مذکور بحضرت رسید سلطان ^۶ در بحر سوار شد و لشکر را فرمان داد تا کناره آب گرفته آید - چون نزدیک کرة رسید ملک علاء الدین الماس بیگ را با مبلغی ^۷ جواهر که از نهیب و تاراج ^۸ دیو گیر بدست آورده بود بحضرت سلطان ارسال کرد - فرمان شد که ملک علاء الدین چرا نمی آید - او عرضه داشت کرد که می ترسد - می خواهد که طرف لکهنوتی برود - اگر بادشاه می خواهد که او پریشان نشود - بادشاه جهان تنها

۱ می گویند M.

۳ با قدم B.

۵ تا مگر B.

۷ بیگ را مبلغی B.

۲ درین خاکدرس شد کس M.

۴ اعلی M. omits.

۶ رسید سلطان در بحر سوار و لشکر B.

۸ M. omits تاراج و.

Almas
Bea
Bey
Bey
Bey

اشارت کرد تا پیل برانند - پیل در آمد سیدی را پاره پاره کرد - و سیدی
استغفار می کرد ^۱ - همچنین می آرند که مدت یکماه پیش ازین واقعه
سیدی پاک ^۲ دین و آن شیخ بزرگ منش شبانروز این بیت می گفت
و می خندید عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالْغُفْرَانُ * * رباعي *

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاف صفتان و زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز ^۳ مرد مردار بود هر آنچه اورا نکشند
فرمان شد دیگران را باز گردانید - بعد آن سیوم روز کوکی کافتند بقیاس
ده گز طول سه گز عرض و دران آتش سخت کردند تا طایفه باقی را دب
کذافند - ارکلیخان دستارچه در گردن کرده بوجه شفاعت پای سلطان گرفت -
سلطان جمله را جان بخشی کرد - بعد آن دوم کرت بجانب رفتن ^۴ مهم کرد -
ارکلیخان بی رخصت سلطان در ملتان رفت - ملک علاء الدین مقطع کرة
جائی رفته ^۵ بود سلطان بسبب این معنی ^۶ بغایت متروک و مشوش می بود -
طرف ^۷ کالپور مقام کرد - و آنجا یک چبوترة و یک گنبد بزرگ بنا نهاد -
و دران این رباعي از انشای خاص ^۸ خود نوشتن ^۹ فرمود - * * رباعي *

مرا که قدم بر سر گردون ^{۱۰} ساید از توده سنگ و گل چه قدر ^{۱۱} افزاید
آن سنگ شکسته ز آب نهادیم ^{۱۲} درست باشد که شکسته درو آساید

ملک سعد منطقی و راجا علی را طلب فرمود و گفت درین ^{۱۳} رباعي
هیچ عیبی است - باتفاق گفتند هیچ عیب ^{۱۴} نیست بغایت پسندیده

۱ M. omits می کرد استغفار می کرد. ۲ M. omits from پاک to منش.

۳ B. مرد مردار and M. مرد مردان. ۴ M. زینبور.

۵ M. جائی بود رفته. ۶ B. معنی.

۷ M. کالپور. ۸ M. نوشتن.

۹ M. خاص. ۱۰ M. شاید.

۱۱ M. چه دور افزاید.

۱۲ B. بنهادم دست.

۱۳ M. در رباعي.

۱۴ M. omits عیب.

جلال الدین^۱ آورد که چون دانشمند^۲ بزرگ شود قضا یابد تو ازین بزرگ تر چه خواهی^۳ شد - او نیز گفت بهتان^۴ و بر من افترا بحق مالک یوم الدین می کنند و من ازین افعال منزّه و بیزارم - سلطان مزاج گرم کرده و سهم الحشم را فرمود که هتیا^۵ پایک را بگرز^۶ بکشند - و پسر ترمعی را در پای پیل اندازند - آنگاه امیر همدو را طلبید گفت یکبار غدر کردی بخشیدم اکنون چه میگوئی - گفت همچنین است^۷ که بادشاه می فرماید اما در آنگاه غدر اندیشیده بودم جان بخشی کردی * شعر^۸ * تا پیامورزند شاهانی که ز بخشند و سیم رسم جان بخشیدن سلطان دین فیروز شاه

بالله العظیم این بار بی گناه کشته می شوم - اگر فرمان شود دپ^۹ کتم - بعده زوی بجانب درویشان آورده که شما چرا بر سیدی^{۱۰} موله ماجرا نمی کنید - دو نفر قلندر و یک حیدری در آمدند - و کارد بکشیدند - محاسن مبارک سیدی پاک دین^{۱۱} با زلف فرود آوردند^{۱۲} و سوزن جوالقیان در پهلوی راست زدند - سیدی پاک دین بذهشت - سنگ مهره آنجا افتاده بود بر گرفتند بر سر سیدی بردند - آنگاه ارکلی خان

دانشمندی M. 2 قاضی جدال آورده M. 1

خواهی شدن B and بزرگ چه خواستی شدن M. 8

نیز گفت بر من افترا بحق سلطان M. 4

بابک را بزخم گرز بکشید M. 6 هتیا M. 5

این بار شعر upto M. 8 omits است M. 7 omits

Barani p. 211 says:—

و دران صحرا خواص و عوام شهر گرد آمدند و انبوهی بس شگرف شد - سلطان فرمود که متهمان را در آتش در آرند تا صدق از کذب روشن شود و درین معنی از علما فتوی طلبید - علمای متدین بیک زبان گفتند که دپ مشروع نیست و آتش سوزنده است و خاصیت چیزنی که سوختن بود محل صدق و کذب نتواند بود *

تازنچ فرود آوردند B. 12 آن پاک دین B. 11 موله M. 10 omits

همان زمان اقطاع بداؤن اوزا مفوض شد - جامه یافت و روان کرد -
و ملک مبارک تبرهنده یافت - و سرچانداری از هرنمار بستیدند -
و ملک بغرا کندالی^۱ را دادند بعده حصار مندور فتح شد - سلطان
بکوچ متواتر سواری^۲ کرده بسوی دارالملک مراجعت فرمود :- چون
در کوشک کیلوکهری رسید روزی دران ایام جشنی ساخته بود و با چند نفر
خواص نشسته - این دو بیت از انشای خود نبشتن فرمود * رباعی *

آن زلف پریشانست ژولیده نمی خواهم

وان روی چون گلزارت^۳ تفسیده^۴ نمی خواهم

بی پیرهنست خواهم یکشب بکنار آئی

هان بانگ بلندست این پوشیده^۵ نمی خواهم

بعد از چند گاه دیگر ایام ملک الغور بر سیدی موله افترا کرد که تمامی امرا
و ملوک بر روی یار شده اند - ملک الغور بر سلطان گفت که سیدی موله
و قاضی شیخ جلال الدین کاشانی^۶ و پسران او و ملک تدار و ملک
لنکی^۷ و ملک هندو پسر ترعی^۸ و ملک عز الدین بغانخان و هتیا
پایک را در یک روز بگیرند - همچنان بگرفتند و مقید کردند - بعد ازان
سیوم روز نماز جمعه اکبر و صدور حضرت دهلی را طلب کردند - در سرای
محضر ساختند - سلطان^۹ در منظر نشسته بود - سیدی موله و
امرای مذکور را بیاروندند - سلطان روی به سیدی آورده و گفت که
درویشان را در کار مملکت و امور سلطنت چه گذر^{۱۰} - شیخ آغاز کرد که
این سخن بر من افترا کرده اند - بعد ازان روی بجانب قاضی

۱ کندانی M.

۲ سواری کرده B. omits

۳ گلزارین M.

۴ تفسیده B. and تبسیده M.

۵ بوسیده M.

۶ کلیسانی M.

۷ کنکی M.

۸ Barani, p. 174 پسر نوعی B.

۹ ساختند در منظر M.

۱۰ چه مراد B.

شب‌باش بگم‌بخت - چون روز شد ارکلیخان عبره کرده تعاقب نمود - بهیم^۱ دیو را بدوزخ فرستاد و البغازی کشته شد - و ملک مسعود اخوریک و ملک محمد^۲ باین زنده بدست آمدند - ارکلیخان بجانب افری کیتور^۳ و ملک علاؤ الدین اقطاع کره یافت - و الماس بیگ اخوریک شد - سلطان بجانب دارالملک مراجعت فرمود - بعد از آن سلطان رخ بجانب سنهام بسبب دفع فتنهٔ عبد الله بچه شاهزادهٔ خراسان^۴ که با لشکر انبوه^۵ آمده بود بیرون آمد - میان هر دو لشکر محاربه شد - میان جانبین قصد بسیار رفت اما جنگ قایم ماند - آخر مسامحت کردند - و تحف بسیار از یکدیگر بگذاشتند - عبد الله بجانب خراسان رفت - سلطان بجانب دارالملک دهلی باز گشت - خان خاتان را درین وقت رحمت شد و برحمت حق پیوست - ارکلی خان از ملتان در دهلی آمد - سلطان ارکلی خان را بدهلی^۶ گذاشت و خود^۷ بجانب مندوز عزیمت فرمود - چون آنجا رسید وقت نماز شام^۸ ملک فخر الدین کوچی بر سلطان چنان باز نمود که ملک مغلتی و برادرش تاج الدین کوچی و هرنماز و ملک مبارک شکار بک غیثی غدر اندیشیده اند - سلطان دران شب بیدار بود چون روز شد باز عام داد - جمله امرا و ملوک بسلام آمدند - سلطان رو بجانب مغلتی آورد^۹ و گفت چون الله سبحانه و تعالی^{۱۰} مرا ملک بواسطه شما نداده است^{۱۱} بسعی شما از من فرود - من در حق شما چه بد کرده ام که بدین نوع غدر اندیشیده اید -

۱ بهیم دیو M.

۲ M. omits محمد

۳ افری کسینور M.

۴ M. omits خراسان

۵ M. انبوه بیرون آمده

۶ M. در دهلی

۷ M. omits خود

۸ M. نماز شد

۹ آورده و گفت M.

۱۰ M. حق تبارک و تعالی

۱۱ M. نداد است

ورزید - امیر علی سر جاندار مقطع اوده و امرای هندوستان با او یار شدند - بعضی امرای جلایی که اقطاعات طرف هندوستان داشتند چنانچه ملک تاج الدین کوچی و ملک محمد قتلغ خان و ملک ^۱ نصرت شکنه بارگاه و ملک علی بک و ملک قدیران جمله در کرک ^۲ جمع شدند - چون امرای مذکور بجانب حضرت کوچ کردند ملک البغازی ^۳ مقطع کرک و ملک بهادر هم در کرک بماندند - امرای ^۴ مذکور ملک سیلیق ^۵ را بر ایشان فرستادند که توقف شما سبب چیست - ملک البغازی و بهادر سیلیق را گرفته گردن زدند - و بر امرای مذکور گفتند که ما بندگان غیاثیم بر ملک جهجو خواهیم رفت - از کرک ^۶ در بداون آمدند - از آنجا لب آب گنگ عبور کرده در قصبه بکلانه ^۷ لشکر ساختند - و منتظر آمدن ملک جهجو بودند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید خانخانان را در دهلی گذاشت - و لشکر خود را دو فوج کرد - یک فوج پسر میاندگی ارکلیخان را داد و بجانب امرویه ^۸ روان کرد - و فوج دوم ^۹ برابر خود بجانب کول و بداون بیرون آورد تا ملک جهجو از جانب کابر در آمد - و ارکلیخان در جوباد ^{۱۰} رفت - کنار لب آب رهپ ^{۱۱} هر دو لشکر مقابل شدند و جنگ می کردند چنانکه چند ^{۱۲} شبها روز جنگ قایم ماند - ناگاه کسان پیرم دیو کوتله ^{۱۳} بر ملک جهجو آمده چنان تقبیر کردند که سلطان جلال الدین فیروز شاه از عقب می رسد - اگر میتوانی برو - ملک جهجو را طاقت استقامت نماند

^۱ قتلغخان نصره M.

^۲ کپزک M.

^۳ البغازی M.

^۴ B. omits مذکور.

^۵ سیلیق M.

^۶ B. اکرکرک.

^۷ بکلانه B.

^۸ امرویه M.

^۹ فوج برابر خود کول و بداون B.

^{۱۰} M. در حواله رفت.

^{۱۱} آب وهب B.

چنانکه قایم ماندند B. ^{۱۲}

^{۱۳} M. کوتله و ملک.

سنه المذكور^۱ سلطان جلال الدين باتفاق امرا و ملوک در کوشک کیلوکهری بر تخت سلطنت جلوس فرمود - بیشتري اعمال و اشغال باقربای خویش مفوض گردانید - چنانچه پسر مهتر را خانخانان خطاب کرد و اقطاع حوالی داد - و پسر میانگی را^۲ ازکلی^۳ خان و پسر خود را قدر خان و ملک حسین عم خود را تاج^۴ الملك خطاب کرد - و ملک خموش عارض ممالک و ملک نصیر الدین بقبق امیر حاجب و ملک خورم وکیلدر و ملک بکنت^۵ نایب امیر^۶ حاجب و ملک اختیار الدین هذدو خان غیاثی نایب وکیلدر و ملک نصیر الدین کهرامی خاص حاجب و ملک عز الدین برادرزاده قریبگ میمنه و ملک عوض قریبگ میسره و ملک احمد چپ سر جاندار میمنه و ملک هرنمار سر جاندار میسره و ملک علاء الدین برادرزاده اخور بگ میمنه و ملک اتاجی^۷ اخور بگ میسره شدند - و خواجه خطیر الدین خواجه جهان خطاب یافت - و کمال الدین کافوری را عهد نیابت عارضی و فخر الدین کوجی را عهد دادبیکى تفویض کرد - و اسد الدین^۸ و قییم^۹ سهم الحشم و شمله حشم^{۱۰} گشتند - در ماه شعبان سنه المذكور^{۱۱} ملک جهجو^{۱۲} در کوه^{۱۳} طغیان

ای در سنه تسع و ثمانین و ستمائه - ضیای برنی در تاریخ فیروز شاهى^۱ صفحه ۱۷۵ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه نوشته اما تاریخ جلوس على اصم الروایه سنه تسع و ثمانین و ستمائه است چنانکه امیر خسرو نیز در مفتاح الفتوح "ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال" تحریر فرموده *

تاج الملك مخاطب گشتند B. and M. را M. omits^۲

ملک اباجی Barani, p. 174 اماجی M. امیر M. omits^۳ بکنت M.^۵

و شمله حشم M. omits^{۱۰} و قسم M.^۹ اشد B.^۸

در 119 p. and also Tabakāt Akbarī, p. 181 در دویم سال جلوس Barani, p. 181 سال دویم از جلوس

ملک جهجو Barani, p. 181

در کوه M.^{۱۳}

دران محل از اسب خطا شد - ملک ایتمر سرخه در آمده دو سه زخم
تیغ بر ملک اختیار الدین مذکور انداخت - هیچ^۱ یکی کار نکرد - ملک
اختیار الدین کمان کشید - تیری^۲ بر ایتمر سرخه مذکور زد چنانکه هم
بدان^۳ زخم تیر کشته شد - سر او را بالای نیزه کردند - درین محل صاحب
طبعی^۴ گوید *

نهنزاده که ملک را^۵ بتدبیر داشت تیری زد خصم را زیر وزیر بداشت
در خانه ملک شاه خلل بود آن روز او آن همه خانه را^۶ بیک تیر بداشت
چون ایتمر سرخه کشته شد جمعیت دیگر متفرق گشت - آن گاه شایست
خان سلطان شمس الدین را سوار کرده در کوشک کیلوکهری آورده^۷
محبوس کرد - و خود بر تخت سلطنت^۸ بنشست - سلطان شمس الدین
هم دران حبس برحمت حق پیوست *

نوش فلک بی نمک نیش^۹ نیست شغل جهان شعبده^{۱۰} بیش نیست
مدت ملک سلطان شمس الدین کیگوس سه ماه و چند روز بود و الله
اعلم بالصواب^{۱۱} *

ذکر سلطان جلال الدین فیروز شاه

سلطان جلال الدین فیروز شاه پسر بغرش خلجی بود چون فتنه ایتمر
سرخه فرو نشست و سلطان شمس الدین محبوس شد در ماه ربیع الآخر

^۱ M. omits هیچ

^۲ B. omits تیری

^۳ M. همدران

^۴ B. طبع

^۵ B. omits را

^۶ M. آورده و محبوس

^۷ M. کرده و خود کوشش بر تخت بنشست

^۸ M. بیش

^۹ B. مشغله

^{۱۰} B. omits بالصواب

ذکر سلطان شمس الدین کیکاؤس

سلطان شمس الدین کیکاؤس پسر سلطان معز الدین کیقباد بود -
 چون سلطان معز الدین در کوشک کیلوکهری شهادت یافت سلطان
 شمس الدین پسر او را در سنه تسع و ثمانین و ستمائه سنه المذكور در
چبوتره سیجانی^۱ بر تخت سلطنت اجلاس دادند - نایب مملکت
 شایست خان شد - چون او^۲ ضابط ملک بود و فائب گشته تا مدت سه
 ماهه ملک بر قرار خویش بماند^۳ - چون سه ماهه بگذشت ملک ایتمر سرخه
 و جمیع بندگان غیائی اتفاق کردند که سلطان شمس الدین را از شایست
 خان ببرند - و شایست خان را بکشند - برین اتفاق ملک بکنت^۴ نایب
 امیر حاجب را اعلام کردند - ملک بکنت ایشان را بزبان^۵ فریب داد
 و گفت صبر کنید تا من نیز مستعد شوم - همان زمان سوار شده بر شایست
 خان آمد - و از^۶ مکر ایشان اعلام داد - شایست خان فی الحال ملک
جسام الدین پسر خود را با چند نفر سوار بر سبیل تعجیل در بارگاه
 سلطان شمس الدین فرستاد تا سلطان را بیارد - چون سلطان را بر شایست
 خان آورد ایتمر سرخه و بندگان دیگر را خبر شد - ایشان^۷ سلاح پوشیده
 تعاقب سلطان نمودند - چون بر شایست خان رسیدند دست بسلاح
 بردند و بجنگ پیوستند - شایست^۸ خان و خلجیان دیگر را سوار
 شدن ندادند - ملک اختیار الدین پسر بزرگ شایست خان سوار بود -

۱ م. سیجانی

۲ M. omits او

۳ M. نمانده

۴ M. بکنت

۵ M. ایشان را زبان

۶ B. omits داد ایشان اعلام

۷ M. ایشان

۸ B. omits شایست خان

شما را محل فرزند ست - او بادشاه شد شما نایب ملک شوید -
 و مرا ^۱ اقطاع ملتان و تبرهنده تا حدود دیپالپور ^۲ دهید تا من همین
 زمان روان شویم - ملک جهجو گفت شایان نیابت و درخور وزارت توئی -
 مرا اقطاع کره بده تا من آنجا روم - فخر الدین کوتوال روی بر شایست
 خان آورد ^۳ و گفت حق سبحانه و ^۴ تعالی ترا بجهت دولتهای
 فراوان آفریده است - همچنین کن که ملک جهجو میگردد - بعده ^۵
 شایست خان ملک جهجو را جامه دهانیده ^۶ همان زمان در کره ^۷
 روان کرد - و فرمود که بارگاه سلطان در سیری ^۸ نصب کفند - شاهزاده
 را در بارگاه آورده و خود در دهلیز بنشست و لشکرگاه همانجا ساخت - دوم
 روز آن سلطان معز الدین را که در بارگاه نشسته بود بستند - چنانکه همان جا
 به تشنگی و گرسنگی هلاک شد - و در آن وقت سلطان معز الدین این نظم
 انشای خود نوشتن فرمود *

اسپ هنرم ^۹ بر سر میدان ماند ست
 دست کرم در ته سندان ماند ست
 چشم که صد کان گهر ^{۱۰} کم دیدی
 امروز بیا ببین ^{۱۱} چه حیران ماند ست

و این واقعه نوزدهم ماه محرم ^{۱۲} سنه تسع و ثمانین و ستمائه بود ^{۱۳}
 و مدت ملک سلطان معز الدین کیفباد سه سال و چند ماه بود و الله اعلم
 بالصواب *

^۱ B. omits مرا

^۲ سیالپور B.

^۳ آورده و گفت M.

^۴ M. حق تعالی

^۵ M. omits بعده

^۶ B. دهانید و همان

^۷ B. کوه

^۸ M. در سیر

^۹ M. اسپ هنرم

^{۱۰} B. کان گهر کردیدی

^{۱۱} M. امروز بتانان

^{۱۲} B. omits محرم

^{۱۳} B. omits بود

۶۸۹
۶۸۸

را از کنار با جمعیت مستعد آرانید - پسر میانگی ^۱ ملک حسام الدین را مقدمه لشکر کرده ترتیب و تعبیه جنگ ساخته فوجها آراسته مقابل کوشک کیلوکهری ایستاد - امرا و ملوک غیائی و معزی نیز با پیلان و عساکر قاهره مستعد جنگ ^۲ آمدند - ملک نصیر الدین شعبه پیل - پیلان را باز گردانیده پیش کوشک کیلوکهری برد - سلطان معز الدین را که زحمت باد لقوه داشت و سوار شدن نمی توانست چند نفر معدود چنانچه قاضی عالم و امیر علی و دو نفر خواجه سرا برداشته ^۳ بالای کوشک کیلوکهری آوردند - و چتر بر سر کشیدند - رحیمی پایک ^۴ که از مقریان سلطان بود با جمع خویش میان پیلان ایستاده بود - ملک جهجو پیشتر شد و بانگ بر وی زد که ما را قصد این است که - او را در کشتی سوار کرده بر سلطان ناصر الدین در لکنهوتی خواهیم فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس را بر تخت سلطنت اجلاس خواهیم داد - چون دولت خاندان غیائی بسر آمده بود و مدت ملک داری دودمان بلندی انقراض یافته - ملک نصیر الدین و رحیمی پایک و امرای دیگر پیلان و لشکر را از پیش در باز گردانیدند - شایست خان فرصت یافت - ملک حسام الدین پسر خود را با پانصد سوار مستعد درون کوشک فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس پسر سلطان معز الدین را در کنار گرفته بیرون آورد - شایست خان استقبال نموده - شاهزاده را در چوبتره ^۵ سیجانی برد - و بر تخت سلطنت اجلاس ^۶ داد - و ملک حسین عم خود را در قصر کیلوکهری برای نگاهداشتن سلطان تعیین کرده - آنگاه شایست خان روی بجانب ملک ^۷ جهجو آورده گفت شاهزاده

۱ پسر مایکی M.

۲ جنگ بیرون آمدند M.

۳ برداشت M.

۴ رحیمی پایک B.

۵ سیجانی M.

۶ اجلاس دارالملک داد B.

۷ B. omits ملک

۸ جهجو B.

چون روز^۱ شد در فیروزه^۲ کوه که انرا بهوکل بهاری گویند بنفشست -
و عرض لشکر قنوج آغاز کرد - ملک در پیی مقطع قنوج نزدیک شایست
خان نشسته بود - همچنان ایتمر مذکور یک کس^۳ بطالب ایشان فرستاد که
سلطان می طلبد - شایست خان آن کس را دفع کرد - کت دیگر فرستاد -
همچنین ایتمر مذکور کس می فرستاد - این دفع میکرد - چون^۴ ملک
ایتمر دید که شایست خان نمی آید نباید که هراس گرفته باشد - ملک
ایتمر مذکور خود سوار شده بر شایست خان آمد - او پیش ازان سوار شده
بود - یکدیگر سلام کردند - ملک ایتمر گفت شما را چندین بار طلب شد
توقف سبب چیست - شایست خان گفت چند نفر سوار از لشکر قنوج
مانده است - ملک ساعتی فرود آید^۵ تا بحضور عرض^۶ کرده برابر
کتاب بحضور رفته شود - ملک ایتمر مذکور از اسب فرود آمد - شایست
خان دست او بگیرد - گفت شما مردمانی که آدمی را بر طریق گوسپند
ذبح کنید - و^۷ در آب می اندازید - این چنین بر من می خواهید
بکنید - ملک ایتمر را همانجا^۸ گردن زد - سر او را بر نیزه بسته مقابل
کوشک کیلوکهری ایستاد - ملک در پی مقطع قنوج با او موافقت نمود -
همدران محل فخر الدین کوتوال با پسران بمبارکباد ماه نو بر سلطان
میرفت - نظر شایست خان بر وی افتاد - گفت او را بطلبید - کوتوال
بیامد - پسران او را در دیوان فرستاد و او را بر خود داشت - همان زمان
جمله امرا و ملوک بر شایست خان پیوستند - روز دیگر جمله اقربای خود

^۱ B. omits شد

^۲ M. فیروز کوه

^۳ M. omits کس

^۴ M. خرد ملک ایتمر

^۵ M. فرود آید

^۶ M. عرضه کرده

^۷ M. omits و در آب می اندازید این چنین بر من می خواهید بکنید

^۸ M. گرفته گردن

از بر خان و پسران و برادر او را در خانه خود درون حجره موقوف کرد ¹
 چنانچه همانجا ² برحمت حق پیوستند - بعده ملک ترکی را بگرفتند
 و کشتند - و عارض ممالک فیروز بغرش ³ خلجی شد - و شایست خان
 خطاب یافت - سلطان بیشتر احوال در عشرت و نشاط مشغول می ⁴ بود -
 چنانچه از اسراف و افراط مباشرت و معاشرت ⁵ باز لقوه بر ذات مبارک
 سلطان غالب شد - ملک ⁶ ایتمر کجی با امرا و ملوک اتفاق کرد که
 شایست خان را دست آرد که تجارب ⁷ زمانه بسیار دیده است - نباید
 که از وی خطائی بر آید - ملک احمد چپ امیر حاجب ملک ایتمر
 کجی پیش ازین چاکر بچه ⁸ شایست خان بود - شمه از غدر ملک
 ایتمر مذکور بر شایست خان بشکاد - و گفت شما را فردا در سرای خواهند
 طلبید - زهار نباید رفت - شایست خان همان زمان عم ⁹ خود را که حاجا
حسین ¹⁰ گفتندی بر سبیل الاف در برن فرستاد و تقریر ساخت ¹¹ که
 لشکر ¹² مغل در سامانه رسید - باید که جمله خیلخانه با نقد و جنس
 و اسباب موجود شبشب بیاوند - و مقابل غیاث پور گذار ¹³ لب آب جون
 بایستند - اتفاق او این بود که با خیلخانه از حضرت عطف کرده جای برود -
 ملک خموش برادر و ملک عزالدین برادر زاده را ¹⁴ بر خود طلبید که ما را
 ندک مایه نکسر است - شما امشب برومن باشید - همچنان کردند -

1 کرده M.

2 عم از اینجا M.

3 برش B.

4 مشغول بود B.

5 M. omits معاشرت

6 B. omits ملک

7 تجارب M.

8 ازین جا گریخته شایست خان M.

9 عمه M.

10 M. omits حسین

11 تقریر ساخته M.

12 لشکر M. omits

13 گذار لب آب M.

14 را M. omits

و ملوک غیاثی در میان آمده با پدر و پسر اصلاح دهانیدند - سلطان ناصر الدین با مختصان خویش آب سرو عبود کرده در اوده آمده در چبوتره^۱ تابسی پدر و پسر^۲ بر یک تخت بنشستند تا یکپاس قریب یکدیگر بودند - بعده سلطان ناصر الدین پسر را وداع کرده در سراپوده^۳ خویش رفت - آخر سلطان معز الدین اسپان تازی و تحف و تفسیم دیگر بوجه خدمتی بر پدر فرستاد - و سلطان ناصر الدین نیز پیلان کوه پیکر با عماري و نفایس دیگر پسر را داده طرف لکهنوتی مراجعت فرمود - سلطان معز الدین جانب دار الملک دهلی باز گشت - چنانچه درین باب امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران کتاب قرآن السعدین ساخته است^۴ - و کیفیت احوال بنام^۵ باز نموده - الغرض چون^۶ سلطان معز الدین باز گشت - در قصر^۷ کیلوکهری نزول فرمود - و همانجا وطن ساخت^۸ - در سنه سبع و ثمانین و ستمائه ازبر^۹ خان مزاج سلطان بر خود متغیر دید هراس گرفته بجانب کوه پایه رفت - ملک صلاح الدین و ملک دولتشه و ملک هوشنگ همه برابر ازبر خان موافقت نمودند - ملک ایتم^{۱۰} کچهن شغل باریکی یافت - بعد چندگاه ازبر خان بحضرت پیوست - سلطان در میدان سیرگه بار عام داده بود ازبر خان^{۱۱} پیش رفت - بر حکم معهود بسم الله نگفتند - ازبر خان متغیر شد - ملک کوتوال را فرمان شد که ازبر خان را بگوید^{۱۲} که تو عهد خلاف کردی و پیمان شکستی بر تو چه واجب آید - جواب داد - ملک کوتوال

۱ حوتره تابسی M.

۲ M. omits بر

۳ در پرده خویش گرفت M.

۴ M. omits است

۵ بتامی M.

۶ M. omits چون

۷ B. قصبه کیلوکهری

۸ ساخته M.

۹ ازبر M.

۱۰ B. ایتم

۱۱ ازبر خان M.

۱۲ M. omits تو

و ملک تماچی نایب امیر حاجب - و ملک ترکی عارض گشت -
و علیشه ^۱ کوه جودی و خورم ^۲ برادر او پیش سلطان اختصاص گرفتند -
و بمرتبه قرب رسیدند ^۳ - ملک جمجو را اقطاع شق سامانه تفویض شد -
دختر او را سلطان در حبالة خویش آورد ^۴ و ملک کبکی را سر جانداز
و ملک شعبان سبلیق ^۵ شکنه بارگاه گشت - چون کار مملکت قرار
گرفت روز دو شنبه در آخر ماه ذی الحجه سنة المذکور عزیمت
هندوستان کرده در حوالی لشکرگاه ساخته بود - همچنان خبر کفار تبار ^۶
که سر لشکر ایشان تمر ملعون بود رسید ^۷ که در حدود لاهور و ملتان
با عساکر انبوه تاخته - و بسیار خلق ^۸ را اسیر کرده - سلطان خانجهان ^۹
شاهک باریک را با سی هزار سوار نامزد فرمود - تا فسد ملعین را مالش
دهد - چون لشکر اسلام در حدود لاهور ^{۱۰} رسید طایفه ملعین بغیر جنگ
عزیمت نمودند - لشکر اسلام تعاقب کرده تا کوه پایه جمون - پیشتری را
از ایشان علف تیغ گردانیده و بعضی را زنده بدست آورده بحضرت
آمدند - هم در اثنای آن بسمع سلطان رسانیدند که بغرا خان پدر او در
اقالیم بنگاله بر تخت سلطنت جلوس فرمود و خود را سلطان ناصر الدین
خطاب کرد و با جمعی ^{۱۱} انبوه بقصد دهلی می آید - سلطان معز الدین
نیز از اطراف ممالک لشکرها جمع آورده مقابل او سمت خطه اوده
روان گشت - چون در کرانه آب ^{۱۲} سرو رسید - میان هر دو لشکر محایل
شد - آب سرو در میان بود هیچ یکی عبه کردن نمی توانست - امرا

۱ M. علیشه

۲ M. خورم

۳ M. قرب شدند

۴ M. آورده

۵ M. سبلیق

۶ B. کفار تبار

۷ M. رسید

۸ B. بسیار امیر کرده

۹ M. جان جهان

۱۰ M. لاهور

۱۱ B. جمیع انبوه

۱۲ M. آب سرو

وایمه و قضات در قصر دولتیخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - خلق شهر از معارف^۱ و مشاهیر بتمام با او بیعت کردند - جمله کار داران جد را بر اشغال قدیم مقرر داشت - فاما چند نفر را اشغال جدید تعیین کردن فرمود - چنانکه ملک ترکی^۲ خاص حاجب شد - و ملک نظام الدین عهد^۳ داد بکی یافت ملک جاورجی^۴ سر جانداز گشت - و خواجه خطیر الدین را خواجه جهان خطاب کرد - چون مدت شش ماه بگذشت سلطان معز الدین در قصر کیلوکهری روز جمعه بار عام داد - بجهت دست^۵ آوردن بعضی امرای نو مسلمانان حیل^۶ کرد - عرضه داشتی از زبان امیر ملتان نبشتن فرمود - مضمون آنکه زمره ملاعین در حدود ملتان با لشکر انبوه آمده بود - بذه^۷ کمین^۸ لشکر منصور را مستعد کرده بر ملاعین زد - و ایشان را از اقبال بادشاه منهزم گردانید^۷ - الغرض چون فتح نامه بر عامه خلق با آواز بلند خواندند فرمان شد تا امرا و ملوک هر یکی بیایند و مبارکباد کفزد - ملک نظام الملک با خیل خویش مستعد بالای کوشک بود - چون امرا و ملوک بجهت تهنیت آمدند ملک بیگ^۸ سارق امیر حاجب و ملک غازی وکیل در و ملک کریم الدین نایب باریک و ملک بهرام آخور بک و ملک جاورجی سر جانداز و ملک مغلتی مصلی دار را یگرفتند - و مغلتی و جاورجی را جلا کردند - و امرای دیگر را شهید گردانیدند - بعده ملک شاهک امیر حاجب شد و از بر خان خطاب کردند - امیر علی سر جانداز شد - و احمد فخر وکیل در

۱ معارف مشاهیر M.

۳ M. omits عهده

۵ M. omits دست

۷ M. گردانیده

۲ Barani, p. 126 ملک اختیار الدین ترکی

۴ M. جاورجی

۶ M. نو مسلمان خیل کرده

۸ M. ملک بیل سارق

و ارکان دولت را با او بیعت داد و فرمود که کیقباد پسر بغرا خان را در لکهنوتی بر پدر او بفرستند - چون سلطان از دار فنا بدار بقا رحلت کرد ملک ^۱ کجور نایب با امرا و ملوک گفت که مزاج خسرو خان ناستوده ^۲ است اگر او بر تخت نشیند هیچکس ^۳ را زنده نگذارد - ملک الامرا ملک کوتوال ^۴ حضرت با او یز بود - امرای دیگر نیز با ایشان متفق شدند - ملک بیگ ^۵ سارق و حسن بصری ^۶ و علا دبیر را که با ایشان درین قصه مخالف بودند دست آورده ^۷ جلا کردند - و خسرو خان ^۸ را با خیل و تبع او اقطاع ملتان داده روان گردانیدند - و کیقباد پسر بغرا خان را بر تخت سلطنت اجلاس دادند - و این واقعه در سده ست و ثمانین و ستمائه بود - * بیت *

ای دل جهان محفل ثبات و قرار نیست

دست از جهان بدار که چون پایدار نیست

مدت ملک سلطان غیاث الدین مرحوم بیست و دو سال و چند ماه بود -
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ *

ذکر سلطان معزالدین کیقباد

سلطان معزالدین کیقباد پسر بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بابن بود - بعد بجا آوردن شرط عزا سده ست و ثمانین و ستمائه باتفاق امرا و ^۹ ملوک

^۱ کجور B.

^۲ ناستوده M.

^۳ هیچ کسی را B.

^۴ ملک الامرا فخر الدین کوتوال Tabakāt Akbarī, p. 103 کوتوالیک حضرت M. دهلی.

^۵ سارق M.

^۶ حضرت خواجه حسین بصری Barani in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 121 says

^۷ جدا کردند M.

^۸ Baranī, in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 122 says:—

در روز کیخسرو پسر خان شهید را در ملتان فرستادن روان کردند *

^۹ M. omits امرا

ایام چه زحمت یافتند زیر فی^۱ الطنبور نغمه دف را ورق بگردانید - و سماج در پرده دیگر آغاز کرد - بر وفات آن شاه بنده نواز خود بجای ساز نالیدن گرفت - عطار که در غزوات و فتوحات بر موافقت کاتب - فتح نامهها در قلم آوردی در آن تظلم از سواد دوات خود روی سیاه میکرد - و از اوراق دفتر خویش پیراهن کفندی می پرداخت - ماهه حالی در صورت هلالی با قامت منحنی در آن قیامت زمین سر بر دیوار^۲ افق می زد و مراتب مرائی نگاه می داشت -

* رباعی *

روی بخاک می نهی وه که چنین نخواهمت

ماه زمانه ترا زیر زمین نخواهمت

گر بشکار میروی جان من ست خاک تو

خلوت خاک خوش بود جان من این نخواهمت

حق تبارک^۳ و تعالی روح مطهر مطیب آن شاهزاده غازی را بمدارج اعلی و مراتب والا برساند - و دمدم جام مالامال تجلی جمال و جلال خودش بخشاند - و هر شفقت و محمت و تربیت و عاطفت که در حق این شکسته بی کس داشته است - سبب مزید درجات و معو خطیات او گرداند^۴ - آمین رَبِّ الْعَالَمین *

^۵ القصه چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سه روز شرط عزا بجا آورد - پسر بزرگ خان شهید را خسرو خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان بحواله او گردانید - و ملک^۶ کجرا را زیارت داد - بعد از چندگاه مرض بر تن مبارک سلطان غالب آمد - خسرو خان را ولیعهد خویش گردانید

^۱ زیر الطنبور B.

^۲ دیوار و در افق M.

^۳ حق سبحانه و تعالی B.

^۴ گرداند B.

^۵ B. omits القصه

^۶ کجرو B.

آهنِ شمشیر^۱ چون آتش چه تابی ای پدر
تا مرا داغِ یتیمی بر جگر خواهی نهاد
هم در عین این غذا - و در اثنای این آشوب و بلا - ناگاه تیری از شستِ قضا
بر بالِ آن شهبازِ فضایی غزا رسید - و مرغِ روح او از قفس^۲ قالبِ بچمن
جذبان و روضهٔ رضوان نقل کرد^۳ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همان زمان پشتِ
دینِ محمدی چون دلِ یتیمان زار^۴ بشکست - و سِدِّ ملتِ احمدی
چون گورِ غریبان پست بیفتاد - اعتضادی که بازوی مملکت را بود از
دست بشد - اعتمادی که بیضه^۵ اسلام بود از جا برفت - راست وقتِ
غروبِ افتابِ مایهٔ عمر آن شاه که آفتابش زرد شده بود بمغرب فدا فرو شد -
گردون بر شعارِ سوگواران جامه در نیل زده اشک سیّاره بر اطرافِ رخساره
روان کردن^۶ گرفت - زحل بر وفقِ وفای شرطِ عزا کسوت سیاه گردانید -
از مرگ او بر اهلِ هندوستان نوحه میکرد - و مشتربی بر دریغِ آن گرد اندود
و قبایِ خون آلودهٔ ذرع چاک و دستارِ زیرِ خاک می زد - و مریغم که
دستِ قوت او چون چشمِ ترکان و رومی معیشت او چون جعدِ رنگیان
تنگ و تاریک باد از تاسف این^۷ خار خار در دل خون انگیخت -
چون حوت در نقشِ آفتاب و چون حمل در قبضهٔ قصاب می^۸ طپید -
آفتاب از شرم آنکه چرا در دفع این حادثه و قلع این واقعہ نکوشیدم بر آسمان
بر نیامد و در زمین فرو می شد، و زهره چون می^۹ دید که اجرام از جنگ

۱ شمشیر آتش چون چه

۲ قفس and B. قفس

۳ کرد و انا الیه راجعون B.

۴ یتیمان وار M.

۵ اسلام را M.

۶ روان گرفت M.

۷ تاسف این خار خار B.

۸ قصاب می طپید B.

۹ چون دید M.

تو عقدۀ جوهر کشاده بقصد این^۱ فسّده پیش مرو - من خود^۲ در رفتن
 خاک بر سر میکنم - نباید ترکِ تنگ چشم فلک که بر بام پنجم است بر
 در خانۀ هشتم در گوش کمین از کمان کید^۳ و کین بر سبیلِ جسارت و جفا
 خدنگ خطا روان کند - کمند گفت که امروز سر رشته تدبیر از دست تفکر
 نمی باید^۴ داد - من ازین جنگ بی درنگ و رزم بی حزم تو بر خود
 می پیچم - ساعتی بموقفِ تأمل توقف کن - که اسلامیان و اسلام چون
 طناب بر بسته خیمِ نعم تو اند - الله الله با این طایفه^۵ رسمِ طناب اندازی
 را چندی اطناب^۶ مده -

* بیت *

من بر غبت پیش تو سر در طناب آورده ام

تو کمند از زلف^۷ انداز ای کمند انداز من

فی الجمله آن شاه دین پناه - کفر کا - بهمه^۸ قلب سپاه با این گروه گمراه
 از نیم روز تا شبانگاه^۹ غزوی بی اجبار^{۱۰} و اکراه میکرد - غوغا غالبان و غا
 و غلیان سر عزات^{۱۱} غزا گوش گیتی و اسماع سما، کر کرده - زبانهای آتش
 که از سر نیزه اغر^{۱۲} معرکه می خواست - و زبانهای تیغ که در^{۱۳} گذارد پیغام
 اجل یکطرف خطا نمیکرد - در آن قیامت همه بدین آیت روان بود
 که یوم یقر المرء من آخیه - پشت زمین چون چشم پیران پسر بباد داده
 پر خورن - دوی آسمان چون فرق^{۱۴} پسران پدر کشته^{۱۵} پر گرد *

عقد جوهر هر کشاد بر کشاد and M. عقدۀ جوهر کشاد نو کشاد B. تو بقصد

۲ خود رفتن B.

۳ M. کند and B. کین

۴ نمی باید B.

۵ و ستم طناب B.

۶ طناب B.

۷ زلف نه انداز B.

۸ سهم قلب سپاه کفر کا بهم قلب و سپاه M.

۹ شامگاه M.

۱۰ M. بی اختیار و اکراه

۱۱ سر عزالت غرا B.

۱۲ تیغ که دران کرد M.

۱۳ M. فوق پیران

۱۴ پسران بزرگشته M.

۱۵ ترک کرد B.

خدایگان شیر دل شمشیر زن با شمشیری چون عقیده خود صاف - از میان مصاف - هر بار حمله می آورد - شمشیر گوئی در آن حرب گاه بر شمایل آن شاه می لرزد^۱ - و همه تن زبان شده با او می گفت که امروز دفع این مهم و دفع آن ملاعین به بندگان دولت حواله کن - بنفس خود حرکت مفرم می - که شمشیر دو روی است - دفع^۲ اجل را زخمی بی حجاب نتوان دانست که از تقدیر قادر بر کمال بکه رسد - من از عین^۳ الکمال حشم می ترسم - * رباعی *

مرو تا خاک تو بر چشم بدم^۴ مگر کز چشم بد اندیش مندم
فلک روئی چنان روشن ندید است من از دیده بدان^۵ آتش سپند
که^۶ بدان سنن^۷ غرا و رسوم هیجا باقامت می رساند - هر یک^۸ بزبان حال
از اسلحه در مقال^۹ آمدند - نیزه می گفت که شاها امروز دست
از من کوتاه کن که زبان سنان من از بسیاری جدال^{۱۰} و قتال کفده شده
است - مرا در روی خصم مجال طعنه نمانده - مبادا که چون بجنبم
حرکت^{۱۱} پریشان از من در ظهور آید - تیر می گفت ای عقد شست^{۱۲}

۱ می لرزد. B.

۲ تیغ اجل را از خمر بیحجاب Tabakāt Akbarī, p. 100

۳ من از عین الکمال حشم می زنم. M. من از عین الکمال جسم میزنم. C. B.

۴ ممکن کز چشم بد B. M. and Tabakāt Akbarī, p. 100

۵ بران آتش M.

۶ Tabakāt Akbarī, p. 100 after the quatrain, says

تازمانی در میدان جهد شرایط غرا و رسوم هیجا باقامت می رساند

۷ بدان شین M.

۸ هر یک بزبان حال با او اسلحه دیگر که در مقابل آمدند و نیزه B. and M.

۹ دیگر که در مقابل M.

۱۰ جلال و قتال M.

۱۱ چون بر چشم M.

۱۲ عقد شست تو عقده جوهر کشاد و کثاد تو. B. عقده جوز بر جوزهر کشاد بر کشاد

خویش در قلب گاه^۱ چون در جمع کواکب ماه بجهاد ایستاد - کفار
تتار^۲ علیهم اللعنة و الخذلان از آب لاهور^۳ عبیره کردند - و مقابل صف
اسلامیان در آمدند - ازین وحشیان خرابی دوست^۴ بیابان زاده - پرهلی بوم
بر سرهای شوم خود نهاده - غزاة اسلام از ملوک ترک و خلیج و معارف^۵
هندوستان و سایر سپاهی در نمازگاه^۶ معرکه ازان قبل^۷ که حضرت
مصطفی علیه الصلوة جهاد را با صلوة نسبت فرمودند که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ
الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ تبخیر گویان دست برآوردند - و در اول حمله
چندین زیر دستان را از خیل مغل بزیر تیغ گذرانیدند^۸ - نیزه ملوک درگاه
در اعضای اعدا چنان می نشست که نیزه وار از بالای هر یک خون^۹
بر می خاست - شصت ترکان^{۱۰} خاص بر در پر تافته چنان می بود که
جامه بود بر اهل تتار که تار تار نشد -

* بیت *

در اول تگ خدنگ شه^{۱۱} جست

گشتند همه تتاریان^{۱۲} سست

قلب گاه چون صف دو شاه و در جمیع کواکب ماه بانفعال کفار تتار علیهم B. ۱
قلب گاه چون صف بادشاه و در جمیع کواکب ماه با میعاد کفار تتار M. and اللعنة الخ
علیهم اللعنة الخ *

۲ B. تبار

۳ M. لب آب لاهور عبیره

۴ B. خرابی کردند

۵ B. and M. و معارف و هندوستان

۶ B. بارگاه معرکه

۷ Tabakāt Akbarī, p. 99 ازان جهت

۸ M. گذرانید

۹ M. خون میخاست and B. که نیزه وازار بالا هر یک چون میخاست

خاص نیز: B. and خاص تیر دریافته بود که جامه بود بر اهل تتار تار می شد M. ۱۰
در یافتند چنان می بود که جامه بود بر اهل نیاز تار تار می شد Tabakāt Akbarī, p. 99
شصت ترکان خاص بر در پر تافته چنان می بود که جا نه بود بر اهل تتار که تار تار نشد.

۱۱ خنگ مکر شه جست B. and خنگ تک شه چیست M. ۱۱

۱۲ M. هشت

آن خان جهان^۱ ستان بوده است - اما چون قضای^۲ بد رسد سرشته همه مصالح^۳ از تاب برود - و سلک همه تدبیرها^۴ بی انتظام شود

* رباعی *

هرکرا از بخت بد^۵ راه افتد کار او در کام بد^۶ خواجه افتد
 بخت چون دیوانه از ره^۷ گم شود عقل چون شب کور در چاه افتد
 قضا را آن^۸ روز مایه و آفتاب که نسبت^۹ بملوک^{۱۰} دارند در نشانه ماهی
 آویخته بود - و مریخ که سرخ رومی او همه از خون اعیان مملکت است
 هم از ترکش آن برج خدنگ^{۱۱} خزلان و طغانه^{۱۲} طغیان می کشاد -
 و خوان جوزا کمر را که اسدی بود از^{۱۳} برج آبی خانه خون و خرابی
 دلایل^{۱۴} فتن و مخایل فتور برین نوع ظاهر و باهر - رمز^{۱۵} و اشارات جاء
 القضاء ضاق القضاء در سباق^{۱۶} اوراق تحریر افتاده است - القصه - راست که
 سواره چرخ در ولایت نیم روز رسید - روز آن شاه گیتی فروز را وقت زوال
 نزدیک شد - ناگاه گردی هم از سمت آن کفره^{۱۷} پدید آمد - خان غازی
 همان زمان سوار شد - و مثال داد که تمامی خیل و خدم و حاشیه و حشم
 او بر قضیه اُقتلوا المشرکین کافه صفی صد بار قوی تر از سد سکندر
 برکشیدند^{۱۸} - بعد از ترتیب میمنه و ترکیب مسیرة بذات^{۱۹} عالی صفات

۱ خان جهانست آن بوده است B.

۲ قضا رسید B.

۳ مصالح ارباب برود B. and M.

۴ تدبیرها انتظام نشود M. از انتظام نشود B.

۵ بر M.

۶ راه M.

۷ آب روز B.

۸ سنت B.

۹ ملوک M.

۱۰ B. omits خدنگ

۱۱ طغیان B.

۱۲ آن برج B.

۱۳ M. و دلایل

۱۴ امن و اشارات B.

۱۵ سیاق M.

۱۶ کفر B.

۱۷ سد برکشید M.

۱۸ B. and M. بران عالی

یکی از امثال این تمثیل واقعه^۱ خسرو ماضی قآن ملک غازی است
 أَنْكَرَ اللَّهُ بَرْهَانَهُ وَ ثَقُلَ بِالْكَسَنَاتِ مِيزَانَهُ رُوزِ آدِیْنَهْ به سلخ^۲ ماله ذی الحجة
 سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه که -
 * بیت *

ماله چون مهر در دل کافر هیچ جا در جهان^۳ پدید نبود
 آفتاب بمصاحبت لشکر اسلام تیغ زنان برآمد - شاهزاده اعظم که آفتاب
 آسمان ملک بود و نورانیت غزو^۴ در غره غرا لایم - و جهد افراط جهاد
 در ضمیر منیر ثابت و راسخ^۵ پای مبارک در رکاب آورد - بر^۶ رای مشکل
 کشای او عرضه داشت نمودند^۷ که تمر ملعون^۸ با تمامی لشکر^۹ بسه
 فرسنگی فرود آمده است - چون بامداد شد بر عزیمت کوچ از آن مقام
 نهضت فرمود - و به یک^{۱۰} فرسنگی آن ملاعین پیش باز آمد - موضع
 مصاف در حدود باغ نیر بر کرانه آب لاهور^{۱۱} اختیار کرد - چه متصل آب
 دهنده^{۱۲} بزرگ بود - آن را حصن حصین^{۱۳} صورت بست - که چون
 کفار در مقابل^{۱۴} شوند هر دو آب در عقب لشکر باشد^{۱۵} تا نه ازین جمله^{۱۶}
 کسی روی بفرار تواند نهاد - و نه از آن مخاذیل ساقه^{۱۷} لشکر را آفتی^{۱۸}
 تواند رسید - و الحق آن احتیاط در غایت^{۱۹} حزم و نهایت کاردانی

۱ واقع حور B.

۲ روز آدینه سوم ماله ذی الحجة Tabakāt Akbarī, p. 98

۳ در جهان B. and M. omits

۴ نوریت عرو M.

۵ راسخ M. omits

۶ شب آن بر رای B.

۷ بودند M.

۸ خاتان M.

۹ لشکر بفرسنگی B.

۱۰ به یکی M.

۱۱ لاهورا M.

۱۲ حصن حصین ساخت و صورت بست Tabakāt Akbarī, p. 89

۱۳ مقابله M.

۱۴ باشند M.

۱۵ جمله M.

۱۶ الفتی M.

۱۷ عایط جزم B.

در مرثیه او به تمام باز نموده است عین آن درین سطور ثبت افتاد -
تا کیفیت مذکور مشرّح و مکیف معلوم گردد*^۱

مرثیه خان شهید این است

دیر یازست تا سپهر ستمگر اگرچه مدتی عقد موافقت می بندد -
و عهد مصادقت می پیوندد - می گردد - و روزگار ناساز وار اگرچه یکچند
رسم رضا می نهد - و وعده وفا می دهد - میگذرد - آسمان شوخ چشم که
مردمک مردمی او بخش خساست^۲ معیوب است - اگرچه اول چون
مستان بی آنکه هیچ کرمی باعث^۳ باشد چیزی می بخشد - ولیکن
آخر چون طفلان بی آنکه هیچ حیائی مانع آید باز می ستاند - عادات
و معهودات زمانه جانی^۴ هم برین منوال - چه بتجارب چه بتسامع^۵ دیده
و شنیده آمده است - هرکرا چون ماه برآمده ببند خواهد که روی
کمالیت او را بدافع نقصان سیاه کند - هرکرا چون ابر سرآمده یابد
در آن کوشد که جواهر^۶ او را پاره پاره در اطراف آفاق^۷ پراگند - درین
باغ حیرت - و بستان حسرت - چنانچه هیچ گلی بی خار نرست - هیچ
دلی از خار خار نرست - ای بسا سبزه نورسته که از خزان آفت در
مقام لطافت زرد روی ماند - ای بسا نهال نو خاسته که از تندباد زمان
بر خاک زمین پهلو نهاد

* بیت *

در^۸ باد خزان بین که چه حد سردی کرد
بر سرو^۹ جوان چه نالجوان مردی کرد

۱ معلوم گردد - مرثیه این است - المرثیه M.

۲ خاست B.

۳ عه B.

۴ حالی M.

۵ مسامع M.

۶ جوهر M.

۷ M. omits آفاق

۸ سردار خزان B.

۹ بر جوان B.

مشرف گردانید - رای مذکور قبول کرد که طغرل را بدانچه ممکن باشد
 بیارم - سلطان بکوچ متواتر^۱ میرفت - چون به لکهنوتی رسید طغرل
 مذکور از خوف لشکر منصور عطف کرده در جنگلی خزیده بود - لشکر
 منصور یکایک بر سر او رسید - ملک نیک تپس بی محابا بر طغرل زد
 و او را زنده بدست آورد^۲ - بعده پوست او کشانیده^۳ و پرکاله کرده در
 حضرت فرستاد - سلطان لکهنوتی را بشاهزاده خرد بغرا خان که پیش
 ازین امیر سامانه بود مغوض گردانیده سمت دار الملک دهلی^۴
 مراجعت فرمود - چون بدهلی رسید خان بزرگ اعنی محمد سلطان
 پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که^۵ از مالک تا حد جناتی اقطاع او داخل
 ملتان بود که^۶ بعد شهادت او را خان شهید^۷ میگویند - جناتی شصت
 کروه از تهته بیشتر بر سر دریا ست این قدر اقطاع طرف غرب داشت -
 امیر خسرو و امیر حسن شاعر هر دو چاکر و ندیم او بودند - بسیار اوصاف
 نیک پسندیده داشت - از ملتان آمده بود - چندگاه بر سلطان بماند
 و باز رفت - بعد آن در^۸ سال با ملاعین بر لب آب لاهور در باغ نیر
 مصاف کرد - و شهادت یافت - چنانچه کیفیت آمدن ملاعین و شهادت
 یافتن خان بزرگ افصح المتکلمین امیر حسن علاء سنجری علیه الرحمه

۱ بر میرفت M.

۲ For details see Barni, pp. 88-90.

۳ کشانید M.

۴ B. omits دهلی

۵ M. omits که

۶ B. در شهادت

۷ M. omits خان شهید

۸ Barni, p. 109 says:—

در شهر سنه اربع و ثمانین و ستمائه خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن
 و ولیعهد او و پشت و پناه ملک او بود در میان لوهور و دیدالپور با تمر ملعون که سگی
 شگرف از سگان چنگیز خان بود محاربه و مقابله افتاد *

تا ملک^۱ ترمیتی را بر لب آب سرو^۲ بر دار کرده بر طغرل برند^۳ -
 همچنان کردند - چون در حدوک^۴ لکهنوتی رسیدند طغرل پیش آمد -
 و میان هر دو لشکر جنگ شد - طغرل ظفر یافت - ازین خبرها سلطان
 متأسس شده خود عزیمت لکهنوتی کرد - همچنان^۵ شنید که سلطان
 بجانب او حرکت فرمود - در بکر سرو^۶ سوار شد - طرف نازکیله رفت -
 سلطان ملک اختیار الدین نیک ترس^۷ را با عساکر قاهره برای دست
 آوردن طغرل نامزد^۸ فرمود - همدرین محل عرضه داشت رای^۹
 دنوح^{۱۰} رسید که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت می آمد -
 بالتماس آنکه بادشاه اسلام برسیدن او قیام نماید - سلطان متفکر شد
 که اولو الامر را تعظیم کافری واجب نباشد^{۱۱} - ملک نیک ترس حاضر
 بود عرضه داشت کرد که بادشاه ازین سخن اندیشمند نشود - پیش
 از آنکه رای بیاید سلطان شکر^{۱۲} بدست گیرد بر تخت بنشیند - چون
 رای برسد و شرط زمین بوس بجا آرد بادشاه برخیزد و شکر^{۱۳} بر جانوری
 براند - چنانچه خلق بداند که بادشاه بجهت پرانیدن شکر^{۱۴} قیام نموده
 است - و التماس رای باجابت رسد - سلطان بر رای ملک نیک ترس
 آفرین کرد - چون رای برسید همچنان کردند^{۱۵} - و به تشریفات گرانمایه

1 Barnī, Tārīkh, Firūz shāhī p. 84 says :—

تا امین خان مقطع اوده را در دروازه اوده بیاویختند *

2 Barnī, p. 83 آب سرو The Saru gazeteeerized into Sarjoo Sarjou, etc: Bharā'ij is on its East bank.

3 M. بردند

4 B. حد

5 M. شنید

6 M. سرف

7 M. پیکرس

8 B. نامزد کرد فرمود

9 رای دنوح که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت آمد برسد M.

10 Tabakāt Akbarī p. 93 بهوج رای

11 M. نیکند

12 B. دست گیرد

13 M. کرد

خلق بدگمان شد و این آوازه شایع گشت - چون خبر مذکور در لکهنوتی رسید میان طغرل و امین خان یکدیگر مخالفت بود - جنگ کردند^۱ - طغرل ظفر یافت - امین خان بر دست او اسیر شد - طغرل علامات بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان معز الدین خطاب کرد^۲ - چون چند روز گذشت چهار مثال حضرت اعلیٰ بجانب امین خان و طغرل و جمال الدین قندزی^۳ و ابتکین^۴ موسی در آن دیار صادر شد - مضمون آن که چند روز دشمنان ما را اندک مایه عارضی زحمت پیش آمده بود - حق سبحانه و تعالی بزرودی و خوبی شفای عاجل بخشید - می فرمائیم تا طبل شادیانه بزنند - و قبا ببندند و در عیش و طرب بر روی خاص و عام بکشایند - بندیان را آزاد و علما را شاد گردانند - اگر کسی بدیوان قضا سبب حق موقوف باشد آن مبلغ از خزانه داده او را مخلص کنند - چون این فرمان شد و بر طغرل رسید لشکر بجانب بهار برد و ابتکین و جمال الدین قندزی و امین خان را در نازکیله^۵ محبوس کرد - چون این خبر طغرل بسطان رسید ملک ترمیتی^۶ را بدفع طغرل نامزد کرد - طغرل از پیش ترمیتی عطف کرده کمین ساخته بود - ترمیتی غافل وار^۷ تعاقب کرد - ناگاه طغرل از کمین^۸ ساخته^۹ صف راست کرده بر قلب ترمیتی زد - هم در اول حمله بشکست و ترمیتی مذکور گریخته در^{۱۰} اوده رفت - بعده سلطان ملک شهاب الدین میر اوده را سر لشکر گردانیده روان کرد - کجرو^{۱۱} تمر خان را نامزد او فرمود

۱ کردند B. omits

۲ خطاب کرد که چون B. and M.

۳ قندزی B.

۴ ابتکین M.

۵ مارکیل M.

۶ ملک ترمیتی عطف کرده B.

۷ غافل و او تعاقب B.

۸ از کمین خاسته راست کرده M.

۹ ساخته وصف B.

۱۰ گریخته دروازه اوده B.

۱۱ ملک کجرو حاتم خان را M.

اربع و ستین و ستمائه سلطان غیاث الدین بلبن را در کوشک سپید بر تخت سلطنت اجلاس دادند- و ارکان دولت و وزراء و امراء و ملوک را بیعت^۱ می دادند- چون در^۲ ایام خانی زمام^۳ مملکت بر دست او بود کل ممالک^۴ هم بدو قرار گرفت- همان سال بجانب کویلدگیر عزیمت فرمود- و فساد آن دیار را مالش داده باز گشت- بعد از آن بر سمت کوهپایه سنتور تاخت^۵ و مقدمان آن طرف را علف تیغ گردانید- در موضع مکرکهجوری حصاری بنا کرد- آن را حصار نو نام نهاده بدار الملک مراجعت کرده- بعد از آن طرف حوالی عزیمت کرد- و آنجا نیز حصار^۶ بر آورد- و بکوچ متواتر بجانب کوه جود^۷ رفت- و هر دو پسر جوده^۸ نیز بحضرت پیوستند و بشرف اسلام مشرف گشتند- بعد چندگاه دیگر عزیمت هندوستان مصمم کرد- چون بر لب آب گنگ رسید حصار بتیالی و بهوچ پور بنا فرمود- همچنان خبر وفات سیر خان مقطع لکنهوتی رسید- لکنهوتی بامین خان مقوض گشت- و طغرل نایب او شد- از آنجا سمت دهلی مراجعت فرمود- بعد از آن لشکر جانب لاهور کشیده حصار لاهور که در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه از دست ملاعین خراب و مندرس شده بود باز از سر بنا کردن فرمود- و خلق قصبات و ائمه و قضات و سادات و اصحاب صغیره^۹ و اهل بازار روان^{۱۰} کرده در شهر مذکور ساکن گردانیده- هم درین مهم زحمت و بوجود سلطان غالب آمد- چنانچه چند روز متواتر سلطان را کسی ندید-

ارکان وزراء و امراء ملوک بیعت B. and دوکان نفر را امرا و ملوک بیعت M.

مملکت بدو قرار M. ۴ تمام مملکت B. ۳ همدران M. ۲

بتاخت B. ۵ حصار بر آورد B. ۶

۷ M. see Elliot, vol. III., Appendix, p. 621 and p. 12 n. 4 of the text. کوه خود

۸ M. حوده

۹ M. صغیر

۱۰ M. روانی

لشکرگاه^۱ ساخت - بعده هر طرف امرا و ملوک را با فوج و حشم نامزد فرمود - و خود بحضرت باز آمد - و در سنه سبع و خمسين و ستمائه دو زنجير پيل با نقود بسيار از ديار لکنهوتي بدرگاه اعلى بياوردند - در سلخ ماه شوال همين سال ملک^۲ کرلخان سنجر با لشکر انبوه بر حکم فرمان بحضرت اعلى^۳ پيوست - و در سيزدهم ماه صفر سنه ثمان و خمسين و ستمائه^۴ الغ خان بجهت دفع فساد متمردان ميوات بقدر ده هزار سوار برگستان جراره و مبارزان خوانخواه تعيين شد - چون لشکر در کوهپايه ميوات سيد غنايم بسيار و مويشي بى شمار بر دست آورده - و سده ايشان را مالش داده سمت دارالملک دهلي مراجعت فرمود - همچنان زحمت برتن مبارک سلطان غالب آمد بتقدير الله تعالى يازدهم ماه جمادى الاول سنه اربع و ستين و ستمائه از دارالغنا بدارالبقا رحلت فرمود^۵ -

بيا و یک نظر اعتبار کن در خاک که خاک تکیه گه خسروان معتبرست مدت ملک او نوزده سال و سه ماه و شانزده روز بوده و الله اعلم *

ذکر سلطان غياث الدین بلبن

چون سلطان ناصر الدین وفات یافت امرا و ملوک سه روز در^۶ تعزيت نشستند - و شرط عزا بجا آوردند - سيوم روز سيزدهم ماه جمادى الاول سنه

^۱ لشکرها

^۲ M. Tabakāt Nāsiri p. 227 and Raverty, p. 714, کرلخان. Malik Tāj-ud-Din Sanjar-i- Tez Khan.

^۳ M. omits اعلى

^۴ M. سنه ثمان و خمسين و ستمائه ماه صفر سيزدهم ماه

^۵ M. رحلت کرد ^۶ B. omits در

الغ خان بحضرت سلطان باز نمود که احوال دستار بندگان حضرت برین جمله است - فرمان شود ایشان را در اقطاعات^۱ خویش بروند - تا این فسده زیادت نگیرد - سلطان همچنان کرد - فامّا مکتوب اکابر پیش از آن بر قتلخ خان و کشلو خان رسیده بود - مسافت صد کروه بدر روز^۲ قطع کرده از سامانه در حوالی شهر برسیدند - چون ایشان را روشن گشت که اکابر مذکور از شهر بیرون آمده و در اقطاعات رفته متامل و متفکر شدند - سلطان مرحوم دروازه‌های شهر محکم گردانیده و امرای حضرت را بجنگ ایشان نامزد فرمود - چون طاقت مقاومت نداشتند مغنم گشتند - کشلو خان باز در ولایت خویش برفت - و اغلب حشم دست راست شده بحضرت پیوستند - و این فتنه فرو نشست - چون خبر^۳ بر الغ خان رسید سالمّا و غانمّا مراجعت کرد - و در روز سه‌شنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سنه خمس و خمسين و ستمانه بحضرت^۴ باز رسید - و در آخر سال مذکور لشکر ملاعین از طرف خراسان در حدود اچّه و ملتان رسید - کشلو خان بلبلن نیز^۵ بعهد و امان با لشکر ملاعین پیوست - سلطان بدفع ایشان لشکرها جمع کرد - چون خبر عزیمت سلطان و جمعیت انبوه بدیشان رسید باز گشته سمت خراسان رفتند - سال دیگر سنه ست و خمسين و ستمانه رسولان ترکستان بحضرت آمدند - ایشان را چنانچه شرط اعزاز و اکرام باشد بتشریفات فاخر و انعامات ذاکر مشرف گردانیدند^۶ و با یادگار تحف باز فرستادند - و همدران سال روز یکشنبه ششم ماه محرم بر عزیمت دفع کفار مغل لشکر برون آورد - و در حوالی شهر

۱ واقعات M.

۲ Tabakat Nāsirī, p. 223 :

در دو روز و نیم بعد مسافت صد کروه را قطع کردند *

۳ خبر الغ خان M.

۴ M. omits بحضرت

۵ بلبلن بدست و امان B.

۶ فرستاد and گردانید M.

لشکر بیرون آورد - مفسدان را نهب و تاراج گردانید - از آنجا دامی کوه گرفته میان سنتور شده تا لب آب رهب برفت - ولایت ^۱ کتیر را بانتقام ملک معز الدین درخشی بتاخت - و خلق را اسیر گردانیده در خطه بداون لشکر کشید - از آنجا سمت خطه اوده عزیمت فرموده و فسد آن دیار را نیز مالش داده سمت دارالملک دهلی مراجعت فرموده - در سنه اربع و خمسين و ستمائه بدفع قتلغ خان که از پیش ملک ^۲ عزالدین تافته رفته و با هذدوان پیوسته بود عزیمت کرد - قتلغ خان با جمیع کفار و آن امرا که از حضرت خایف شده بدو پیوسته ^۳ بودند پیش آمده و با لشکر اسلام بحرب پیوست - بفصرت الله تعالی لشکر اسلام را فتح شده جمع ایشان متفرق و پریشان گشت - سلطان مرحوم در تعاقب ایشان تا کوه پایه سرمور برفت - از آنجا سمت دهلی باز گشت - در سنه خمس و خمسين و ستمائه خبر پیوستن ^۴ قتلغ خان مذکور ^۵ و آن امرائی که با او یار بودند با ملک عزالدین کشلو خان که امیر ملتان و آچه بود بسمخ سلطان رسانیدند - الغ خان ^۶ را با عساکر قاهره بر ایشان نامزد فرمود - چون الغ خان بدان ^۷ سمت سواری کرد بعضی اکابر از حضرت چنانچه سید قطب الدین شیخ الاسلام و قاضی شمس الدین بهراجی مکتوبات بر قتلغ خان و کشلو خان فرستاده ^۸ استدعا کردند ^۹ تا در حضرت آیند - و ملک را قابض شوند - خلق شهر را ^{۱۰} برین میعاد بر طریق خفیه بیعت می ^{۱۱} دادند - منہیان حضرت این کیفیت به ^{۱۲} الغ خان در قلم آوردند -

۱ م. کتیر

۲ م. ملک عز یافته

۴ م. خبر سرمور

۷ م. آن سمت

۱۰ م. شهر نیز برین

۳ خایف شده بودند پیش آمده

۵ م. مذکور با آن امرائی

۸ فرستاد و استدعا

۱۱ بیعت دادند

۶ M. omits را

۹ M. استدعا نموده

۱۲ M. کیفیت الغ خان

شهر مراجعت فرمود - در سنه ست و اربعین و ستمائه جانب کوهپایه میوات^۱ بیرون آمد - و لشکر را باطرافِ جبال نامزد فرمود - نهب و تاراج کرد^۲ - و غنایم بسیار بر دست ایشان افتاد - فسدۀ آن دیار را مالش داده بدارالملک مراجعت نمود -^۳ همچنین خبر عصیان ملک عزالدین بلبن در خطۀ ناگور بسمع مبارک^۴ سلطان رسانیدند - در سنه تسع و اربعین و ستمائه طرف ناگور روان شد - چون نزدیک رسید ملک عزالدین بامان و دست راست بعضرت پیوست - قتلۀ او فرونشست - و از آنجا طرف کالیور^۵ و چندیری و مالوۀ لشکر کشید -^۶ چاهر دیو^۷ لعین که معظم ترین کفار آن دیار بود در حدّ مالوۀ با پنج هزار سوار و دو^۸ لکبه پیادۀ با لشکر اسلّم، مقابل شدۀ -^۹ آخر منہزم گشت -^{۱۰} سلطان بعد فتح طرف دهلی باز گشت - سنه احدی و خمسین و ستمائه^{۱۱} عزیمت لاهور و ملتان و اچہ مصمم کرد - فسدۀ آن دیار را نیز ضبط کردہ^{۱۲} مراجعت فرمود - در سنہ اثنین و خمسین و ستمائه^{۱۳} سمت کوه پایہ بردار و بیجنور^{۱۴}

^۱ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 212 رتنبور، Raverty, p. 684 translates :— Koh-pāyah [skirts of the hills] of Mewāt and Rantabhūr.

^۲ M omits کرد ^۳ M. چنان ^۴ M. omits سلطان

^۵ Raverty, p. 690, Gwāliyūr, Elliot, vol. II., p. 351, Gwālior.

^۶ M. هرجا ^۷ See Raverty, p. 690, n. 1.

^۸ M. لک ^۹ M. omits آخر ^{۱۰} M. سلطان مرحوم

^{۱۱} B. and M. ستمائه و خمسین و سنه، but the correct date is سنه احدی و خمسین و ستمائه. See Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 217.

^{۱۲} M. ضبط آورد و مراجعت

^{۱۳} B. and M. ستمائه و خمسین و احدی، but this date should be اثنین و خمسین و ستمائه see Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 218.

^{۱۴} B. and Ṭabaḳāt Nāṣirī, کوهپایہ بردار و بیجنور M. کوهپایہ برداز و بعور. Raverty, p. 696 translates Koh-pāyah (skirt of the mountains) of Bardār and Bijnor.

روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه بدارالملک
 دهلي در قصر سپید بر تخت سلطنت جلوس فرمود - سیوم روز از
 جلوس در قصر دولخانه بارعام داد - عامه خلایق^۱ در روز جلوس
 بر سلطنت او بیعت کردند - و بتشریفات مشرف گشتند - وزارت مملکت
 بملک بلین بنده شمسى داد و الغ خان خطاب کرد - و چتر و دور باش
 داد - و^۲ جمیع کارها بدر سپرد و او قابض شد - همدران اول سال طرف
 بنیان^۳ سواری فرمود - ولایت^۴ کوه جود و نندنه^۵ را نهب و تاراج
 گردانید - چند گاه بر لب آب سوده^۶ مقام کرد - چون در لشکر تنگی
 علف شده بدولت سمت دارالملک دهلي باز گشت - در سنه
 خمس و اربعین و ستمائه^۷ طرف هندستان^۸ میان دو آب عزیمت
 فرمود - چون در حد قنوج رسید موضع^۹ بلسنده که مقام قلب بود
 و کفار بسیار در آن^{۱۰} حصن پناه جسته بودند فتح گردانیده رای دلکی
 و ملکی^{۱۱} اسیر و دستگیر شدند - سلطان ناصر الدین سالم و غانم طرف

عام داد عام جلوس M. and عامه خلایق جلوس خاص بر سلطنت او بیعت B. سلطنت او بیعت

^۲ جمع M.

^۳ Elliot, vol. II. p. 346 translates: "He led his army to the bank of the Indus and to Multan." See also Raverty, p. 677, notes, 5 and 6.

^۴ B and M. کوه جود و نندنه; see for کوه جود p. 12 n. 4

^۵ B. and M. نندنه. Elliot, vol. II., p. 346 n. 1 says the text has نندنه, but this evidently a mistake for سنده or the river Indus, which agrees with what follows and with Firishṭa's statement, see also Raverty, p. 678, n. 7.

^۶ See Raverty, p. 678, n. 1.

^۷ M. در طرف

^۸ B. and M. طرف میان دو آب

^۹ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 210, gives نندنه and Raverty, p. 679. Talsandah. See also Elliot, vol. II, p. 347., n. 2.

^{۱۰} M. and B. حصین

^{۱۱} See Raverty, p. 682, n. 5.

کثرت لشکر اسلام که هیچ کسی^۱ از پادشاهان آنچنان جمع نکرده بود بملاءین رسید - منتهزم شده طرف خراسان باز رفتند - سلطان بدار الملک^۲ دهلی مراجعت فرمود - و درین^۳ مهم جماعتی حبشیان و نایجسان بر سلطان راه یافته بودند - او را بر حرکات نامحمود باعث و مشتغل می شدند - چنانچه قتل ملوک و اخذ اموال در طبیعت او جای گرفته بود - آن را بعمل مقرون می گردانید - تا محاسن بمعايب بدل گشت و پلهو و عشرت و شکار بغایتی اسراف و افراط نمود که کار مملکت مهمل و مختل ماند - امرا و ملوک مملکت باتفاق یکدیگر بجانب سلطان ناصر الدین که در آن وقت امیر بهرائچ بود مکتوب ارسال کردند - بامید ملک استدعا نمودند - چون سلطان ناصر الدین در دار الملک دهلی بیآمد روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه سلطان علاء الدین را بگرفتند - و محبوس کردند - چنانچه هم در آن حبس برحمت حق پیوست * بیت *

ساحل دریای جان آشوب مرگ ست این سرای

هان بترس از موج دریا پای در ساحل منه

مدت ملک او چهار سال و یک ماه و یک روز بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ^۴

ذکر سلطان ناصر الدین محمود پسر سلطان

سعید شمس الدین التمش

سلطان ناصر الدین پسر سلطان سعید شمس الدین التمش بود - از محبت ملک ناصر الدین محمود که در لکهنوتی وفات یافته^۵ بود ناصر الدین محمود لقب فرمود - چون سلطان علاء الدین محبوس شد

^۱ M. omits کسی

^۲ M. omits دارالملک

^۳ M. درمهم

^۴ B. omits و الله اعلم بالصواب

^۵ M. omits بود

ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه

سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین فیروز شاه بود - چون معز الدین بهرام شاه محبوس شد ملک عز الدین بلبن در قصر دولتخانه بر تخت بنشست - و یک کت مذابی فرماندهی او^۱ در شهر گشته بود - اغلب امرا و ملوک را اتفاق نیفتاد - او را دور کردند - و همان ساعت سلطان ناصر الدین و جلال الدین و^۲ علاء الدین را که در قصر سپید محبوس بودند بیاوردند - بر سلطنت سلطان علاء الدین اتفاق کردند - روز شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه بدار الملک دهلی بر تخت سلطنت نشاندند - و خلق را بیعت عام داد - و ملک قطب الدین حسن^۳ نایب مملکت و ملک مهذب^۴ الدین نظام الملک وزیر ممالک - و ملک^۵ قراقش امیر حاجب شد - مهذب الدین نظام الملک مصالح مملکت از امرای ترک اخراج کرد - و در ضبط و تصرف خویش آورد - امرای مذکور با وی مخالفت کردند - در صحرای حوض رانی روز چهارشنبه دویم ماه جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بکشتند - بعده^۶ وزارت بصدر الملک نجم الدین ابو بکر مفوض شد - بعد از مدتی که اقطاع و مصالح بهر کسی مستقیم گشت و مملکت آرام گرفت خبر لشکر مغل که منگوته^۷ لعین سر همه^۸ بود از جانب اچه رسید - سلطان لشکریهای اطراف جمع کرده بدفع ایشان روان شد - چون بلب آب بیا رسید خبر

۱ سلطان علاء الدین M. فرماندهی در M.

۳ ملک قطب الدین حسین Tabakāt Nāsirī, p. 198,

۴ ملک مهذب الملک والدین و نظام الملک وزیر ممالک B.

۵ و ملک M. omits

۶ بعده M. omits

۷ منگوته M.

۸ همه M. omits

الاسلام دار الملک را بجهت تسکین برایشان فرستاد - چون او آنجا رسید در اغواى ^۱ ایشان بیشتر مخالفت نیز ^۲ نمود و باز گشت - عقب او نظام الملک و ملک قطب الدین در حضرت رسیدند - و جنگ بنیاد نهادند - سلطان حصارى شده - هرچند اکابر و صدور ^۳ دهلي در اصلاح آن کوشیدند ^۴ ممکن نشد - از نوزدهم ماه شعبان تا آخر ذی القعدة قریب چهار ماه جنگ قایم ماند - و از طرفین خلق هلاک شد - و حوالی شهر تمام خراب گشت ^۵ - سبب تطویل آن فتنه این بود که فخر الدین مبارک شاهي ^۶ مهتر فرایشان که مقرب سلطان بود بصلح ^۷ رضامی داد - تا شب شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه نظام الملک با لشکر در حصار در آمده و مبارکشاهی را که ماده فساد و مایه فتنه بود بکشت - و سلطان را بگرفت و محبوس ^۸ کرد - چنانچه ^۹ هم در آن حبس برحمت حق تعالی ^{۱۰} پیوست *

سرای کهنه گيتي ^{۱۱} که خانه دودر است

درو اساس اقامت مکن که برگذر است

مدت ملک او دو سال و یک ماه و پانزده روز بود - و الله اعلم بالصواب *

۱ M. اعرا

۲ B. and M. مخالفت تر Tabakāt Nāsiri, p. 196, says:—

او آنجا رفت و در اثارت آن فتنه مبالغت نمود و باز گشت *

Tabakāt Akbari p. 70:—

شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشي را برای تسلي امرا فرستاد امرا

بهیچ وجه تسلي نشدند شیخ برگشته بدهلي آمد *

۳ صدقه دهلي B.

۴ کوشیدندی B.

۵ خراب شد M.

۶ فخر الدین مبارکشاه فرخي Tabakāt Nāsiri, p. 196, says:—

۷ صلح M.

۸ Tabakāt Nāsiri, p. 197, says:—

در شب سه شنبه هزدهم ماه مذکور سلطان معز الدین بهرام شاه شهید شد *

See also Raverty, p. 660.

۹ چنج M.

۱۰ M. omits تعالی

۱۱ B. که در خانه

خلق لاهور چنانچه شرط موافقت بود بجا نیاوردند - در جنگ و پاس تقصیر کردند - چون مزاج خلق ملک قراقش را روشن گشت شبشب با حشم خود از شهر بیرون آمده^۱ در سمت دهلی روان شد -^۲ کفار مغل^۳ او را تعاقب کردند - اما حق تعالی از میان ایشان سلامت بیرون آورد - چون در لاهور فرمان ده^۴ نمازده روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه کفار مغل بر ایشان دست یافتند - و مسلمانان را شهید کردند - و اتباع ایشان را اسیر گردانیدند - چون خبرهای^۵ بد بسطان معز الدین رسید امرا و ملوک و کافه معارف دیگر را در قصر دولتخانه بیعت تازه داد - و بجهت دفع فساد مغل ملک قطب الدین حسن^۶ و نظام الملک را با لشکر انبوه نامزد کرد - چون بلب آب پیا رسید نظام الملک بر طریق خفیه عرضه داشتی بحضرت ارسال کرد - که این امرا و ملوک هرگز^۷ اطاعت نخواهند کرد - مصلحت آنست که مثالی از حضرت اصدار یابد تا من و ملک قطب الدین ایشان را بطریقی^۸ که توانیم دفع گردانیم - چون این عرضه داشت بحضرت سلطان رسید از راه غفلت و عجلت فرمان داد تا برون^۹ عرضه داشت او مثالی بفرستند و بر وی بفرستند - چون مثال بر ایشان رسید نظام الملک عین آن مثال با امرا و ملوک نمود - که سلطان در باب شما این چنین مثال داده است - ایشان بیک اتفاق از سلطان بگشتند^{۱۰} - و با نظام الملک باخراج و انقلاب مملکت بیعت کردند - چون خبر مخالفت ایشان بساطان رسید - سید^{۱۱} قطب الدین شیخ

^۱ B, omits آمده^۲ M. مراجعت شده^۳ B. مغول^۴ M. فرمان نمازده^۵ خبر هایل^۶ Tabakāt Nāsiri, p. 195, gives ملک قطب الدین حسین^۷ M. ملوک هر اطاعت^۸ M. بطریق^۹ B. and M. بر وفق مزاج عرضه داشت^{۱۰} M. نگشتند^{۱۱} M. omits سید

اکبر و صدور را جمع کرد تا برای انقلاب کار سلطنت تدبیری کنند -
 و صدر الملک را بطلب نظام الملک فرستادند - چون نظام ^۱ الملک را
 از آمدن او خبر شد شخصی از معتمدان ^۲ سلطان نزدیک نظام الملک
 بود - او را در مقامی که مخالفت ایشان استماع کند ^۳ مخفی داشت -
 و صدر الملک را ^۴ طلبید تا تدبیر انقلاب ملک و دست آوردن مخالفان
 و کسانی که درین قضیه اجماع کرده بودند بتمام باز نمود - نظام الملک
 او را جواب داده باز گردانیده - و آن معتمد بر سلطان فرستاد ^۵ تا هرچه
 از صدر الملک شنیده است بحضرت باز نماید - و از زبان او عرضه داشت
 که خداوند عالم سواری فرماید تا بر سر آن ^۶ جماعت رود - از اقبال بادشاه ^۷
 منبهم و متفرق خواهد شد ^۸ - چون این معتمد بحضرت سلطان باز نمود -
 همچنان سواری کردند - بدر الدین سنقر را خبر شد بحضرت سلطان پیوست -
 سلطان او را هم در آن ساعت اقطاع بذاون داده روان کرد - و دیگر امرا که با او
 یار بودند خایف شدند و در اطراف رفتند - بعد از چهار ماه بدر الدین از
 بذاون باز آمد - چون مزاج بادشاه با او ^۹ متغیر بود او را و صدر الملک موسی
 را محبوس کرد - و ایشان هم در آن حبس برحمت حق پیوستند - نظام الملک
 نیز بسبب آنکه زخم گرد خورده خداع ^{۱۰} در خاطر داشت - میخواست
 بنوعی امرا و ملوک را از سلطان بگرداند - سلطان را بر ایشان بدگمانی
 می کرد - چنانچه بعد از چندگاه لشکر مغل در لاهور رسیده ^{۱۱} مدتی جنگ
 کرده - مقطع لاهور ملک قراش بود - ^{۱۲} بذاته او مرد دلور و مبارز بود - اما

۱ نظام را B.

۴ آنجا طلبید M.

۷ M. adds همه

۱۰ M. حد

۲ معتمدان B.

۵ فرستادند B.

۸ خواهد شد M.

۱۱ رسید M.

۳ کنند B.

۶ این M.

۹ بر او B.

۱۲ او بذاته مرد M.

ساخته ملک ایتکین^۱ را بزخم^۲ کارد شهید کردند - نظام الملک را دوزخم
برپهلوی^۳ زدند - چون عمروی باقی بود از پیش ایشان گریخت و سلامت
ماند - کار وزارت چنانچه^۴ پیش ازین می کرد همچنان کردن گرفت -
و در ماه صفر سنه المذكور ملک التونیه^۵ سلطان رضیه را در نکاح آورد -
و بقصد دهلی لشکر کشید^۶ - محمد سالاری و ملک قراش از حضرت
عطف کرده بر ایشان پیوستند - سلطان معز الدین بدفع ایشان لشکر از
دهلی بیرون آورد - در حوالی شهر مضاف شد - سلطان رضیه و ملک
التونیه منہزم گشتند - چون بعد کیتل رسیدند بر دست همدوان اسیر
شدند - ایشان را^۷ بسته در حضرت فرستادند - بتاریخ بیست^۸ و پنجم
ماه ربیع الاول هر دو را شهید^۹ کردند - بدر الدین سنقر امیر حاجب
شده بود - ناماً نظام^{۱۰} الملک را بجای نمی آورد - و فوقیت می ورزید -
سبب این معنی نظام الملک با او عداوت داشت - چون بدر الدین
را روشن گشت هراسان می بود - بدین سبب خواست که فتنه انگیزد -
روز دوشنبه هفدهم ماه صفر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه در وثاق صدر
الملک نبیسه^{۱۱} علی موسی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت

¹ See Raverty, p. 651, n. 7, for further particulars.

² زخم کارد زده

³ M. پهلوی

⁴ چنچ

⁵ التونیه and M. التوسه

⁶ کشیده

⁷ ایشان بسته

⁸ B. بیست پنجم

⁹ This statement varies from that given in *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, quoted in p. 27, n. 6. See also De., Trans. of *Ṭabaḳāt Akbarī* p. 77, n. 2.

¹⁰ B. نظام الدین

¹¹ *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 193, says:—

در وثاق صدر الملک تاج الدین علی موسوی که مشرف ممالک بود بدر الدین
سنقر جماعت مدور و اکابر حضرت را جمع کرد *

ذکر سلطان معز الدین

سلطان معز الدین پسر خرد^۱ سلطان شمس الدین بود - چون سلطان رضیه در قلعه تبرهنده محبوس شد - روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین را امرا و ملوک شهر را بر تخت سلطنت در قصر دولتخانه خاص اجلاس دادند - و امرا و ملوک^۲ که برابر سلطان رضیه بودند روز یکشنبه سیزدهم ماه شوال سنه المذكور در شهر رسیدند - و بر سلطنت سلطان معز الدین بیعت کردند بشرط آنکه اختیار الدین ایتکین^۳ نائب باشد - چون ملک اختیار الدین وزیر شد بموافقت ملک مهذب الدین نظام الملک جمله امور ممالک را در تصرف خویش آورد - و خواهر سلطان معز الدین را که از حکم^۴ پسر قاضی نصیر الدین خلع شده بود در حباله خویش در آورد - و نوبت سه گانه^۵ و یک زنجیر پیل^۶ بر در خود مستقیم کرده - چون نفاذ امر و رونق کار روی بدو آورد سلطان معز الدین را بغایت گران نمود - روز دوشنبه هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه در قصر سپید^۷ بحکم فرمان دو ترک بچه خود را مست

^۱ خورد B.

^۲ B. omits ملوک

^۳ ثابت B.

^۴ The word حکم has a peculiar significance here. It means here زوجیت "from being the wife." Tabakat Akbari, p. 68, says:—

و عموماً سلطان معز الدین را که سابقاً منکوحه قاضی اختیار الدین بود در نکاح در آورد *

^۵ B. نوبت شبانه

^۶ At this period no one was allowed to keep an elephant at the door except the king.

^۷ B. سپید

لاهور رسید - سلطان لشکر^۱ در آن سمت برد و او را بشکست و آخر بصلح
انجامید - تاریخ^۲ فوزهدهم ماه شعبان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان^۳
مراجعت کرد و در حضرت دارالملک آمد - بعد از آن ملک التونیه^۴
مقطع تبرهذه بغی ورزید - بتاریخ نهم ماه رمضان سنه المدکور لشکر بدان
جانب بیرون آورد - بعضی امرا و ملوک و بندگان شمسی با او یار شدند -
و خروج کرده جمال^۵ الدین یاقوت حبشی را بکشتند * بیت *
عنان تافت دولت ز پیرامنش چو داغ سیه دید بر دامانش
و سلطان رضیه را گرفته در قلعه تبرهذه محبوس کردند - و مکتوب بجانب
امرائی که در شهر دهلی شهردار بودند فرستادند بدین مضمون که شاهزاده
معز الدین پسر سلطان شمس الدین مرحوم را بر تخت سلطنت اجلاس
دهند و خود بسرعت مراجعت کردند * بیت *
سری را که گردون بدار بلند همش باز در گردن آرد کمند
مدت^۶ ملک سلطان رضیه در دارالملک دهایی سه سال و پنج ماه و بیست
و یک روز بود و الله اعلم بالصواب *

^۱ M. omits لشکر

^۲ B. omits تاریخ

^۳ M. omits سلطان

^۴ M. التونیه

^۵ B. جمال الدین

^۶ Tabakāt Nāgiri, p. 190, says:—

چون سلطان رضیه را بمحروسه تبرهذه محبوس کردند ملک التونیه او را عقد
کرد و در حباله خود آورد و بطرف دهلی لشکر کشید تا کورت دیگر مملکت را ضبط کند
در ماه ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین لشکر دهلی بدفع
ایشان بیرون برد و سلطان رضیه و التونیه منهرم شدند و سلطان رضیه و التونیه بدست
هندوان گرفتار شدند و هر دو شهید گشتند و هریمت ایشان بیست و چهارم ماه ربیع
الاول بود و شهادت سلطان رضیه روز سه شنبه بسمت و پنجم ماه ربیع الآخر سنه ثمان
و ثلاثین و ستمائه بود انتهى ملخصا *

روشن گشت^۱ طاقت آوردن نتوانستند فرار نمودند و متفرق شدند - سلطان را از کار ایشان معلوم شد لشکر دنبال ایشان فرستاد - ملک کوچی اسیر و دستگیر گشت و ملک جانی در حدود پایل^۲ شهادت یافت و ملک نظام الدین در کوه بردار^۳ در آمد - و لشکر سلطان باز گشت - چون کار دولت سلطانی منتظم شد کارداران دیگر سلطان رضیه نصب کردن فرمود - و ملک قطب الدین^۴ حسن را برای فرو نشاندن^۵ فتنه که بعد سلطان شمس الدین مرحوم در رنتپور^۶ ظاهر شده بود نامزد کرد - و ملک جمال الدین یاقوت حبشی را عهده^۷ امیر آخوری داد - و بحضرت خود مقرب گردانید - چنانچه امرا و ملوک دیگر را غیرت آمد - و چنان^۸ اتفاق افتاد که سلطان رضیه کلاه و قبا پوشد و لباس مردان کزد - آخر همه چنان کرد و از لباس ستر بیرون آمد - و چون سوار شدی بالای پیل سوار می شد - درین اثنا^۹ خبر طغیان ملک عز الدین^{۱۰} کدچان امیر

¹ This passage is not very clear. It should have been as follows:—

ایشان ازین حال واقف گشتند طاقت ماندن نداشتند فرار نمودند و متفرق شدند *

Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, says:—

و ان ملوک را چون معلوم شد منبرم از لشکر گاه خود برفتند - سواران سلطان تعاقب نمودند *

² B. and M. بابل. Elliot, Bābul; Briggs, from Firishta, Babool., Pāyal or Pāyil is the name of a very old place, giving its name to the district with a lofty brick fort visible from a great distance on one of the routes from Dehli to Lūdiānah. See Raverty, p. 460, n. 3.

³ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, در کوه بردار; Ṭabaḳāt Akbarī, p. 66 کوه سر مور

⁴ B. قطب حسن ⁵ M. برای فتنه ⁶ M. رنتپور

⁷ M. از چنان ⁸ M. بعد خبر

⁹ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 188, says:—

در شهر سنه سبع و ثلاثین و ستمائه ملک عز الدین کبیر خان که مقطع لومو بود مخالفت آغاز نهاد *

بعد از آن نظام الملک جنیدی^۱ و عزالدین کنجیان و محمد سالاری که از سلطان رکن الدین عاصی شده بودند بر دروازه شهر جمع گشتند - و با سلطان رضیه مخالفت بنیاد نهادند - و ملک نصیر الدین^۲ تائسی امیر اوده بمدد^۳ سلطان رضیه در شهر می آمد - امرای مخالف او را استقبال کردند^۴ و بعد ز دست آوردند - و موقوف داشتند - آخر چون مخالفت بطول^۵ کشید سلطان رضیه از شهر بیرون آمد - در کنار آب چون لشکرگاه ساخت - میان سلطان رضیه و امرای مخالف^۶ کرات محاربه و مقاتله می رفت - فامّا جنگ قائم ماند - بعد از بهزار حيله ايمه و مشايخ شهر درمیان آمده اصلاح دهانیدند^۷ - محمد سالاری و کنجیان پوشیده با سلطان یار شدند - شبی بر در سراپرده خاص جمع گشتند - تا ماک جانی^۸ و ملک کوچی^۹ و نظام الملک را دست آرند - ایشان را ازین حال

¹ Tabakāt Nāṣirī, p. 186, says:—

اما وزیر مملکت نظام الملک جنیدی علیه الرحمة موافقت نمود و ملک جانی و ملک کوچی و ملک کبیرخان و ملک عزالدین محمد سالاری و نظام الملک از اطراف بر در شهر دهلی جمع شدند و با سلطان رضیه مخالفت آغاز نهادند *

² Tabakāt Akbarī, p. 86, says:—

درین حال ملک عزالدین هانسی جاگیر دار اوده بقصد مدد سلطان رضیه روی بدهلی نهاد *

But the Tabakāt Nāṣirī, p. 186, mentions ملک نصیر الدین تابشی معزی مقطع اوده

³ M. omits بمدد

⁴ Tabakāt Nāṣirī, p. 186, says:—

استقبال کردند و بدست آوردند رنجوری بروی غالب شد و او برحمت حق

پیوست *

⁵ بتطویل B.

⁶ M. مخالفان

⁷ M. دهانید

⁸ M. ملک خانی

⁹ کوچی, Tabakāt Nāṣirī, p. 187, کوچی M.

ذکر سلطان رضیه

سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان شمس الدین بود - در آن گاه که ^۱ سلطان مرحوم از مهم گوالیر ^۲ مراجعت کرد این دختر را وای عهد خویش گردانید - القصه در ^۳ روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه سلطان رضیه بدارالملک دهلی در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - در ماه رجب رَجَب قَدْرَه سنه المذكور طایفه قرامطه و ملاحده که از اطراف هندوستان جمع شده در حضرت دهلی ساکن بودند باغواي ^۴ ترک که مردی متعلم بود و در تذکیرات ^۵ علمای ^۶ سنت و جماعت را ناصبی و مرجی ^۷ می گفت بعد در ^۸ هزار مرد با اسلحه دایره مسجد جمعه در روز جمعه فوج فوج از هر دو طرف در آمدند - مسلمانان در نماز جمعه مشغول بودند که آن ملکان دست باسلحه بردند - بیشتری مسلمانان شهادت یافتند - و بعضی پایمال گشتند - ملک نصیر الدین بلارامی ^۹ و امام ناصری ^{۱۰} شاعر و امرای دیگر با جمعیت کثیر آمده و مسلمانانی ^{۱۱} که از خوف بالای مسجد بر آمده بودند ملاحده مذکور را بزخم سنگ و خشت بکشتند تا این فتنه بخیر ^{۱۲} انجامید -

1 B. and M. در آنکه سلطان

2 M. and also Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 185, کالیور. Raverty, p. 638, Gwāliyūr.

3 B. omits. در.

4 M. باغرا, B. باغرا

5 B. and M. ترکرات. 6 B. علماء سنت. 7 B. and M. ناصی و مرجی

8 Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 189, بقدر یک هزار مرد

9 M. بدارامی

10 B. ناصری و شاعر

11 M. مسلمانانی

12 M. omits بخیر

فخر الدین قصد و کشتی کرده در شهر دهلی رفتند - یکایک اندرون در آمدند^۱ با سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین مرحوم بیعت کرده شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین را موقوف گردانیدند - چون سلطان رکن الدین را ازین حال خبر شد طرف شهر دهلی مراجعت فرمود - و بکوچ متواتر در کیلوکهری رسید - امرا و ملوک و بندگان شمسی که برابر او بودند بتمام در شهر^۲ دهلی در آمدند - و با سلطان رضیه پیوستند و بیعت کردند - بعده لشکر از شهر بر آمده سلطان رکن الدین را از کیلوکهری زنده گرفتند - و بر سلطان رضیه بردند - سلطان^۳ رضیه او را حبس کردن فرمود - چنانچه سلطان مرحوم هم در آن حبس بر حمت حق پیوست * بیت *

بسا باد نفوس بریں کوز پشت که بسیار ازین گونه پرورد و کشت و این واقعه در روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائنه بود - مدت ملک او شش ماه و^۴ هشت روز بود و الله اعلم *

torians, such as Nizām ad-Dīn, Firishṭa and Bada'ūnī. Elliot in his History, vol. II, p. 331, translates this passage of the *Ṭabaḳāt Nāsiri* as follows:—

“And in the neighbourhood of Mansūrpūr and Narāin, Taju-d-dīn Muhammad, Secretary and Controller, + + + and other confidential officials, killed the *Tāzik*.” In my humble opinion Raverty is correct. The construction of the sentence as well as the whole trend of events, described previously, supports the version of Raverty. A combination of all these high officials could only be possibly needed for the assassination of the Sultan alone; against a less important man such a combination is evidently unnecessary. Further, if, as Elliot seems to imply in his footnote to page 331, “*Tāzik*” refers to Sultan Rukn ad-Dīn his statement in the same page that “they brought Sultan Rukn-d dīn prisoner to Dehli, where he was kept in confinement and died” will be contradictory.

^۱ درون آمدند M.

^۲ درون شهر M.

^۳ M. omits رضیه

^۴ *Ṭabaḳāt Nāsiri*, p. 184, ربیع و هشت روز. Raverty, p. 636, says “and his reign was six months and *twenty-six* days,” but in a note on “*twenty-six days*” he writes “some copies have *twenty-eight days*”: from the 20th Sha‘bān, 633 A.H., the date of I-yal-tamish’s decease, to the 18th of Rabī‘-ul-Awwal, 634 A.H., is exactly six months and *twenty-seven* days.”

سر از اطاعت بیرون آورده و خدمتی^۱ مال لکهنوتی که در حضرت می آوردند بستید - و ملک عز الدین سالاری در بداون طغیان ورزید - و ملک علاؤ الدین مقطع لاهور و ملک عز الدین کنجان^۲ امیر ملتان و ملک سیف الدین کوچی مقطع هانسی یکجا جمع شدند و بنیاد فتنه و بلغاک آغاز نهادند - همچنان ملک نظام الملک جنیدی که وزیر سلطان رکن الدین بود خوف در خاطر او شد - از دهلی گریخته در بداون بر ملک عز الدین سالاری پیوست - از آنجا یکجا شده بر امرائی که در لاهور یکجا شده بودند آمده^۳ پیوستند - سلطان بجهت دفع فتنه ایشان لشکر کشید - چون سلطان در خطه کهرام^۴ رسید امرای مذکور مقابل سلطان در حد منصور پور آمده بودند از آنجا چند نفر از ایشان^۵ چنانچه تاج الملک و محمد دبیر^۶ مشرف ممالک و بهاء الملک و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک وزیر و خواجه رشید و امیر

^۱ Tabakāt Nāsirī, p. 183, می آوردند تصرف کرد

^۲ Both B. and M. کنجان . Tabakāt Nāsirī, p. 183, ملوک عز الدین کبیر خان
مقطع ملتان

^۳ B. omits آمده^۴ کهرام^۵ M. نفر ایشان

^۶ M. محمد دبیر و مشرف ممالک . Tabakāt Nāsirī, p. 183, has an entirely different version :—

در حوالی منصور پور و ترائین تاج الملک محمود دبیر و مشرف ممالک و بهاء الملک حسین الشعری و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک جنیدی و نظام الملک مشرقانی و خواجه رشید الدین مالکانی و امیر فخر الدین و دیگر جماعت کار داران تازی را شهید کردند *

Raverty, p. 634, translates the passage as follows :—

"And in the vicinity of Mansūr-pūr and Trā'in, they martyred the Taj-ul-Mulk + + + and other Tāzīk officials." Our author, I think, makes a blunder here as he mentions that all these persons "who have been put to death," separated from the Sultan's army, went to Dehli and pledged their allegiance with Sultan Raḍīya. This mistake of our author has been copied by later his-

حق سبحانه و تعالى آن بادشاه عادل را غریق رحمت گرداند - و این بادشاه آسمان جاه را تا قیام قیامت در امان و سلامت باقی و پاینده دارد بالذبی و آنکه الامجاد - مدت ملک سلطان شمس الدین بیست و شش سال و چند ماه بود و الله اعلم *

ذکر سلطان رکن الدین فیروز شاه

سلطان رکن الدین فیروز شاه پسر سلطان مرحوم^۱ مغفور شمس الدین التمش بود - چون سه روز شرط عزا بجا آوردند سیوم روز بعد وفات بیست و دوم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه باتفاق امرا و ملوک و ایامه^۲ و سادات و بندگان شمسی در حضرت دهلی بقصر دولتخانه جلوس فرمود - و درهای خزاین کشاده هر کسی را خلعت و انعام عطا کرد - آخر دست در خرج نهاد و اسراف بافراط کردن گرفت - بعدی در عشرت و طرب و لهو مشغول شد که کارهای مملکت و امور سلطنت مهمل ماند - اغلب مصالح ملک و مملکت را شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین می کرد - چنانچه حرم شمسی را بسبب مخالفت قدیم زیان می رسانید - و خوار می داشت - و شاهزاده قطب الدین^۳ محمد شاه پسر سلطان مرحوم که از مادری دیگر بود میل^۴ کشانید و آخر کشت - بدین سبب بیشتری امرا و ملوک حضرت و اطراف ممالک از سلطان رکن الدین متنفر شدند - و مخالفت بنیاد نهادند - چنانچه شهزاده ملک غیاث الدین محمود^۵ شاه برادر سلطان رکن الدین که امیراوه بود

^۱ پسر سلطان شمس الدین مرحوم M.

وسادات و آئمه B.

^۳ قطب الدین بن محمد شاه M.

^۴ دیگر بود حشم گردانید M.

^۵ ملک غیاث الدین محمد شاه بن سلطان Tabakāt Nāṣirī, p. 183.

لعین در قلعه مذکور محصور گشت - بعد یازده ماه قلعه مذکور بعون الله تعالی فتح شد - بجهت محافظت قلعه کوتوالی^۱ گذاشت - و خود سومی دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در شهر سنه احدی^۲ و ثلاثین و ستمائه عزیمت طرف ولایت مالوه کرد - فسدۀ آن ولایت را مالش داد - بتخانه که از سیصد سال باز برآورده^۳ بودند خراب گردانید - و بعده رخ سومی لُجین آورد - آن را نیز فتح کرد - و بتخانه مها کال دیو^۴ را بر انداخت - صورت و تمثال بکرماجیت^۵ و صورتهای دیگر که بر تخته ریخته بودند^۶ همه را برکنده^۷ در حضرت آورده پیش در مسجد جامع پی سپر خلق گردانید - در شهر^۸ سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه لشکر بجانب^۹ بهیلسان^{۱۰} برد - در ذات مبارک سلطان زحمتی پیدا آمد - سبب آن فی الحال مراجعت فرمود - بعد رسیدن در دهلی روز دو شنبه بتاریخ بیستم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود -

کیست درین دائره دیر پای کوس من الملک زند جز خدای

۱ کرتولی M.

۲ Tabakāt Nāṣirī, p. 176, says: — سنه اثنی و ثلاثین و ستمائه. See Raverty, p. 621, n. 6.

۳ Tabakāt Nāṣirī, p. 176, says: — بتخانه که سیصد سال بودند آن را عمارت می کردند.

۴ دیوان M.

۵ بکرمادیت B.

۶ B. بود Tabakāt Nāṣirī, p. 176, gives: —

چند تمثال دیگر از برنج ریخته بودند *

۷ برکشیده M.

۸ شهر M. omits

۹ جانب B.

۱۰ B. بهلسان. Tabakāt Nāṣirī, p. 176, gives بنیان, Tabakāt Akbarī, p. 61, has ملتان, but that is evidently wrong. See also Raverty, n. 8, p. 623. Bhilsān is a fortress and city in Mālwa.

را گوشمال داد - در سده اربع و عشرين و ستمائه سمت مندور^۱ و اجمیر سواری فرمود - و آن دیار را نیز با جمله سواک ضبط کرد - و هم در آن سال بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سده ست و عشرين و ستمائه رسولان دار الخلافت جامهای مرحمت خلیفه خلد الله خلائفه برای سلطان مرحوم آوردند - سلطان مرحوم چنانچه شرط اطاعت و خدمتگاری باید بجا آورد - با فرزندان و ملوک بزرگ بخلفت خاص خلیفه مشرف گشت - سلطان مرحوم را از پوشیدن خلعت خلیفه چندان فرحت و بجهت روی داد که در تحریر نیاید - در شهر قبا بستند و طبل شادیانه کوفتند - بعد چندگاه رسولان دار الخلافت را با عازار و اکرام روان کرد - و خدمتی^۲ بسیار در حضرت دار الخلافه فرستاد - و هم درین سال خبر وفات پسر مهتر^۳ که بادشاه لکنوتی شده بود رسید - سلطان مرحوم بعد بجا آوردن شرط عزا لشکر کشی طرف لکنوتی مصمم کرد - و فتنه که در لکنوتی^۴ قائم شده بود آن را تسکین داد - و ممالک لکنوتی را بملک علاء الدین جانی^۵ مفوض گردانیده بحضرت دهلی باز گشت - در سده تسع و عشرين و ستمائه سمت گوالیر^۶ سواری کرد بیسل^۷ مالک

^۱ For مندور see Raverty, p. 611, n 3.

^۲ بس بسیار M.

^۳ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, says:—

در ماه جمادی الاولی سده ست و عشرين و ستمائه خبر فوت ملک سعید ناصر

^۴ لکنوتی قدیم M.

الدین معهود برصید *

^۵ B. and M. علاء الدین خانی, but Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, and other

histories give علاء الدین جانی

^۶ کالیر M.

^۷ B. بیل میلک دیولعین. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, gives:—

میلک دیولعین پسر بیسل لعین *

Ṭabaḳāt Akbarī says: ملک دیوبسیل. Raverty, p. 619, says "Mangal Dīw, the accursed, the son of the accursed Mal Dīw." See also n. 7, 417 of the same.

بود بسبب خروج جنگیز خان ملعون غزنین را گذاشته با خیل و تبار^۱ و حشم و خدم خویش در حدود لاهور در آمد - چون سلطان مرحوم را ازین حال خبر شد طرف لاهور سواری فرمود - سلطان جلال الدین عطف کرده از پیش سلطان مرحوم سمت^۲ کوه پایتخت کشمیر و بکھلی^۳ رفت - سلطان مرحوم طرف دار الملک دهلی باز گشت - در سنه^۴ ۱۰۰۰ و ستمائے لشکر خود را بجانب لکنوتی برد - غیاث الدین عوض^۵ خاجی را امان داده در رقبه اطاعت خویش در آورد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود - و پسر خود را که مهتر بود اقطاع لکنوتی داد - و سلطان ناصر الدین^۶ خطاب کرد - چتر و دور باش و هر چه دارالت بادشاهی بود^۷ مقوض گردانید - خود بجانب دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه ثلاث و عشرین و ستمائے عزیمت طرف قلعه رنتپور^۸ کرد - مفسدان آن دیار

۱ خیل و تبع B.

۲ Tabakāt Nāsirī, p. 171, says:—

جلال الدین خوارزم شاه از پیش حشم هندوستان عطف کرد و بطرف سندھ سیوستان رفت *

Tabakāt Akbarī, p. 59, gives:—

جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیوستان رفته از آنجا براه کب و مکران بدر رفت *

Raverty, p. 293, writes:—

“Sultān Jalāl-ud-Dīn turned aside, and proceeded towards Ūchchah and Multān. From thence he entered the territory of Kirmān, and afterwards Fārs.”

۳ تلکی M.

۴ Tabakāt Nāsirī, p. 171, says:—

بعد از آن در شهر سنه اثنی و عشرین و ستمائے بطرف بلاد لکنوتی لشکر کشید *

۵ Both B. and M. عروس ۶ ناصر الدین خرد ۷ م. مقوض

۸ رنتپور, Tabakāt Nāsirī, p. 172. See also Raverty, p. 610.

و بنیاد مخالفت نهادند - چون نزدیک دهلی رسیدند ملک التمش نیز از دهلی بیرون آمد - میان ایشان در صحراء^۱ جود مضاف شد - حق سبکدانه و تعالی ملک التمش را فتح بخشید - آرام شاه و امرای قطبی منهزم گشتند - در سنه سبع و ستمائه سلطان شمس الدین خطاب خویش^۲ کرد - در شهر سنه المذكور ملک التمش در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود و اقصای ممالک در ضبط آورد - و سلطان شمس الدین خطاب خویش کرد - در شهر سنه اثنی عشر و ستمائه طرف لاهور سواری فرمود - سلطان تاج الدین یلدر که از^۳ غزنین بعد نقل سلطان قطب الدین شهر میمون لاهور را گرفته بود مقابل شد - و میان هر دو لشکر مبارزه شد - حق سبکدانه و تعالی سلطان شمس الدین را نصرت داد^۴ - سلطان تاج الدین بر دست لشکر او اسیر و دستگیر گشت - سلطان شمس الدین او را موقوف کرده در خطه بدایون فرستاد - چنانکه او هم در آن حبس برحمت حق پیوست - حظیره سلطان تاج الدین أَنَارَ اللَّهُ بَرْهَانَهُ هم در خطه بدایون در کنار لب آب سوتنه است - الغرض^۵ بعد فتح سمت^۶ دهلی مراجعت فرمود - و در خمس عشر و ستمائه ناصر الدین قباچه در حد^۷ آچه یک کُرت با سلطان مرحوم مقابل شده بود و منهزم گشته بار دیگر بتاریخ مذکور در حد^۸ آچه و ملتان مضاف داد و منهزم شد - چون لشکر تعاقب کرد در لب آب پنجاب در آمد و عبیره کردن نتوانست غرق شد - در سنه ثمان عشر و ستمائه سلطان جلال الدین خوارزم شاه که سلطان تاج الدین را بیرون کرده غزنین گرفته

۱ M. حود

۲ M. omits خویش and also ملک المذكور

۳ M. omits از

۴ M. کرد

۵ M. omits الغرض

۶ B. omits بعد and M. omits الغرض

* بیت *

گردنِ گردان شکست این کهنه چرخِ چنبری

تا توانی دل منه بر مهر و ماه و مشتری

وفات سلطان قطب الدین مرحوم در سنه سبع و ست مائه بود - و مدت ملک او از اول فتحِ دهلي تا ایام وفات بیست سال و چند ماه بود^۱ - و عهد سلطنت با چتر و دور باش و خطاب بادشاهی مدت چهار سال بود و الله اعلم *

ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

ملک ایلتمش بنده سلطان قطب الدین ایبک^۲ المعزی بود - چون سلطان قطب الدین وفات یافت امرا و ملوک قطبی آرام شاه پسر سلطان قطب الدین را بجهت آرام فتنه بر تخت^۳ بادشاهی اجلاس دادند - ملک ناصر الدین قباچه داماد سلطان قطب الدین طرف سند رفت - و اقطاع ملتان و اُچّه و بهکهر و سوستان را قابض گشت - سپه سالار علی اسماعیل امیرداد حضرت دهلی بامراء دیگر یار شده ملک التمش را که در آن وقت امیر بداؤن بود بجهت ملک استدعا کرد و مکتوبات بجانب او فرستاد - ملک التمش با جمیعت خویش از بداؤن بسرعت تمام در حضرت دهلي^۴ آمد و قابض شد - آرام شاه از دهلي عطف کرده بیرون رفت - فاما بعضی از اطراف برو^۵ جمع شدند

^۱ بودند M.

^۲ ایبک و المعزی B.

^۳ بر تخت اجلاس B.

^۴ تمام آمد در حضرت دهلي قابض M.

^۵ بدو B.

بخشید - و دست سخاوت بعدی کشاده بود که او را سلطان قطب الدین لکه بخش گفتندی - بعد مدتی میان او و میان سلطان تاج الدین یلدرز بنده معزی که بعد وفات سلطان مرحوم بادشاه غزنین شده بود سبب اقطاع لاهور مخالفت^۱ پیدا آمد - از جانبین قصد یکدیگر کردند - چون مصاف میان هردو لشکر راست شد^۲ و بجنگ پیوستند - خدای تبارک^۳ و تعالی سلطان قطب الدین را ظفر بخشید - سلطان تاج الدین منهزم شده طرف^۴ کرمان رفت - حصار غزنین را سلطان قطب الدین قابض شد - چهار روز در دارالملک غزنین بر تخت بادشاهی نیز نشست - آخر در لاهور و طرب^۵ مشغول گشت - بیشتری^۶ امرا و ملوک معزی که در غزنین بودند پوشیده با سلطان تاج الدین یار شدند - و او را از کرمان استدعا کردند - چون سلطان تاج الدین از کرمان در حد غزنین رسید و مقدمه لشکر او نمودار شد سلطان قطب الدین خلق شهر را با ایشان موافق دید - سلطان قطب الدین از راه سنگ سوراخ بیرون آمد از آنجا عطف کرده در شهر لاهور رسید - غزنین باز در قبض^۷ سلطان تاج الدین یلدرز آمد - همچنان سلطان قطب الدین در میدان لاهور گوی بازی میکرد - ناگاه بتقدیر الله^۸ سببخانه و تعالی از اسب خطا شد - پیش کوهه زمین بر سینۀ مبارک سلطان آمد - و برحمت حق پیوست^۹ - او را همدران شهر میمون لاهور دفن^{۱۰} کردند - سلطان مغفور شمس الدین ایلتمش حظیره او را بنا کرده است *

۱ مخالف M.

۲ شده بجنگ M.

۳ تبارک و M. omits

۴ طرف B. omits

۵ آخر در لاهور بطرب مشغول M.

۶ بیشتر

۷ باز دست سلطان B.

۸ سببخانه M. omits

۹ پیوسته M.

۱۰ مدفون M.

گردانید - در شهر سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعهٔ میرات^۱ فتح کرد^۲ -
 در سنه احدی و تسعین و خمس مائه^۳ قلعهٔ تهنگر^۴ را کشاده - در سنه ثلاث
 و تسعین و خمس مائه طرف گجرات سواری فرمود و رای^۵ بهیلم دیورا
 که با سلطان مرحوم مقابل شده بود نهب و تاراج کرد - و انتقام گذشته از
 خصم خویش بکشید^۶ - الغرض چون سلطان مرحوم وفات یافت سلطان
 غیاث الدین محمود پسر^۷ برادر بزرگ سلطان مرحوم برای ملک قطب
 الدین^۸ چتر و دور باش فرستاد - و بخطاب سلطانی مشرف گردانید - در
 سنه اثنین و ست مائه از دهلی سواری فرمود - و در شهر میمون لاهور^۹
 آمد - روز سه شنبه هژدهم ماه ذی القعدة سنه المذكور در قصر لاهور^{۱۰}
 جلوس فرمود - و امرا و ملوک خویش را انعامهای فاخر و تشریفات وافر

¹ This statement of the author that Kuṭbuddīn took the fort of Mīrat in A.H. 589 is contradictory to his own statement which he made on p. 11 in connection with the reign of Sultān Mu'izzuddīn Sām that "in A.H. 588 Kuṭbuddīn conquered the fort of Mīrat and took Dehli which were in possession of the relatives of Prithi Rāi and Gobind Rāi." The former statement is corroborated by the Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 120:—

قطب الدین از کهرام بطرف میرات آمد و فتح کرد و حضرت دهلی را بکشاد
 و همدین سال قلعهٔ کول را در شهر سنه سبع و ثمانین و خمس مائه فتح کرد *

"Kuṭbuddīn advanced from Kuhrām to Mīrat and took the city and he possessed himself of Dehli. In the same year (A.H. 589) Kuṭbuddīn took the fort of Kol." The date (A.H. 587) ثمانین و سبع as given in p. 139 of Ṭabaḳāt Nāsirī is, in my opinion, a mistake arising out of a confusion between تسع and سبع. See also a very interesting note by Raverty on the first capture of Dehli by Moslems, p. 469, n. 9; and Appendix A.

احدی و تسعین و خمس مائه طرف گجرات B. 3 بکرد B. 2

تهنگر M. 4, see n. 8, p. 11.

کشیده M. 6 رای بهیم دیورا, Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 140. رای و بهیلم B. 5

قطب الدین را B. 8 محمود برادر بزرگ M. 7

لاهور M. 9

مرحوم هزار و پانصد من الماس که نفیس ترین جواهر است در خزانه
موفوره موجود بود - نقود و جواهر دیگر برین قیاس باید کرد - آخر الامر
جز عمل صالح هیچ چیز با خویش نبرد - چنانچه از مادر زاده و از وجود
موجود شده بود همچنان تهی دست از جهان فانی سفر کرد * بیت *
از گهر و گنج که نتوان ^۱ شمرد سام چه برداشت فریدون چه برد
مدت ملک اوسی و دو سال و چند ماه بود - وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ ^۲

ذکر سلطان قطب الدین ایبک المعزی

سلطان قطب الدین بنده سلطان معز الدین محمد سام بود - و در
شجاعت و سخاوت نظیر خود نداشت - در ^۳ اول حال که او را از ترکستان
آوردند در شهر نیشاپور قاضی القضاة امام فخر الدین عبد العزیز کوفی که از
اولاد امام اعظم ابوحنیفه کوفی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ بود خرید - در موافقت
فرزندان او کلام الله خواند و تیر اندازی آموخت - چنانچه ^۴ در اندک
مدت کامل حال گشت - چون بزرگ شد تجار بحضرت عزیزین بردست
سلطان مرحوم فروختند - بهمه باب اوصاف حمیده و آثار گزیده داشت -
فاما چندان جمال نداشت - و انگشت خنصرش شکسته بود - بدان ^۵
سبب ایبک شل گفتندی - در خدمت مخدوم ^۶ ملازم بعدی بود که
عنقریب بنظر شفقت و مرحمت مخصوص گشت - و روز بروز مرتبه اش
تضاعف می پذیرفت - چون هندوستان فتح شد اقطاع کهرام بر ^۷ مقوض

^۱ گهر گنج که تواند شمرد B.

^۲ بالصواب B. omits

^۳ نداشت که اول حال او را M.

^۴ چنانچه M. omits

^۵ بدان ایبک شل گفتند M.

^۶ در خدمت مجد و ملازم B.

^۷ بدو B.

و بیشتر^۱ بلاد ولایت فہروالہ را تاخت - سلطان سعید از غزنین در سنہ احدی و ست مائہ^۲ طرف خوارزم لشکر کشید - بسبب آنکہ ملوک ترکستان و کفار خطایاری دہی خوارزم کردند - و تنگی علف در لشکر شد - بیغرض باز گشت - همچنان خبر طغیان کہوکہران^۳ و قباذل کوہ جود^۴ در سمع مبارک او رسانیدند - ہم در سال مذکور طرف لاهور سواری فرمود - چون در حدود لاهور رسید ملک قطب الدین نیز از دہلی بر سلطان مرحوم با عساکر خویش پیوست - متمردان مذکور کہ از خوف لشکر بعضی در کوہ در آمدہ و بعضی^۵ در کنار آب مقام قلب گرفتہ ماندہ بودند بیشتری علف تیغ گشتند - و اسیر و دستگیر شدند - سلطان مرحوم در دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را وداع دادہ سمت دہلی فرستاد - چون در قصبہ دمیک رسید فدائی^۶ ملاحظہ یکایک میان سرا پردہ در آمد و بر سلطان مرحوم زخم انداخت - چنانچہ سلطان مرحوم سعید شہید غازی ہمدان زخم شہادت یافت^۷ - و این واقعہ در سیوم ماہ شعبان سنہ اثنین و ست مائہ بود - چنین آورده اند کہ بعد نقل سلطان

۱ بیشتر مداد ولایت M.

۲ در طرف M.

۳ کوکہران Tabakāt Nāṣirī p. 123 gives

۴ M. خود. Koh Jūd or Jūd mountains, which are now styled the Salt Range from the number of mines of rock of salt contained within them, lie between Pind-i-Dādan *Khān* and *Khush Ab* and now compose part of the Shāhpūr District of the present Rāwal Pindī Division under the Panjab Government.

۵ بعضی کنار آب B.

۶ فلائی M. and خلائی B.

۷ —: شہادت یافت B. adds the following after

بزرگی تاریخ این بادشاہ غازی گفتہ است
 شہادت ملک بحر و بر معز الدین کز ابتداء جہان شہ چو او نیامد یک
 سیم ز غرہ شعبان ز سال ششصد و دو فناد در رہ غزنین بمنزل دمیک
 * قطعہ *

در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه مذکور^۱ ملک قطب الدین ایبک قلعهٔ
 میرت^۲ و دهلی را که در قبض اقرار پتھور رای و گویند رای^۳ بود فتح کرد -
 کفار مذکور گریخته سمت جہان رفتند - در سنه تسع و ثمانین و خمس مائه
 قلعهٔ کول را بکشاد - و نشست گاه تخت^۴ خویش دار الملک دهلی ساخته
 اطراف و حوالی دهلی ضبط کرد - در سنه تسعین و خمس مائه سلطان
 سعید از غزنین بالشرهای قاهره^۵ درمیان دهلی شده سمت قنوج عزیمت
 فرمود - و رای جی^۶ چند ضابط قنوج رای محتشم بود - و سی صد
 و چند زنجیر پیل داشت مقابل لشکر اسلام آمده در حد چندوار^۷ اتاوه بحرب
 پیوست - و بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد و کفار نگونسار و منہزم
 گشتند - رای مذکور کشته شد - پیلان بتمام بر دست لشکر اسلام آمدند -
 اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی ذٰلِکَ - سلطان با غنائم بسیار سمت دار الملک غزنین
 مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را ہم در دهلی گذاشت -
 قلعهٔ تهنکر^۸ و کالیور و بداؤن از دست ملک قطب الدین فتح شد -

۱ B. omits مذکور

۲ M. میرن. See n. 1, p. 14.

۳ Both B. and M. کندھرا. See n 8, p. 8.

۴ M. نشست گاه خویش

۵ M. قاهر

۶ رای جی خپلا Tabakāt Nāsirī, p. 120.

۷ Both B. and M. چندوار و اتاوه. Tabakāt Nāsirī, p. 120. The only place bearing the name Chandwāl, Jandwāl, Chandwār and Chandāwār at this time, and in the direction indicated, is what is styled Chandpūr, in the district of Farrukhābād, on the route from Barāli to Fathgarh.

۸ M. تهنکر and B. بهنکر. But Tabakāt Nāsirī, p. 121, says:—

ولایت اطراف ممالک ہند را فتح می کرد چنانچہ بلاد نمروالہ و بہنکر و قلعهٔ
 کالیوان و بداؤن جملہ فتح کرد *

Raverty, p. 470, translates: "He continued to subdue the territory of Hindustan and parts adjacent, namely, the state of Nahrwālah, Thankīr, the fort Gwālīyūr, and Budā'ūn." Tabakāt Akbarī, p. 39, gives:—

قلعه تهنکر و گوالیار و بداؤن را مستخر ساخت *

پیش رفت - چهار فوج کرد و فرمود که دهگان هزار سوار از هر چهار طرف لشکر کفار در آیند - چون کافران با فوج پیلان و سواران یکطرف حمله کنند از طرفهای دیگر افواج لشکر اسلام بیکبارگی شعبه تیر^۱ کنند همچنین کردند - بنصرت الله تعالی لشکر کفار عاجز شد - و تبعیده ایشان شکست - چون نزدیک قلب لشکر اسلام رسیدند از پیش لشکر قلب نیز^۲ بر کوفت - جمع کفار پیریشان گشت - و انهمزام در ایشان افتاد - گویند رای^۳ هم در معرکه کشته شد - و پتهور رای لعین پر پیل سوار بود در وقت شکست از پیل فرود آمده بر اسب سوار شده گریخت - نزدیک خطه سرستی^۴ بر دست لشکر اسلام گرفتار آمد - و او را بدوزخ فرستادند - و این فتح در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه بود فَانْصَرَفْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - از آنجا قلعه سرستی و هانسی را کشاد - و اجمیر که دار الملک پتهور رای بود^۵ نهب و تاراج کرد - و کفار دیار سواک را اسیر گردانید - و ملک قطب الدین ایبک بنده خود را در حصار کهرام با عساکر قاهره خویش گذاشت - و خود^۶ طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود -

1 M. یکنارگی شبه کند. The *Ṭabaḳāt Nāsirī*, p. 120, says :—

و سوار برهنه و جریده را چهار فوج فرموده بود از طرف کفار نامزد کرد و فرمان داد که می باید که از چهار طرف میمنه و میسره خلف و قدام لشکر بهر طرف ده هزار سوار تیرانداز دست بر لشکر کفار می دارند - چون پیلان و سوار و پیاده ملاعین حمله می کنند شما پشت می دهید و بتگ اسب از پیش ایشان دور می شوید - لشکر اسلامیان هم بران منوال کفار را عاجز کردند حق تعالی اسلام را نصرت بخشید و لشکر کفار منهزم گشت *

See also Raverty, note 2, p. 468.

2 M. نیر کرفت

3 Both B. and M. کندهوا. See n. 8, p. 8.

4 B. سرسی

5 M. پتهور رای نهب

6 M. خود ملک طرف

در بازوی سلطان زخم کاری رسیده نزدیک بود که از اسب خطا کند -
 خلجی بچه^۱ پیاده چالاک و مبارز نزدیک بود فی الحال پس
 پشت سلطان^۲ بر اسب بر نشست و سلطان را^۳ بغل گرفت
 و اسب را از میان کافران بیرون آورد - لشکر اسلام مغلوب شده^۴ تا
 محلی که از کفار ایمن شد رسیدند - فاما از سبب نیامدن سلطان غوغا
 در لشکر اسلام افتاد - چون زمانی گذشت سلطان نیز بصحت و سلامت
 در لشکر رسید - تمام لشکر را قرار داده گشت - بعد^۵ سلطان مرحوم
 از آنجا بکوچ متواتر میان ملتان و اچه شده باز در غزنین رفت - پتهور رای
 ملعون تعاقب لشکر کردن نتوانست^۶ در قلعه تبرهنده چفسیده - مدت
 سیزده ماه ملک ضیاء الدین تولکی^۷ محصور شده جنگ کرده آخر الامر
 تذکجه علف شد و هیچ لشکری یاری ده نرسیده بضرورت امان خواست -
 و حصار تبرهنده را خالی کرد - در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه
 سلطان مرحوم^۸ لشکرها بسیار ساخته و مستعد شده روی به هندوستان نهاد -
 پتهور رای ملعون نیز مستعد بود - بر معتاد^۹ اول باز هم در موضع ترائن
 مذکور مقابل لشکر اسلام شد - سلطان به تعبیه لشکر و بنه که^{۱۰} سوار و پیاده
 و رایات و مراتب و چتر و دارات به تمام سه گروه عقب گذاشت - و خود
 با چهل هزار سوار جبار و مردان^{۱۱} نامدار مقابل پتهور رای ملعون نابکار^{۱۲}

۱ خلجی B. and M. پیاده

۲ سلطان برامت

۳ سلطان را در بغل

۴ تا محلی

۵ گشت سلطان

۶ نخواست

۷ Both B. and M. تولکی. See n. 10, p. 7.

۸ Both B. and M. با لشکرها بسیار ساخته

۹ بر میعاد باز هم

۱۰ بنکه

۱۱ و مرکبان نامدار

۱۲ ملعون پیش رفت

سپرد - می خواست که مراجعت کند همچنان خبر رسید که پتهور رای^۱ ملعون با حشم و سوار^۲ و پیاده^۳ بسیار بقصد لشکر اسلام می رسد - سلطان مرحوم نیز^۴ مقابل آن ملعون با حشم^۵ در حوالی ترائی^۶ خطه سرستی^۷ موضع ترائین^۸ پیش رفت - میان هردو لشکر مسافت اندک مانده بود - دوم روز از جانبین مضاف راست کرده بجنگ پیوستند - لشکر اسلام اگرچه در جان سپاری و تیغ گذاری تقصیری^۹ نکرد - فاما بتقدیر الله تعالی کافران لعین غالب آمدند - لشکر اسلام را انهزام شد - چون سلطان مرحوم این حال معاینه کرد بر پیلی که گویند رای^{۱۰} ضابط دهلی برادر پتهور رای ملعون سوار^{۱۱} بود و همان پیل در مضاف پیش روی می کرد اسپ^{۱۲} برگرفت - و نیزه بر دهان گویند رای مذکور زد - چنانچه دندان آن^{۱۳} ملعون در آن زخم شکست - و^{۱۴} گویند رای مذکور نیز^{۱۵} سلطان مرحوم را زخم نیزه گذارد^{۱۶} کرد - چنانچه

۱ پتهور رای. M.

۲ حشم سواد و سوار و پیاده. B.

۳ بر مقابل آن. M.

۴ ملعون در حوالی. M.

۵ مرستی. M.

۶ B. and M. ترائی. the marshy forest at the foot of Sub-

Himālayah. ترائین (Tarā'in) a town on the banks of the Sursuti, south of Thānesvar.

۷ و تقصیر کرده. B.

۸ اندی رای برادر. B. and M. give. Tabakāt Akbarī, p. 38, says پتهورا. Tabakāt Nāsirī, p. 118, gives and I think the Tabakāt Nāsirī correct, see also Raverty, p. 459, n. 9.

۹ سوار شده بود. B.

۱۰ پیش روی می کرد برگرفت و نیزه. M.

۱۱ دندان ملعون. M.

۱۲ شکست که کندهرا. M.

۱۳ نیز بر سلطان مرحوم زخم. B.

۱۴ و او نیز. Tabakāt Akbarī, p. 38, says گذارد کرد. Both the MSS. give

بر سلطان نیزه زده بازوی سلطان را مجروح ساخت

خرمیل را استعداد مختصری داده در سیالکوت نصب گردانید و خود در دارالملک غزنین رفت - بعده سلطان خسرو ملک با جمیع لشکر خویش و حشر قبایل و مردم کهوکه^۲ر حصار سیالکوت را محصر کرد^۱ - چون دولت محمودیان آخر^۲ شده بود فتح کردن نتوانست - بیغرض باز گشت - در سنه اثنین و ثمانین^۳ و خمس مائه سلطان مرحوم باز در لاهور آمده^۴ - سلطان خسرو ملک محصر شده جنگ می کرد - طاقت مقاومت^۵ نداشت - بضرورت بعد مدتی ملاقات کرد - سلطان مرحوم او را برابر خویش در غزنین برد - و همدران سال سلطان^۶ خسرو ملک وفات یافت - اقطاع لاهور مرسپه سالار علی کرمانخ را^۷ که والی ملتان بود مقوض گردانید - در سنه سبع و ثمانین و خمس مائه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت قلعه تبرهنده^۸ آمد - و آن قلعه را کشاده^۹ بحواله ملک ضیاء الدین تولکی^{۱۰} گردانید - هزار و دویست مرد تولکی^{۱۰} را که^{۱۱} مردان بهادر و پهلوانان نامدار بودند نامزد در قلعه تبرهنده گذاشت - و استعداد مختصری مهیا کرده بدیشان

۱ محصر گردانید B.

۲ بآخر B.

۳ اثنی و ثمانین سلطان M.

۴ آمد سلطان B.

۵ طاقت بمقاومت M.

۶ سلطان وفات B.

۷ کرمانخ B.

۸ *Ṭabakāt Nāṣirī*, p. 119, gives قلعه سرهنده and *Ṭabakāt Akbarī*, p. 37 قلعه سرهنده. The correct reading is تبرهنده See Raverty, p. 457, n 3 and also note 2, p. 76, next to the last para.

۹ قلعه را بحوله M.

۱۰ Both the MSS. have تولکی, but it should be توکی See *Ṭabakāt Nāṣirī*, p. 118. *Tūlak* is a town in the mountains near Hirāt, in the territory of *Khorāsān*.

۱۱ توکی که مردان کارزار و پهلوان نامدار B.

و تهته^۱ و ملتان لشکر کشید - طایفه تهته در حصار اچه محصور شده با سلطان مبارزه کردند - بعد مدتی بعون الله تعالی حصار اچه فتح شد - اقطاع ملتان و اچه مرسیه سالار علی کرمانخ^۲ را داد - و خود طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود - در سنه اربع و سبعین و خمس مائه^۳ میان ملتان و اچه شده سمت گجرات لشکر کشید - و رای بهیم دیو^۴ لعین غلبه گجرات پیل بسیار و سوار و پیاده بی شمار داشت با سلطان مرحوم مقابل شد - میان یکدیگر مقاتله بسیار رفت - آخر لشکر اسلام را شکست افتاد - سلطان مرحوم بی غرض^۵ مراجعت فرمود - و در سنه خمس و سبعین و خمس مائه^۶ جانب فرشور لشکر کشید - آن را فتح کرد - و سال دیگر^۷ متواتر ولایت لاهور^۸ را تاخت - سلطان خسرو ملک طاقبت مقاومت صحرا فداشت - از حصار لاهور^۹ بیرون آمدن^{۱۰} نتوانست - چون سلطان مرحوم نزدیک لاهور رسید سلطان خسرو ملک حصار ی شد - آخر الامر یک زنجیر پیل بوجه خدمتی داد - سلطان مرحوم از آنجا طرف غزنین مراجعت فرمودند - در سنه ثمانین و خمس مائه بار دیگر قصد کرد - و ولایت^{۱۱} لاهور را نهب و تاراج ساخت - وقت مراجعت میان دو آب^{۱۲} راوی و آب جیلم حصار سیالکوت بنا کرد - و حسین

^۱ اچه و ملتان B.

^۲ B. علی کرمانخ Tabakāt Nāsiri, p. 117, says:—

لوهور سلطان غازي را مسلم شد و ممالک هندوستان در ضبط در آمد - سپه سالار علی کرمانخ را که والی ملتان بود بلوهور نصب فرمود *

^۳ اربع و سبعین میان M.

^۴ بهوچ دیو B.

^۵ بی غرض M. ^۶ خمس و سبعین جانب M.

^۷ و دیگر متواتر M.

^۸ لوهور M. ^۹ آمد نتوانست B.

^{۱۰} رایت لوهور M.

^{۱۱} میان آب راوی M.

بادشاه بزرگ و محتشم پسر سلطان^۱ بهاء الدین سام برادر زاده سلطان علاء الدین جهان سوز بود - چون بعد قتل سلطان سیف الدین پسر سلطان علاء الدین جهان سوز - ملک غور را سلطان غیاث الدین^۲ محمد برادر مهتر سلطان سعید ضابط شد - سلطان سعید را اقطاع کناباد^۳ داد - سلطان سعید هم در اول سال ولایت غزنین که طایفه غز - سلطان موسوم^۴ خسرو ملک نبیسه سلطان مغفور محمود غازي را بیرون کرده بودند می تاخت - در سنه تسع و ستین و خمس مائه سلطان غیاث الدین از غور لشکرها جمع کرده در غزنین آمد - طایفه غز که ضابط غزنین بودند چون طاقت مقاومت نداشتند بضرورت عطف کرده باز در ولایت خویش رفتند - غزنین را سلطان غیاث الدین قابض شد - و مملکت غزنین هم بر سلطان سعید مغضوب گرد و بخطاب سلطانی مشرف گردانید - و خود سمت فیروز کوه^۵ که دارالملک او بود مراجعت فرمود - اول سال سلطان معز الدین سعید^۶ مرحوم اطراف غزنین را در ضبط آورد - سال دوم سنه سبعین و خمس مائه اقطاع گودیر^۷ فتح کرد - در سنه احدى و سبعین و خمس مائه سمت اچه^۸

^۱ B. پسر سلطان شهاب الدین سام. But this reading is wrong as Shihābuddīn was the epithet of Muḥammad Ghori, see Lane-Pool, *Muhammadian Dynasties*, p. 292.

^۲ M. محمود

^۳ Ṭabaḳāt Nāsiri, p. 115, gives کناباد (*Tigīn-ābād*). Dow in his translation of Firishta spells the word as *Tunganabad* and locates it in the province of Khurāsān. Briggs has *Tukuabad*, but the correct pronunciation is *Tigīnābād*. It was a city between Ghaznīn and Ghore. See Raverty, *Trans. of Ṭabaḳāt Nāsiri*, p. 110, n. 5.

^۴ M. سلطان مرحوم

^۵ M. فیروز کوه

^۶ M. معز الدین مرحوم

^۷ B. and M. گردیر. Ṭabaḳāt Nāsiri gives گردیز (Gardaiz). It is the name of a large *darah* (long valley with hills on two sides, and a river running through it) of the Tājiks, well-watered, and once very populous and well-cultivated. To the east and south-east the Afghāns live. In Akbar's reign there was a strong castle here named Gardaiz also. See Raverty, p. 449, n. 9, and p. 498, n. 7.

^۸ M. اچ

خدمتِ بادشاهان نداشت - قصهٔ سلاطینِ ماضیه^۱ نور الله برهانیهم که در تخت گاهِ دهلی حرسها الله تعالی عن الحادثات ضابط بودند از تواریخ مختلف تاجلوس خدایگان مغفور فیروز شاه نور الله مرقدہ جمع آورده - بعد از روایت^۲ ثقات هرچه معاینه شده درین سطور مسطور^۳ گردانیده *

* بیت *

نزدیکِ آسمان چه برد هدیهٔ زمین
در پیشِ بادشاه چه کشد خدمتی^۴ گدا

و این کتاب را تاریخِ مبارکِ شاهي نام داشته آمد^۵ - اگر قبولِ نظرِ خسروانّه حضرت اعلی گردد امید است که بنده^۶ مستوجبِ مرحمت و درخورِ شفقت شود - و سرِ بختِ بآسمانِ سعادت و دولت رساند - وَ الْمَوْفِقُ هُوَ اللَّهُ *

ذکرِ سلطان^۷ سعید شهیدِ مرحوم مغفور معزّ

الدنیا والدین سلطانِ محمد^۸ سام غوری

طَابَ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ

چون اسلام در ملکِ دهلی و اقالیم هندوستان از سلطانِ سعیدِ مرحوم مغفور آشکار شد^۹ ابتدا^{۱۰} از ذکر او کرده آمد^{۱۱} - سلطانِ سعید

۱ M. ضابط بوده اند

۲ رواة و ثقات و هرچه

۳ M. درین مسطور

۴ M. خدمت گدا

۵ B. آید

۶ B. بندهٔ مسوّدت

۷ B. السعید

۸ M. محمد بن سام

۹ M. شده

۱۰ B. ابتداء

۱۱ M. کرده آمد القصه سلطان

اوثاق بتائید انرحمن معز الدنيا والدين ابو الفتح

حضرت مبارک شاه^۱ السلطان خاد الله مَلَكَةً و سُلْطَانَهُ^۲

و اَعْلَى اَمْرَةٍ و شَانَهُ - ابن النخاس الكبير الكريم المرحوم المغفور نصير الدولة

والدين خضر خان - طاب ثراه - و جعل الجنة مثواه داد - و بر تخت

دار الملك دهلي كه تختگاه بادشاهان كبار - و شهریاران نامدار بود

اجلاس بخشید - جهان و جهانیان از فرط عدل و احسان آن بادشاه - آسمان

جاء - بتشریف امن و امان مشرف گشتند - مگر طایفه بغی و فرقه کفار -

از مهابت تیغ آبدار - و صلابت عساکر جرار^۳ در کنج ادبار - خسته و خوار

خزیده ماندند - خداوند تبارک و تعالی سایه هملی دولت - و ظل چتر

سلطنت - ظل الله في العالم^۴ - تا بقای اولاد آدم - بر سر جهان و جهانیان

باقی و پاینده دارد - و از نکبات و بلیات آخر الزمان در پناه و عصمت

خویش^۵ جای دهد *

همی خواهم که برخوردار باشی ز تخت و بخت و اقبال و جوانی^۷

بنام نیک کشورها بگیری بکام خویش دولتها برانی

القصة این دعاگوی خواست تا بشرف خاکبوس حضرت همایون

اعلی - اَعْلَاهُ اللهُ تَعَالَى^۸ دایماً مشرف گردد - هیچ پیدشکشی لائق

۱ ابو الفتح مبارک شاه M.

۲ سلطان و شانه B.

۳ و در کنج B.

۴ العالمین B.

۵ خویش نهد M.

۶ قطعه M.

۷ بخت اقبال جوانی B.

۸ الله دایماً M.

لقد كان في قصصهم عبرة لأولى الابصار

الحمد لله و المنة كه بفضل رحمانى و تاليد يزداىى نسخه
متمركه المسمى به

تاريخ مبارك شاهي

Acc. No 37243

كه ياكيبى بن احمد بن عبد الله السيهرندي در حدود

سنه ٨٣٨ هجرى قدسى تصنيف نموده بسعي و تصحيح احقر عباد

محمد هدايت حسين عفا الله عنه

ناظر مدرسه عاليه كلته

براى ايشيائك سوسائتي بنگاله

بكالیه طبع آراسته گرديد

طبع على اسلوب جيد و نمط حسن في مطبعة بيمتس مشن

بكلته

سنه ١٩٣١ ع

وَأَن أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ - صَفْوَةُ الْأَوَّلِيَاءِ - جَامِعِ نَظْمِ قُرْآن - امیر المؤمنین عثمان
ابن عفان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِ رَحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ - و أَن خَتَمَ
الْخُلَفَاءَ - مُعِينِ الضُّعَفَاءِ - اسد الله الغالب - امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِ تَوَرَّاهُمْ رُكْعًا
سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا - و أَن دُو جگر گوشه رسول - نور چشم
زهراء بتول - كَدِّ وَادِ الْبَصْرِ فِي الْعَيْنَيْنِ - امیر المؤمنین الحسن و الحسین -
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ^۱ وَ رَضُوا عَنْهُ - وَ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ - وَ الْأَئِمَّةِ الْمَهْدِيِّينَ
الْمُرْضِيِّينَ - الَّذِينَ قَضَوْا بِالْحَقِّ وَ بِهِ كَانُوا يَعْدِلُونَ - که هر یکی مقتدای دین
و اصحاب یقین بوده اند - قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابِي كَالْجُجُمِ بَابِهِمْ أَقْدَانِي^۲
اَهْدَيْتُمْ *

اما بعد عرضه میدارد دعاگوی كافة اهل اسلام^۳ - و کمترین بندگان ملک

عَلَّامِ یَحْیٰی بن احمد بن عبد الله السیہوندي^۴
وَقَفَّه^۵ اللَّهُ عَلَى الطَّاعَةِ - وَ عَصَمَهُ^۶ عَنِ الْمَعْصِيَةِ - که چون خداوند
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى زمام سلطنت^۷ مملکت هندوستان بدست تصرف
خداگان عالم - بادشاه بنی و بنات آدم - مالک ملوک العرب و العجم -

۱ عیسا B.

۲ اهدیتم M.

۳ كافة اسلام M.

۴ السیہوندي B.

۵ وفق B.

۶ عصمة B.

۷ زمام سلطنت و قوام مملکت هند و سند B.

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بیقیاس مر حضرت خالق الجن و الانس را که اساس دین اسلام از امداد¹ عدل پادشاهان دین دار² چنان رفیع و مستحکم کرد که حَتَّىٰ اِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُورِ خَلَلْ نَکِیْدُ - و حمد بیحد مر ملک احد صمد را که بنیاد ملت کفر³ از صلابت شمشیر شهر یاران جان سپار چنان پست و خراب گردانید که اِلَیَّ یَوْمَ الْفُشُورِ عمارت نپذیرد - و قَالَ⁴ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْاَدِیْنُ و الْمَلِکُ تَوَّامَانِ - و صلوات نامیات - و تحیات زاکیات - بر زبده مخلوقات - و خلاصه موجودات - بهتر و مهتر عالم - سید اولاد آدم - محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف⁵ و عَلَیْ آله الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ الْاٰخِیَارِ - خصوصاً بر چهار یار برگزیده حضرت پروردگار آن خلیفه بتحقیق - خیر المصاحب و الرفیق - امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالٰی فِیْ شَآئِهِ ثَانِیَ الْاِثْنِیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْعَارِ - و آن تاج الاصفیاء - حُجَّةُ اللهِ عَلَی الْاُمَرَاۗءِ⁶ - الْمُسْتَظْهَرُ بِعَوْنِ الْمَلِکِ الْوَهَّابِ - امیر المؤمنین عمر الخطّاب - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالٰی فِیْ شَآئِهِ اَشْدَّآءُ عَلَی الْکُفَّارِ -

¹ B. and M. استمداد

² B. داران

³ M. ملت

⁴ M. قوله

⁵ B. adds after قاتل مشرکان دیار عرب و کفار

⁶ B. الامر